### گزیده‌ای از خطبه‌های نماز جمعه

**تهيه و ترجمه:**

**عبدالله حیدری**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | گزیده‌ای از خطبه‌های نماز جمعه | | | |
| **تهیه و ترجمه:** | عبدالله حیدری | | | |
| **موضوع:** | آداب و رسوم اسلامی – مساجد و خطبه‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  www.aqeedeh.com | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc432492201)

[شیخ على عبدالرحمن الحذیفی 1](#_Toc432492202)

[اخلاص 3](#_Toc432492203)

[خطبه دوم 10](#_Toc432492204)

[إحسان 13](#_Toc432492205)

[خطبه دوم: 18](#_Toc432492206)

[ذكر خداى ذو الجلال 21](#_Toc432492207)

[بندگان خدا! 21](#_Toc432492208)

[خطبه دوم 24](#_Toc432492209)

[هجرت 27](#_Toc432492210)

[خطبه دوم 35](#_Toc432492211)

[سحر از ديدگاه اسلام 37](#_Toc432492212)

[خطبه دوم 42](#_Toc432492213)

[شيخ حسين آل الشيخ 45](#_Toc432492214)

[حقایقی پیرامون حج 47](#_Toc432492215)

[خطبه دوم: 51](#_Toc432492216)

[شهادت 53](#_Toc432492217)

[خطبه دوم 57](#_Toc432492218)

[شيخ صلاح البدير 59](#_Toc432492219)

[فرازهايى از توحيد عبادت 61](#_Toc432492220)

[خطبه دوم 70](#_Toc432492221)

[شیخ عبدالبارى الثبيتى 70](#_Toc432492222)

[مرگ 70](#_Toc432492223)

[خطبه دوم 70](#_Toc432492224)

[حقيقت مردانگى 70](#_Toc432492225)

[خطبه دوم 70](#_Toc432492226)

[عبادت وحقيقت آن در نزد سلف 70](#_Toc432492227)

[خودكشی 70](#_Toc432492228)

[الشيخ عبدالمحسن القاسم 70](#_Toc432492229)

[ابوبكر صديقس 70](#_Toc432492230)

[خطبه دوم 70](#_Toc432492231)

[اُحُد پيروزی بود، نه شكست! 70](#_Toc432492232)

[انگیزۀ جنگ احد: 70](#_Toc432492233)

[آمادگی برای جنگ: 70](#_Toc432492234)

[آغاز جنگ: 70](#_Toc432492235)

[پایان جنگ: 70](#_Toc432492236)

[درس‌ها و پندهایی از این جنگ: 70](#_Toc432492237)

[فضایل صحابه**ش**: 70](#_Toc432492238)

[خطر گناه 70](#_Toc432492239)

[جوانان صحابه**ش** 70](#_Toc432492240)

[صلاح جامعه 70](#_Toc432492241)

[واجب بودن توبه: 70](#_Toc432492242)

[صبر در برابر خویشاوندان: 70](#_Toc432492243)

[جایگاه پیامبران**‡** 70](#_Toc432492244)

[کوه احد: 70](#_Toc432492245)

[مشکلات: 70](#_Toc432492246)

[زیارت شهدای احد: 70](#_Toc432492247)

[اشتباهات و کارهای نادرست: 70](#_Toc432492248)

[آزمون الهى 70](#_Toc432492249)

[خطبه دوم 70](#_Toc432492250)

[خطبه 70](#_Toc432492251)

[خطبه دوم 70](#_Toc432492252)

شیخ على عبدالرحمن الحذیفی

اخلاص

الحمدلله الذي أنزل الآيات النيرات، فأخرج من شاء من الظلمات إلى نور الحق والبينات، وأضل من شاء بعدله وحكمته فتردد في الغي والهلكات أحمد ربي وأشكره على نعمه الظاهرة والباطنة وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له رب الأرض والسموات وأشهد أن نبينا وسيدنا محمداً عبده ورسوله السابق إلى الخيرات اللهم صلي وسلم وبارك على عبدك ورسولك محمد وعلى آله وصحبه ذوي الدرجات. أما بعد:

اى مسلمانان! از خدا بترسید، زیرا که تقوى توشه آخرت و ذریعۀ اصلاح دنیاى شما است، بندگان خدا! بدانید که خداوند از همه جهانیان بى‌نیاز است، نه عبادت عابدان براى او نفعى دارد و نه عصیان عاصیان ضررى، بلکه این خود شخص است که از عبادتش مستفید مى‌گردد و از نافرمانى‌اش متضرر، لذا خداوند مى‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ١٥﴾ [الجاثیة: 15] یعنى: «کسى که عمل نیکو انجام دهد براى خودش انجام داده، و کسى که عمل زشت انجام دهد باز هم براى خودش انجام داده و سپس همۀ شما بسوى پروردگارتان باز خواهید گشت».

از آنجایى که انسان فقط براى عبادت و بندگى خدا آفریده شده، و جز با انجام این عبادت هرگز روى سعادت و خوشبختى را در دنیا وآخرت نخواهد دید، بنابراین خداوند انواع عبادت را بیان فرموده، و شرح داده، و آنچه را که مخالف با بندگى و مقتضاى بندگى بوده نیز بیان فرموده است، تا اینکه مسلمان با انجام عبادت و ترک معصیت خودش را به پروردگار نزدیک کند لذا مى‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٧٧﴾ [الحج: 77]. «اى مؤمنان رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید وکارهاى خیر انجام دهید تا اینکه رستگار شوید». و مى‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: 7]. «آنچه پیامبر براى شما مى‌آورد بیگرید و از آنچه شما را باز مى‌دارد باز ایستید».

و رسول مکرّم ص مى‌فرمایند: «آنچه شما را از آن باز داشتم باز ایستید و آنچه شما را بدان امر کردم به اندازه توان خود انجام دهید، براستى کسانى که پیش از شما بودند، کثرت سؤال و اختلافشان درباره پیامبرانشان آنان را هلاک کرد». (بخارى و مسلم از روایت ابوهریرهس).

## عبادت این است که بنده مؤمن بوسلیه اعمالى که خداوند مشروع قرار داده با کمال محبت، و احساس فرمانبردارى کامل و تسلیم مطلق در مقابل پروردگار عالم به نزد او تعالى تقرب جوید، چناکه مى‌فرماید: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ٥٤﴾ [الزمر: 54]. «و بسوى پروردگارتان رجوع کنید و در مقابل او تسلیم شوید پیش از اینکه بر شما عذاب مسلط گردد وآنگاه کمک نشوید» و همچنین مى‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ٣١﴾ [آل عمران: 31]. «بگو: (اى پیامبر) اگرخدا را دوست دارید از من پیروى کنید تا اینکه خدا شما را دوست داشته باشد وگناهانتان را بیامرزد و خداوند بخشنده مهربان است».

پس هیچ کسى نمى‌تواند به نزد خدا تقرب جوید و خوشنودى او را بدست آورد مگر اینکه مطابق فرمان او به طاعت مشغول شده و از معصیت پرهیز کرده، و از هرگونه انحراف و بدعت گذارى در شرع رسول الله ص اجتناب ورزد ، از ام المؤمنین عایشه صدیقه ل روایت است که رسول الله ص فرمودند: «هر کس عملى انجام دهد که در دین ما نیست عملش مردود است». (مسلم). و فرمودند: «هر کس در شرع ما بدعتى پدید آورد که از جنس آن نباشد بدعتش مردود است». (بخارى و مسلم).

روح عبادت و عمل و شرط قبولى آن اخلاص است، اخلاص عمل قلب است که خداوند او را دوست مى‌دارد و مى‌پسندد، اخلاص است که عمل را پاک کرده و بارور مى‌نماید که در نتیجه خداوند در آن برکت مى‌اندازد و بوسلیه آن به صاحبش نفع مى‌رساند، و در مقابل آن پاداش نیکو عنایت مى‌فرماید، همچنین اخلاص است که خداوند بندگان را بدان مکلف کرده، و آنانرا توسط آن مورد آزمایش قرار داده که اگر آنرا بدست آورند پاداش داده مى‌شوند و اگر ضایع کنند مؤاخذه مى‌شوند، چنانکه فرموده است: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ٢﴾ [الملک: 2]. «اوست که مرگ و زندگى را آفریده تا اینکه شما را بیازماید که کدام یک بهتر عمل مى‌کنید، و اوست غالب بخشنده». و نیز فرموده: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [هود: 7]. «و اوست خدایى که آسمان‌ها و زمین را درحالى که عرش وى برآب قرار داشت در شش روز آفرید تا اینکه بیازماید شما را که کدام یک بهتر عمل مى‌کنید». و نیز فرموده است: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا٧﴾ [الکهف: 7]. «ما آنچه که بر زمین است زینت قرار دادیم براى آن، تا اینکه آزمایش کنیم آنان را که کدام یک بهتر عمل مى‌کنند».

امام ابن کثیر/ در تفسیر آیه مى‌فرماید: «خداوند نفرمود: «أكثر عملا» بلکه فرمود: ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا٧﴾ و هیچ عملى نمى‌تواند خوب باشد مگر اینکه خالص براى خدا و طبق شریعت رسول الله ص باشد پس هرگاه یکى از این دو شرط (اخلاص و متابعت) مفقود گردد هر عملى باطل شده و برباد مى‌رود».

وفضیل بن عیاض / مى‌فرماید: ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا٧﴾ خالصتر و درست تر، چون اگر عمل خالص باشد و درست نباشد قبول نمى‌شود و اگر درست باشد و خالص نباشد و بازهم قبول نمى‌شود، پس لازم است که هم خالص و هم درست باشد».

خداوند در همه عبادات و احکام ما را مکلف به اخلاص کرده است، هر امرى که مسلمان بدان عمل مى‌کند و هر نهى که از آن باز مى‌ایستد باید مقرون با اخلاص باشد، لذا مى‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ٥﴾ [البینة: 5]. «و أمر نشدند مگر اینکه خدا را در حالى پرستش کنند که دین را براى او خالص کرده باشند، به حق روى آورده و از باطل روى گردان باشند و نماز برپاى دارند و زکات بپردارند، و این است دین محکم». و مى‌فرماید: ﴿فَاعبدالله مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ٢ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [الزمر: 2-3]. «پس او را پرستش کن در حالى که تمامى عبادات را براى او خالص گردانى، بدانید که عبادت خالص فقط براى اوست».

از عمر فاروقس روایت است که فرمودند از رسول الله ص شنیدم که مى‌فرمودند: «دار و مدار اعمال بر نیت است، و با هر شخص مطابق با نیت وى عمل مى‌شود، پس کسى که هجرتش بسوى خدا و رسولش باشد، مهاجر خدا و رسول است و کسى که هجرتش براى کسب دنیا یا ازدواج با زنى باشد پس او مهاجر همان چیزى است که براى آن هجرت کرده است». (بخارى و مسلم).

معنى اخلاص این است که مؤمن نیت و عملش را پاک کرده و آن‌ها را از هر گونه تلوث و شائبه‌اى که نیت و عمل را باطل مى‌کند و یا در کمال آن‌ها عیب و ایرادى وارد مى‌کند دور نگهدارد، مانند ریا و شهرت طلبى و خود خواهى، و بدعت گذارى و غیره، پس نیت صادق و عمل خالص مانند شیر خالص است که به خون و سرگین ملوث نشده باشد چنانکه خداوند مى‌فرماید: ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ٦٦﴾ [النحل: 66]. «و براستی که براى شما در حیوانات (شیر ده) عبرتى است، که ما از شکم آنان براى شما از میان سرگین و خون شیر خالص بیرون مى‌آوریم که براى نوشندگان بسیار گوارا است».

عمل به اعتبار شکل ظاهر یکى است، البته نیت و اخلاص حکم آنرا عوض مى‌کند اگر نیت خالص و اخلاص کامل باشد حکمى‌دارد و اگر نیت فاسد بوده و بجاى اخلاص فریب و نیرنگ حاکم باشد حکم دیگرى دارد، مؤمن مخلص جزو مقربین و ریاکار شهرت طلب رانده شده و معذب است، کسانی که با رسول الله ص نماز مى‌خواندند و مخلصانه جهاد مى‌کردند بهترین منـزلت را بدست آوردنـد، خداونـد از آن‌ها راضی شد و آنان از خداوند راضى شدند، ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ٩ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ١٠ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ١١﴾ [المؤمنون: 9-11]. «وکسانی که به نمازهایشان پایبند هستند آنهایند وارثان، کسانى که فردوس أعلى را (که با لاترین مقام بهشت است) به إرث مى‌برند، آن‌ها در بهشت همیشه ماندگار خواهند بود». خداوند متعالى در ستایش این صحابه مى‌فرماید: ﴿لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ٨٨ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ٨٩﴾ [التوبة: 88-89]. «اما پیامبر و کسانى‌که با او هستند، با جان‌ها و مال‌هایشان جهاد کردند، این عده براى ایشان است خیر و نیکى و همین هایند رستگاران، خداوند براى آنان باغ‌هایى مهیا کرده که از زیر آن نهرهایى جارى است همیشه ماندگار خواهند بود در این باغ‌ها و این است رستگارى بزرگ».

از طرف دیگر منافقین هم بودند که گرچه با پیامبر ص نماز مى‌خواندند و جهاد مى‌کردند، اما از اخلاص و ایمان واقعى خالى بودند، این‌ها در بدترین وضعیت قرار دارند، خداوند درباره آنان مى‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا١٤٥﴾ [النساء: 145]. «به تحقیق منافقین در پائین‌ترین طبقات دوزخ قرار دارند، و هرگز براى آنان یار و مددگارى نحواهى یافت».

پس شکل عملى یکى است، مخلصان، مقرب و رستگارند و ریا کارن، رانده شده و زیانکار.

بنابراین، مى‌بینید کسانى که در میدان جهاد کشته مى‌شوند و کسانى که قارى قرآنند و کسانى که مالشان را در جهت کارهاى خیر خرج مى‌کنند همه این‌ها را خداوند به دو گروه تقسیم کرده: یک گروه در بهشت و گروه دیگر در دوزخ خواهد بود، کسى که در عملش اخلاص داشته خداوند درجاتش را بلند مى‌کند و کسى که ریا کار و شهرت طلب باشد او را به پست‌ترین درک واصل مى‌گرداند.

از أنسس روایت است که ام حارثه بن سراقه هنگامیکه پسرش در بدر شهید شده بود به خدمت پیامبر ص آمد وگفت: اى رسول خدا! از حارثه مرا اطلاع دهید تا اگر در بهشت باشد صبرکنم و در غیر آن تا مى‌توانم گریه کنم، فرمود: اى مادر حارثه یک بهشت نیست، بهشت درجات فراوانى دارد و فرزندت به فردوس اعلى رسیده که بالا‌ترین مقام بهشت است. (بخاری).

و از عبدالله بن عمروب روایت است که پیامبر ص فرمودند: «به مونس قرآن گفته مى‌شود: همچنان که در دنیا مى‌خواندى امروز هم بخوان و بالا برو، زیرا رتبۀ تو نزد آخرین آیه‌اى خواهد بود که مى‌خوانى». (ابوداود و ترمذى، وقال حدیث حسن صحیح).

و از ابو کبشه عمرو بن سعد الأنمارىس روایت است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: «دنیا براى چهار نفر است، اول بنده‌اى که خداوند به او مال و علم داده و او از خدا مى‌ترسد، و با خویشاوندانش صله رحم برقرار مى‌کند، و حق خدا را مى‌شناسد این بهترین بنده است، دوم بنده‌اى که خداوند به او علم داده اما مال نداده ولى نیتش درست است آروز مى‌کند که اگر مال مى‌داشتم مثل فلانى کار خیر مى‌کردم، چون که نیتش درست است با اولى در اجر و پاداش برابر است، سوم بنده‌اى که خدا به او مال داده و علم نداده، و او بدون علم چون که از خدا نمى‌ترسد نه با خویشاوندان صله رحم مى‌کند و نه حق خدا را مى‌شناسد این بد‌ترین مقام را دارد، چهارم بنده‌اى که خداوند نه به او مال داده و نه علم اما نیتش بد است وآروز مى‌کند که اگر مال مى‌داشت مثل فلانى عمل مى‌کرد این با سومى در گناه برابر است». (ترمذى وقال: حدیث حسن صحیح).

پس اى مسلمان!

فکر کن این اعمال نیکى که بخاطر رضاى خدا و حصول سعادت در آخرت انجام مى‌گیرد و اساس و روح آن اخلاص است چگونه صاحب آن از رستگاران و مقربان پروردگار بشمار مى‌آید، و ببین که همین اعمال هنگامى که از اخلاص عارى مى‌شود و به ریا ملوث مى‌‌گردد چگونه صاحب آن در صف رانده شده گان و زیانکاران قرار مى‌گیرد.

از أبو هریرةس روایت است که گفت: از رسول خدا ص شنیدم که مى‌فرمودند: «اولین کسى که از میان انسان‌ها در روز قیامت محاکمه مى‌شود مردى است که ظاهراً شهید شده، خداوند او را احضار مى‌کند و نعمت‌هایش را بر او بر مى‌شمارد، و پس از اقرار وى، مى‌پرسد پس با این نعمت‌ها چکارکردى؟ مى‌گوید: خدایا! در راه تو جنگیدم تا اینکه شهید شدم، خداوند مى‌فرماید: دروغ مى‌گویى، بلکه جنگیدى تا اینکه به تو شجاع و قهرمان گفته شود و گفته شد، آنگاه پروردگار دستور می‌دهد که او را بر چهره‌اش بکشند و به دوزخ بیندازند، دوم مردى که علم آموخته، و به مردم تعلیم داده، و قرآن خوانده است، او را احضار مى‌کند و پس از آنکه نعمت‌هایش را بر او بر مى‌شمارد و او اعتراف مى‌کند، مى‌پرسد پس با این نعمت‌ها چکار کردى؟ مى‌گوید: علم آموختم و به مردم آموزش دادم و بخاطر رضاى تو قرآن خواندم مى‌فرماید: دروغ مى‌گویى، بلکه علم آموختى تا اینکه به تو عالم گفته شود، و قرآن خواندى تا اینکه به تو قارى گفته شود وگفته شد، سپس دستور مى‌دهد که او را بر چهره‌اش بکشند و به دوزح بیندازند، و سوم مردى که خداوند روزى‌اش را فراخ کرده و به او هر گونه مال و ثروتى فروان عطاء فرموده است، پس از اینکه او را مى‌آورد و نعمت‌هایش را بر او بر مى‌شمارد و او بدان‌ها اقرار مى‌کند مى‌پرسد پس با این نعمت‌ها چه کردى؟ مى‌گوید: هیچ جاى نبوده که تو دوست داشته باشى در آن خرج شود مگر اینکه من در آنجا بخاطر تو خرج کردم، مى‌فرماید: دروغ مى‌گویى، بلکه خرج کردى تا اینکه به تو سخاوتمند گفته شود وگفته شد، سپس دستور مى‌دهد که او نیز بر چهره‌اش کشیده شده و به دوزخ انداخته شود». (روایت از مسلم است).

و از أبو هریرهس روایت شده که گفت: «عرض کردم: اى رسول خدا! کیست آن که بیشتر از بقیه مردم به شفاعت شما خوشبخت مى‌گردد، فرمودند: «کسى که از ته دل با اخلاص لا إله إلا الله بگوید». (روایت از بخارى است).

پس کسى که معنایش را بداند، و به مقتضاى آن عمل کند و در این گفتار وکردارش اخلاص داشته باشد کجا؟! و آنکه فقط براى ریا، و یا از روى عادت و تقلید مى‌گوید، و معنایش را نمى‌داند و به مقتضایش عمل نمى‌کند کجا؟! اگر خواسته باشیم اقسام مختلف اقوال و افعال که در ظاهر یکى هستند اما به علت وجود یا عدم اخلاص در حقیقت از یکدیگر متفاوتند بر شماریم سخن طولانى مى‌شود، پس اى بندگان خدا! اخلاص پیشه کنید که مخلصین در سایه شفقت و حفاظت پروردگار خواهند بود و از نیرنگ شیطان، و حسرت و زیان، نجات خواهند یافت چنانکه از زبان شیطان مى‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ٣٩ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ٤٠﴾ [الحجر: 39-40]. «گفت پروردگارم! به علت اینکه مرا گمراه کردى من حتماً زندگى دنیا را در چشم آنان مزین جلو خواهم داد و همۀ‌شان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص ترا». ابن کثیر و أبوعمرو بصرى و ابن عامر کلمه ﴿الْمُخْلَصِينَ٤٠﴾ را در آیه بکسر لام خوانده‌اند، و نافع وکوفى‌ها به فتح خوانده‌اند که معنایش مى‌شود، کسانى که خداوند آنان را به خاطر متصف بودنشان به صفت اخلاص برگزیده است، و شرط خداوند براى پذیرش توبه وجود اخلاص است که در عملشان مخلص باشند چنانکه مى‌فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا١٤٦﴾ [النساء: 146]. «مگر کسانى که توبه کردند وگذشته‌شان را اصلاح نمودند و به ریسمان خدا چنگ زدند، و دینشان را براى خدا خالص کردند این گروه با مؤمنانند و بزودى خداوند به مؤمنان پاداش عظیم عنایت خواهد فرمود».

عمر فاروقس به أبو موسى أشعرى نوشتند: «کسى که نیتش خالص باشد خداوند اصلاح بین او و مردم را تکفل مى‌کند» و على مرتضىس مى‌فرماید: «از کم بودن عمل نگران نباشید، نگران این باشید که شاید عمل قبول نشود» یکى از عابدان مى‌فرماید: «خداوند بندگانى دارد که فهمیدند، چون فهمیدند عمل کردند، و چون خواستند عمل کنند با اخلاص عمل کردند سر انجام این اخلاص آنان را به همه دروازهاى خیر راهنمایى کرد».

پس اى مسلمانان! به این رکن بزرگ چنگ بزنید و در ازاى عملتان، فقط طالب رضاى خدا و حصول سعادت آخرت باشید، نیت‌ها و اراده‌هاى تان را خالص کنید. و با آنچه پیامبرتان ص مشروع قرار داده به خدا تقرب جوئید، مستحب است که بنده مسلمان فعل مباح را نیز براى طلب اجر انجام دهد و هرگاه بنده مسلمان فعل مباح را به نیت ثواب و پاداش انجام دهد خداوند پاداش او را چند برابر مى‌کند، از سعد بن ابى وقاصس روایت است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: «هیچ نفقه‌اى نیست که در راه خدا خرج کنى مگر اینکه پاداش داده مى‌شوى حتى لقمه‌اى که در دهان همسرت مى‌گذارى». خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا١١٠﴾ [الکهف: 110]. «کسى که آرزوى ملاقات پروردگارش را دارد باید عمل نیکو انجام دهد و هیچ أحدى را در پرستش پروردگارش شریک نگرداند».

بارك الله لي ولكم في القرآن العظيم ونفعني وإياكم بما فيه من الآيات والذكر الحكيم ونفعنا بهدي سيد المرسلين وقوله القويم أقول قولي هذا وأستغفر الله لي ولكم وللمسلين.

خطبه دوم

الحمدلله العزيز الغفور، العليم بذات الصدور أحمده سبحانه وأشكره وأتوب إليه وأستغفره وأشهد أن لاإله إلا الله وحده لاشريك له، الحليم الشكور وأشهد أن نبينا وسيدنا محمداً عبده ورسوله أرسله الله رحمة للعالمين، اللهم صلي وسلم بارك على عبدك ورسولك محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

أما بعد:

اى بندگان خدا! درهمه حال از خدا بترسید که خداوند آنچه در دل دارید مى‌داند و کردار شما را مى‌بیند، اى بندگان خدا! در طلب رضاى خدا با وى صادق باشید، و از خشم و انتقام او حذر کنید از آلوده شدن به محرمات بپرهیزید، و همواره در مسیر دیندارى اخلاص را در دل‌هایتان نهادینه کنید، زیرا که این منهج پیامبرتان ص است، با همین اخلاص است که اعمالتان پاک مى‌شود و درجات تان بلند مى‌گردد و باطنتان منور مى‌شود، چنانکه خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعبدالله مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ١١ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ١٢ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ١٣ قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي١٤﴾ [الزمر: 11-14]. «بگو: (اى پیامبر!) بدرستی که من امر شده‌ام که خدا را مخلصانه پرستش کنم و دینم را فقط براى او خالص گردانم، و امر شده‌ام که أولین مسلمان باشم، بگو: اگر من نافرمانى پروردگارم را بکنم از عذاب روز بزرگ مى‌ترسم، بگو خدا را مى‌پرستم و دینم را فقط براى او خالص مى‌گردانم».

از جبیر ابن مطعمس روایت است که رسول خدا ص فرمودند: «سه چیز است که قلب بنده مسلمان از آن بى‌نیاز نیست، اخلاص در عمل، و نصیحت کردن حاکمان و رهبران مسلمین، و همراه بودن با جماعت مسلمانان». (روایت از احمد است). معناى حدیث این است که این سه خصلت دل‌ها را اصلاح مى‌کند پس کسى که بدان‌ها چنگ بزند خداوند دلش را از مکر و خیانت و فتنه انگیزى پاک مى‌گرداند.

پروردگارا! در تمامى گفتارها و کردارها و نیت‌ها و اراده‌هایمان به ما و همه مسلمین اخلاص کامل عنایت بفرما.

إحسان

اى مسلمانان!

از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید، زیرا تقوا توشه دنیا و ذخیره آخرت است و به ریسمان محکم دینـتان چنگ بزنید.

اى مؤمنان!

خداوند اسلام را به عنوان بهترین دین براى همه عالمیان برگزیده او هر کسى را که خواسته از بندگانش به این مکتب پر افتخار هدایت کرده است، پیروان این مکتب بزرگ که این سعادت نصیبشان شده گویا هر خیر و برکتى را کسب کرده و از هرگونه شرور و بلیاتى نجات یافتند.

خداوند دین اسلام را به سه درجه تقسیم کرده است، درجه اسلام، درجه ایمان، درجه احسان که احسان بهترین و بالاترین درجه دین اسلام است، چونکه نزدیک شدن به پروردگار جهانیان و نیل به قرب و منـزلت در نزد وى، با احسان به نفس و احسان به خلق میسر است، پس هرگاه بنده این هردو را بدست آورد به پرورگارش نزدیکتر خواهد شد، احسان جوانب مختلفى را در بر مى‌گیرد، نفع رساندن و به نفس با وسایل مختلف قرب و نزدیکى به خدا، و انواع گونا گون خیر و نیکى، و باز داشتن آن از تمامى محرمات، و نفع رساندن به خلق با تمامى انواع خیر و احسان، پس احسان برترین مقام و منـزلت مؤمنان، و بالاترین درجات عبادت و بهترین حالت بندگان صالح و نیکو کار است، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ [النساء: 125]. «و کیست از روى دیندارى بهتر از آنکه خودش را تسلیم خدا کرده در حالیکه نیکو کار است و پیروى کرده است از ملت ابراهیم که روى آورنده به توحید و اعراض کننده از همه ادیان باطل بود».

و مى‌فرماید: ﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ١٩٥﴾ [البقرة: 195]. «و نیکو کارى کنید که خداوند نیکو کاران را دوست مى‌دارد».

خداوند در مقابل احسان بزرگترین پاداش را در هردو جهان وعده فرموده و نیکوکاران را با عنایت و توجه خاص خـودش احـاطه و باقدرت خـودش حفاظت فرموده و بارحمت خویش خیر و برکت بى حسابى به آنان ارزانى فرموده است، ازجمله پاداش‌هاى احسان این است که خداوند با (معیت خاصه خویش) همراه کسانى است که عمل را به نیکو‌ترین وجه انجام مى‌دهند لذا آنانرا نصرت و تأیید مى‌فرماید، و حفاظت کرده و کمک مى‌کند و توفیقشان مى‌بخشد و همۀ شئون‌شان را اصلاح مى‌فرماید، چنانکه فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ١٢٨﴾ [النحل: 128]. «بدرستى خداوند با کسانى است که تقوا پیشه کردند و کسانى که آنان نیکو کارند». و همچنین مى‌فرماید: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ٦٩﴾ [العنکبوت: 69]. «بدرستى خداوند هرآ ئینه با نیکو کاران است» و از دیگر پاداش‌هاى احسان این است که خداوند با آن بنده‌اش که در گفتار و کردار نیکویى مى‌کند محبت مى‌نماید، محبتى که لایق ذات کبریایش باشد، و هرگاه خداوند با بنده‌اى محبت کند هر خیرى را به او عنایت مى‌کند و هر شر و گزندى را از او دور مى‌دارد، چنانکه مى‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ١٩٥﴾ [البقرة: 195]. «هر آئینه خداوند دوست مى‌دارد نیکو کاران را».

از دیگر پاداش‌هاى احسان و نیکو کارى این است که خداوند هر غم آنان را آسان مى‌کند، و آنان را از هر تنگنایى مى‌رهاند، و از هر بلائى عافیت مى‌بخشد و از مکر دشمنان محفوظشان مى‌دارد، و بر نیکو کاران با انواع خوبى‌ها و احسانات منت مى‌گذارد، و بهترین عافیت را برایشان مقدر مى‌کند، خداوند متعال درباره حضرت یوسف÷ و برادرانش مى‌فرماید: ﴿قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ٩٠﴾ [یوسف: 90]. «به تحقیق که خداوند بر ما احسان کرده است، حقیقت این است کسى که تقوا پیشه کند پس رستگار است زیرا که خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمى‌کند». و همچنین مى‌فرماید: ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا٣٠﴾ [الکهف: 30]. «بدرستی که خداوند ضایع نمى‌کند پاداش کسى را که عمل نیکو انجام دهد».

از دیگر پاداش‌هاى احسان این است که خداوند علمى را در دلش جاى مى‌دهد که بوسیله آن حلال را از حرام و حق را از باطل باز مى‌شناسد، نورى که خداوند بوسلیه آن رشنائى مى‌تابد و تاریکی‌هاى شبهات و بیمارى هاى شهوات را بوسیله آن دفع مى‌کند چنانکه مى‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ٢٢﴾ [یوسف: 22]. «و چون به کمال رشد [خود] رسید، به او حکمت و علم دادیم. و بدینسان به نیکوکاران پاداش مى‏دهیم». از دیگر پاداش‌هاى احسان این است که خداوند نیکو کاران بعدى را به نیکو کاران قبلى ملحق مى‌گرداند، و همه را در ثواب و فضلیت آن شریک مى‌کند، آنگاه همه را باهم محشور مى‌فرماید، و از رحمت خویش بر آنان مى‌افشاند و نعمتش را بر آنان تمام می‌کند، چنانکه مى‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: 100]. «و پیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانى که به نیکوکارى از آنان پیروى کردند، خداوند از آنان خشنود شد و [آنان نیز] از او خشنود شدند. و برایشان باغ‌هایى که فرودست آن جویباران روان است آماده ساخت که در آنجا همیشه جاودانه‏اند. این کامیابى بزرگ است».

و از دیگر پاداش‌هاى احسان این است که پروردگار جهانیان از نیکو کاران ستایش کرده و همه بندگان براى آنان همیشه دعاى خیر مى‌کنند، و برکت فراوان بر آنان نازل مى‌شود، خداوند متعال مى‌فرماید:

﴿سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ٧٩ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ٨٠﴾ [الصافات: 79-80]. «سلام و تحیت بر نوح باد ما این چنین نیکو کاران را پاداش می‌دهیم».

﴿سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ١٠٩ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ١١٠﴾ [الصافات: 109-110]. «سلام و تحیت بر ابراهیم باد ما نیکو کاران را این چنین پاداش نیکو می‌دهیم».

﴿سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ١٢٠ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ١٢١﴾ [الصافات: 120-121]. «سلام و تحیت بر موسى و هارون باد ما چنین نیکوکاران را پاداش نیکو می‌دهیم».

گرچه این درباره پیامبران‡ است، اما این پاداش به همه نیکو کاران مى‌رسد هر کس به اندازه احسانش.

از دیگر پاداش‌هاى احسان این است که خداوند او را باهر خیرى مى‌نوازد و هر شر وگزندى را از او دور مى‌کند، چنانکه مى‌فرماید: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ٣٠﴾ [النحل: 30]. «براى کسانى که نیکو کارى کرده‌اند در این دنیا نیکویى است و البته سراى آخرت بهتر است و البته چقدر خوب است سراى پرهیزگاران». و اما پاداش احسان در آخرت بهترین ثواب و بزرگترین پاداش خواهد بود، لذا مى‌فرماید: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ٦٠﴾ [الرحمن: 60]. «آیا هست پاداش نیکى جز نیکی». و همچنین مى‌فرماید: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ٢٦﴾ [یونس: 26]. ترجمه: «پاداش مردم نیکو کار بهشت است و زیادتر از بهشت، و هرگز بر رخسار (پاکشان) گرد خجلت و ذلت ننشیند، آنان اهل بهشت‌اند همیشه در آن متنعم‌اند». (کلمه حسنى) در آیه به معنى بهشت است و (زیاده) نظاره کردن بر چهرۀ بلا کیف خداى ذو الجلال است چنانکه احادیث به تواتر رسیده است که مؤمنان در روز قیامت پروردگارشان را مى‌بینند، و این نعمت بسیار بزرگ (نظاره کردن بر چهره بلاکیف رب ذوالجلال) پاداش مناسبى است برای احسان، زیرا احسان این است که مؤمن به گونه پروردگارش بپرستد که گویا او را در دنیا مى‌بیند، فلذا خداوند پاداش را نیز همین قرار داد که در روز قیامت برچهره بلا کیف پروردگار مهربان نظاره کند بر عکس کفار که بدلیل اینکه دل‌هایشان از شناخت و امید دیدار پروردگار در پرده بود خداوند در روز قیامت چشمانشان را نیز از دیدن پروردگار در پرده نگهداشت. لذا مى‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ١٥﴾ [المطففین: 15]. «چنین نیست. [که مى‏گویند] بى‌گمان آنان آن روز از [لقاى‏] پروردگارشان در حجاب‏اند». پس این احسانى که در نزد خدا این همه مقام و مرتبه دارد، و در دنیا وآخرت این همه پاداش دارد چیست؟ در صحیح مسلم به روایت عمر فاروقس آمده است که پیامبر ص فرمودند: «الإِحْسَانُ أَنْ تَعبدالله كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ». «احسان این است که بگونه‌اى خدا را بپرستى که گویا او را مى‌بینى، اگر تو او را نمى‌بینى او ترا مى‌بیند». معناى حدیث این است که بنده در هنگام عبادت، نزدیک بودنش به خداوند و ایستادنش در مقابل ذات با عظمت او را استحضار کند گویا با چشم او را مى‌بیند، و این مقام و کیفیت انسان را وادار مى‌کند که از معبودش بترسد، و تعظیمش کند، و با او محبت داشته باشد، و همچنین دیگران را به این کیفیت دعوت کند، بلکه با استحضار چنین کیفیتى بنده مؤمن خود بخود تلاش خواهد کرد که عبادت را بیاموزد و با همۀ جزئیاتش آنرا به نحو تمامتر و کاملتر انجام دهد.

إمام طبرانى/ باروایت انسس نقل مى‌کند که مردى گفت: اى رسول خدا‍ نصیحت مختصرى بفرمائید، فرمودند: «صَلِّ صَلاةَ مُوَدِّعٍ، فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ لا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» «طورى نماز بخوان که گویا این آخرین نماز توست، زیرا اگر تو خدا را نمى‌بینى، او ترا مى‌بیند». معناى این فرموده رسول الله ص «اگر تو او را نمى‌بینى او ترا مى‌بیند» این است که اگر کسى نمى‌تواند به گونه‌اى عبادت کند که گویا خدا را مى‌بیند باید یقین داشته باشد که خداوند حتما او را مى‌بیند، و تمامى حرکات و سکنات و ظاهر و باطنش را در نظر دارد و هیچ چیزى از او پنهان نمى‌ماند.

درحدیث حارثهس که هم متصل و هم مرسل روایت شده آمده است که رسول خداص به او فرمودند: «كَيفَ أصبحتَ يا حارِثَةُ» حارثه! شب را چگونه صبح کردى؟ گفت: در حالى که یقین دارم حقیقتاً مؤمن هستم، فرمودند: ببین که چه مى‌گویى؟ هر گفته حقیقتى دارد، حقیقت و دلیل گفته تو چیست؟ گفت: اى رسول خدا‍! نفس خودم را از دنیا دور داشتم، شبها بیدارم، و روزها تشنه بودم، گویا به عرش پروردگارم نگاه مى‌کنم و بهشتیان را با چشم سر مى‌بینم که به ملاقات یکدیگر مى‌روند و دوزخیان ناله و فریاد مى‌کشند پیامبر ص فرمودند: درست دیدى این ایمانت را محکم نگهدار، تو بنده‌اى هستى که خداوند با نور ایمان دلت را روشن کرده است».

احسان این است که بنده نماز را با کامل‌ترین وجه آن برپاى دارد و به خدا تقرب جوید و در ساعات آخر شب که مردم خوابیده‌اند با او مناجات و راز و نیاز کند، و به مردم نیکویى کند، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ١٦ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ١٧ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ١٨ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ١٩﴾ [الذاریات: 16-19]. «بى‌گمان آنان پیش از این نیکوکار بودند و از شب اندکى را مى‌خوابیدند، و سحرگاهان از درگاه خدا طلب آمرزش و مغفرت مى‌کردند، و در اموالشان براى فقیر سائل و محروم حقى قائل مى‌شدند».

احسان این است که با نفس و شیطان وکفار و منافقین جهاد کنى چنانکه خداوند بزرگ مى‌فرماید: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ١٤٦ وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ١٤٧ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ١٤٨﴾ [آل عمران: 146-148].

«و چه بسا پیامبرى که توده‏هایى انبوه همراه او نبرد کردند، و از هرآنچه در راه خدا به آنان رسید سستى نورزیدند و ناتوان نشدند و زبونى نشان ندادند. و خداوند بردباران را دوست مى‏دارد، و سخن آنان جز این نبود که گفتند: پروردگارا، گناهانمان و اسرافمان را در کارمان بیامرز و گام‌هایمان را استوار بدار. و ما را بر گروه کافران پیروز گردان، پس خداوند پاداش [این‏] دنیا و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا کرد و خداوند نیکوکاران را دوست مى‏دارد».

احسان این است که در هردو حالت داراى و نادارى در راه خدا خرج کنى و از جاهلان در گذرى ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ١٣٤﴾ [آل عمران: 134]. «آنان که در آسایش و سختى انفاق مى‏کنند و خشم [خود] را فرو مى‏خورند و از [تقصیر] مردم در مى‏گذرند. و خداوند نیکوکاران را دوست مى‏دارد».

خطبه دوم:

اى مسلمانان!

از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید، تقواى کسى که یقین دارد که خداوند همه اسرار پنهان وآشکار او را مى‌داند، بشتابید بسوى خشنودى خدا و آنچه که او دوست مى‌دارد، و بدانید که هیچ کسى نمى‌تواند رضایت پروردگار را بدست آورد مگر آنکه اوامرش را بجاى آورد و از نواهى‌اش پرهیز کند این فرمانبر دارى عبادتى همان است که خداوند انسان‌ها و فرشتگان را براى آن آفریده است، خداوند برشما احسان کرده که اوقات با برکتى را براى شما تعیین فرموده که ثواب عبادت در آن چند برابر مى‌شود، از اینگونه اوقات دهۀ مبارکۀ ذى الحجة است که درآن «وقوف به عرفة» انجام مى‌گیرد، که خداوند در آن روز گناهان زیادى را مى‌بخشد، از ام المؤمنین عائشه ل روایت شده که پیامبر ص فرمودند: «مَا مِنْ يَوْمٍ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يُعْتِقَ اللَّهُ فِيهِ عَبْدًا مِنَ النَّارِ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ وَإِنَّهُ لَيَدْنُو ثُمَّ يُبَاهِى بِهِمُ الْمَلاَئِكَةَ فَيَقُولُ مَا أَرَادَ هَؤُلاَءِ». یعنى: «هیچ روزى نیست که خداوند بیشتر از روز عرفه بنده از جهنم آزاد کند، خداوند (با کیفتى که لایق ذات پاکش باشد) نزدیک مى‌شود و آنگاه به این بندگانش بر فرشتگان فخر مى‌ورزد و خطاب به فرشتگان مى‌فرماید! این بندگان من چه مى‌خواهند که اینجا جمع شده‌اند».

و از أبوقتادةس روایت است که گفت: از پیامبر ص درباره روز عرفه پرسیده شد ایشان فرمودند: «يُكَفِّرُ السَّنَةَ الْمَاضِيَةِ وَالْبَاقِيَةِ» «گناهان سال گذشته و سالى باقى مانده را مى‌‌بخشد». (روایت از مسلم است).

پس اى مسلمانان!

از چنین روزهاى پر برکت استفاده کنید، و از اعمال نیک براى خودتان توشه فراهم کنید و در این دۀ مبارکه خدا را بکثرت یاد کنید، و خود را از محرمات بدور دارید، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ١٣٤﴾ [آل عمران: 134]. «بشتابید بسوى مغفرتى که از جانب پروردگارتان مى‌آید و بهشتى که پهنائى آن هچون آسمان و زمین اسـت و براى پرهیز کاران مهیا شده است، کسانى که درحال وسعت و تنگدستى در راه خدا انفاق مى‌کنند و کسانى که خشم‌شان را فرو مى‌خورند و از مردم درگذر مى‌کنند و خداوند نیکو کاران را دوست می‌دارد».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ٩٠﴾ [النحل: 90]. «به راستى خداوند به داد و نیکوکارى و بخشیدن به خویشان فرمان مى‏دهد و از ناشایستى و کار ناپسند و تجاوز باز مى‏دارد. به شما اندرز مى‏دهد باشد که پند پذیرید».

ذكر خداى ذو الجلال

از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید، او را اطاعت کنید و از خشم و عذابش بترسید که گرفت خدا سخت و عذابش دردناک است و بدانید که هیچ عملى از اعمال شما بر پروردگار تان مخفى نمى‌ماند.

بندگان خدا!

پروردگار مهربانتان مى‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا٤٢﴾ [الأحزاب: 41-42]. «اى مؤمنان! ذکر و یاد خدا را بسیار کنید و هر صبح و شام پاکى او را بیان کنید».

اى مسلمانان!

خداوند متعال شما را ترغیب کرده است که او را یاد کنید و همواره به ذکر او مشغول باشید و ذکر خودش را وسیله نزدیکى به خویش قرار داده است، و بر آن پاداش عظیم و نجات از عذاب الیم را وعده فرموده چنانکه مى‌فرماید: ﴿وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا٣٥﴾ [الأحزاب: 35]. «و مردان و زنانى که خدا را به کثرت یاد مى‌کنند خداوند براى آنان مغفرت و پاداش عظیمى مهیا کرده است». ذکر خدا بر زبان آسان و در ترازوى اعمال بسیار سنگین است، رسول گرامى ص خبر داده‌اند که ذکر خداوند متعال بهترین اعمال و پاکترین اقوال است، از ابو درداءس روایت است که گفت رسول خدا ص فرمودند: «آیا شما را از بهترین و پاکترین اعمالتان در نزد مالک تان آگاه نکنم که از هر عمل دیگرى بیشتر درجات شما را بلند کند و از خرچ کردن طلا و نقره در راه خدا برایتان بهتر باشد و حتى بهتر از جهاد فی سبیل الله که در آن با دشمن رو در رو مى‌شوید و شما آنانرا گردن مى‌زنید و آنان شمارا؟ گفتند: بلى اى رسول خدا! فرمودند: ذکر الله ذو الجلال. (روایت از احمد و ترمذى و حاکم است).

معناى ذکر الله و یاد کردن خداى بزرگ این است که با اسماء و صفات کاملۀ او، ثنا و ستایشش کنیم و حل مشکلات‌مان را از او بخواهیم، و از آنچه که لایق ذات پاک او نیست او را پاک بدانیم، ذکر خداى بزرگ و یاد او تعالى جوانب مختلفى دارد، عبادت بدنى، عبادت زبانى، عبادت قلبى همه این‌ها ذکر خداى پاک است، بهترین ذکر آن است که با قول و فعل و باور قلبى مخلصانه انجام گیرد، مانند نماز و حج و جهاد فی سبیل الله، سپس آنچه که زبان و قلب بر آن همنوا باشند، بهترین ذکرى که با زبان مى‌توان انجام داد تلاوت قرآن کریم است، زیرا که قرآن کریم حیات دل‌ها، نور عقل‌ها، هدایت مستقیم، رهبر واقعى بسوى خوشنودى خدا و بهشت جاویدان، حفاظت کننده از شیطان، و وسیله نزدیکى به خداى رحمان است، تلاوتش عبادت، و تفکر در معانى‌اش سعادت است.

از ابن مسعودس روایت است که گفت رسول خدا ص فرمودند: «کسى که یک حرف از کتاب خدا بخواند در عوض برایش یک نیکى نوشته مى‌شود، و یک نیکى در نزد خدا ده نیکى است، من نمى‌گویم: الم، یک حرف است بلکه الف یک حرف، لام یک حرف، و میم یک حرف است». (روایت از ترمذى است).

و از أبو سعید خدرىس روایت است که گفت، پیامبر خدا ص فرمودند: پروردگار متعال مى‌فرماید: «مَنْ شَغَلَهُ الْقُرْآن عَنْ ذِكْرِي وَمَسْأَلَتِي أَعْطَيْتُه أَفْضَل ما أعطی السَّائِلِينَ وَفَضْل الْقُرْآن عَلَى سَائِر الْكَلَام كَفَضْلِ اللَّه عَلَى خَلْقه». (روایت از ترمذى است).

یعنى: «کسى که قرآن او را از ذکر من، و خواستن از من مشغول کند، به او از آنانى که از من خواسته‌اند بیشتر خواهم داد، و فضیلت و برترى کلام خدا بر دیگر کلام‌ها همانند فضلیت خود الله بر مخلوقاتش است».

ذکر خدا باید با همان کیفیتى انجام گیرد که از رسول الله ص ثابت شده است، مانند ذکر با «سبحان الله والحمدلله ولا إله إلا الله والله أكبر ولاحول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم» و دیگر انواع ذکرى که در سنت مطهر رسول الله ص ثابت شده است، از سمرة ابن جندبس روایت است که گفت رسول خدا ص فرمودند: «بهترین کلام در نزد خدا چهار جمله است: سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله، والله اكبر، از هرکدام که شروع کنى اشکالى ندارد». (روایت از مسلم است).

همچنین از سمرة ابن جندبس روایت است که گفت: رسول الله ص فرمودند: «این کلمات بعد از قرآن بهترین کلماتند و این‌ها از خود قرآن هستند». (روایت از احمد است).

از أبو موسى أشعرىس روایت است که گفت: رسول الله ص فرمودند: «بگو: «لاحول ولاقوة إلا بالله» زیرا که این جمله کنزى ازکنزهاى بهشت است». (روایت از بخارى است).

همچنین درود و سلام بر سید البشر ص نیز ذکر الله بشمار مى‌رود، این نکته را باید درک کرد که ذکر خدا نباید با کیفیت من در آوردى و صیغه‌هاى بدعت آلود انجام گیرد، در حدیث عائشهل آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «کسى که کارى انجام دهد که بر خلاف سنت ما باشد کارش مردود است».

بعضى انواع ذکر مقید است مانند اذکار بعد از نمازها و اذکار صبح و شام و اذکارى که داراى سبب هستند، و بعضى دیگرمطلق است، پس مسلمان باید بکوشد که در هر حال به ذکر خدا مشغول باشد، تا اینکه جزو پیشگامان و مؤمنان واقعى بشمار آید، از معاذس روایت است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: «هیچ عملى نیست که آدم آنرا انجام دهد و براى نجاتش از عذاب الهى مؤثرتر از ذکر خدا باشد، گفتند: حتى جهاد فی سبیل الله، فرمودند: حتى جهاد فی سبیل الله مگر آنکه کسى بقدرى شمشیر بزند که شمشیرش از کار بیفتد». (روایت از ابن ابى شیبه و طبرانى است).

بنابراین، چقدر جالب است که مسلمان بر اذکار جامع و ثابت از رسول خدا ص همواره مداومت داشته باشد تا اینکه برنده پاداش عظیم الهى گردد، از ام المؤمنین جویریةل روایت است که رسول خدا ص براى اداى نماز صبح از حجرۀ ایشان در حالى بیرون رفـتند که ایشان به ذکر و تسبیح مشغول بود، بعد از نماز ضحى (یا چاشت حدود ساعت 10) که ایشان بر گشتند دیدند هنوز ام المؤمنین نشسته و مشغول ذکر است، پرسیدند از همان اول صبح که داشتى ذکر مى‌کردى هنوز نشسته اى؟ فرمود: بله فرمودند: «من بعد از اینکه از تو جدا شدم چهار کلمه را سه مرتبه تکرار کردم که اگر تمام اذکارى که امروز خوانده‌اى با آن وزن شود این کلمات سنگین‌تر خواهد بود، آن کلمات این‌هایند: «سبحان الله وبحمده عدد خلقه، ورضا نفسه، وزنة عرشه، ومداد كلماته». (روایت از مسلم است).

و از أبو امامةس روایت است که گفت رسول خدا ص به من فرمودند: «آیا ترا از کلماتى آگاه نکنم که از ذکر تمام شب و روزت بهتر و بیشتر باشد، «سبحان الله عدد ما خلقه، سبحان الله ملء ما خلق، سبحان الله عدد ما خلق من الأرض والسماء، وسبحان الله ملء ما في الأرض والسماء، وسبحان الله عدد ما أحصى كتابه وسبحان الله ملئ ما أحصى كتابه وسبحان الله عدد كل شئ سبحان الله ملء كل شئ» الحمدلله را نیز همچنین بخوان. (روایت از نسائى و ابن حبان است، و در روایت طبرانى آمده است که الله اکبر را نیز به همین صورت وردکن).

اى مسلمان!

هرچه که تو خدا را ذکر کنى و ستایش او را بیان کنى هرگز نمى‌توانى آنچنانکه لایق و سزاوار اوست حمد و ثناى او را بجاى آورى ـ تصور کن که تمامى عالم علوى و سفلى با اینکه پیوسته و مدام به ذکر و تسبیح ذات ذو الجلالش مشغولند با این وجود مقصرند، و جز کافران انسى و جنى هیچ ذره‌اى از این کائنات از ذکر و یاد او تعالى غافل نیست چنانکه مى‌فرماید: ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا٤٤﴾ [الإسراء: 44]. «آسمان‌هاى هفتگانه و زمین وکسانى که در آن‌ها هستند همه تسبیح او مى‌گویند و هر موجودى تسبیح و حمد او مى‌گوید ولى شما تسبیح آن‌ها را نمى‌فهمید البته او برد بار وآمرزنده است».

پس اى بنده خدا!

سعى کن که در ذکر و یاد خدا پیشگام باشى، خداوند بزرگ مى‌فرماید: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ٢٠٥﴾ [الأعراف: 205]. «پروردگارت را در دل خود از روى تضرع و خوف آهسته وآرام صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش».

بارك الله لي ولكم في القرآن العظيم...

خطبه دوم

اى مسلمانان!

آنچنانکه حق ترسیدن است از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید، مبادا هوى و هوس شما را از جاده حق منصرف کند، و بدانید که خداوند متعال اجر و پاداشى که در مقابل ذکر و یاد خویش وعده فرموده، از تصور و توصیف بشر خارج است، مؤمنان اثر این پاداش را در دنیا احساس مى‌کنند ولى مزد و پاداشى که خداوند در آخرت عنایت فرماید بسیار بزرگتر و پایدارتر خواهد بود.

از ثمرات ذکر خداى ذو الجلال این است که کسى که او را در زمین یاد کند وى او را در ملاء اعلى یاد خواهد کرد چنانکه مى‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ١٥٢﴾ [البقرة: 152]. «پس مرا یاد کنید که شمارا یاد کنم و شکر مرا بجاى آورید و نا سپاسى‌ام را نکنید».

و خداوند با ذکر کنندگان است، از أبوهریرةس روایت است که رسول اکرم ص فرمودند: خداوند متعال فرمود: «أَنا عند ظَنِّ عبدي بي، وأنا معه إذا ذكرني، فإن ذكرني في نفسه ذكرتُه في نفسي، وإِن ذكرني في مَلأٍ ذكرتُه في مَلأٍ خيرٍ منه» «من همان جایى هستم که بنده‌ام به من گمان داشته باشد، و هرگاه مرا یاد کند من با او هستم، اگر مرا تنها یاد کند من او را تنها یاد مى‌کنم و اگر مرا در جمعى یاد کند من در جمعى بهتر از آن او را یاد خواهم کرد».

از دیگر ثمرات ذکر اطمینان و آرامش و ثبات و یقین قلب است، چنانکه خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ٢٨﴾ [الرعد: 28]. «کسانى که ایمان آوردند و دل‌ها یشان به ذکر خدا آرام مى‌گیرد، آگاه باشید که دل‌ها با یاد خدا آرامش مى‌یابد».

از دیگر ثمرات ذکر این است که در دل محبت خدا را ایجاد می‌کند و ایمان را افزایش می‌دهد.

و از برکت آن دشواری‌ها آسان مى‌شود، و سینه‌ها گشاده و مسرور مى‌گردد و بنده مؤمن می‌تواند بوسیلۀ آن خودش را از نیرنگ‌هاى شیطان محفوظ دارد حارث بن حارث اشعرىس از رسول خداص روایت مى‌کند که فرمودند: «خداوند یحیى ابن زکریا÷ را امر فرمود که بنى اسرائیل را به پنچ چیز سفارش کند که از آن میان یکى ذکر خداى ذو الجلال بود» چون ذکر مانند دژ یا قلعه محکمى است که شخصى را دشمن دنبال کند و او خودش را به آن دژ رسانیده و از شر آنان محفوظ دارد و همچنین است ذکر خداوند متعال که بندۀ مؤمن نمى‌تواند خودش را از مکر شیطان نجات دهد مگر بوسیله ذکر خداى ذو الجلال». (روایت از ترمذى و ابن حبان است).

از دیگر ثمرات ذکر این است که گناهان را نا بود کرده و مشکلات را رفع مى‌کند، خلاصه اینکه ثواب و پاداش ذکر از شمارش و تصور بالاتر است.

بندگان خدا!

پروردگار مهربان براى اکرام پیامبرش ص مى‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: 56]. «بى‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود مى‏فرستند. اى مؤمنان [شما نیز] بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگویید».

10/2/ 1422هـ ق

هجرت

ای مسلمانان! آنچانکه لازم است از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید، که تقوا سعادت دنیا وآخرت را براى شما تضمین مى‌کند، بندگان خدا! هرگاه برنامه مقدس، مسئولیت بزرگ، و هدف والا و مهم باشد تقاضا مى‌کند که انسان آنچه در توان دارد أعم از جان و مال و وقت در راه آن فدا کند، چه بسا ممکن است که انسان در راه اداى چنین مسئولیت بزرگ وآرمان مقدسى جانش را ببازد دوستانش را از دست بدهد، دشمنانش زیاد شود، مورد تمسخر و استهزاء قرار گیرد، از نیرنگ مکاران و خصومت دشمنان در امان نماند، و در عین حال کسانى که حرفش را گوش کنند و به نصرتش بشتابند و در کنارش قرار بگیرند بسیار اندک باشند، همین وضعیت دقیقاً براى سید البشر محمد مصطفى ص در آغاز بعثت‌شان پیش آمد، بیان همین حقیقت والا، مسئولیت رسول الله ص بود که خداوند ایشان را براى اداء و تبلیغ آن مبعوث فرمود، خداوند زمانى بهترین مخلوقات را بسوى بشریت مبعوث کرد و فرستاد که جهان بیش از هر زمان دیگرى به رسالت و شریعت ایشان محتاج بود، چونکه پس از تغییرات و تحریفاتى که اهل کتاب در دین آورده بودند جهان در تاریکی‌هاى شرک و جهالت فرو رفته بود، لذا خداوند بندۀ برزگزیده‌اش حضرت محمد ص را براى همۀ بشریت به پیامبرى فرستاد لذا مى‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ﴾ [الأعراف: 158]. «بگو: اى مردم براستى که من از طرف خدا براى همه شما پیامبر فرستاده شده‌ام خدایى که آنچه در آسمان و زمین است مال اوست، هیچ معبودى جز او نیست زنده مى‌کند و مى‌میراند».

هنگامى که پیامبر ص مبعوث شدند، دیدند که مردم خدایان مختلفى را پرستش مى‌کنند بعضى درختان را مى‌پرستند و بعضى قبرها و اولیاء و غیره را، و مردم در هنگام مشکلات و سختى‌ها به جاى خداى یکتا این مخلوقات عاجز را مى‌خوانند و از آنان کمک مى‌خواهند و به آنان پناه مى‌برند و براى جلب منافع به آنان روى مى‌آورند، و براى آنان نذر و ذبح مى‌کنند، و آنان را وسیله و واسطه قرار مى‌دهند که به خدا نزدیک‌شان کنند و خواسته‌ها و دعاهایشان را به خدا برسانند، همچنین پیامبر ص دیدند که آنان براى حل و فصل مشکلات و نزاعات خود به دامان ساحران و فالبینان و غیبگویان پناه مى‌برند و اشاعۀ فحشاء و محرمات مى‌کنند، با همسایه بد رفتارى مى‌کنند صله رحم را قطع مى‌کنند، فقط به فکر جمع کردن مال هستند و پرواى حلال و حرام را ندارند، ربا و خرید و فروش در نزد آنان برابر است، غصب و میراث را یکى مى‌دانند.

آنقدر به این دین جاهلى مصالح و منافع گسترده مادى و معنوى وابسته شده بود و آنقدر با عادات و رسوم جاهلى عجین گشته بود که ترک کردن و دست کشیدن از منافع مادى و اشراف سالارى آن بسیار دشوار مى‌نمود، پیامبر ص با دعوت مردم به سوى «لا إله إلا الله محمد رسو ل الله» کارشان را آغاز کردند، این کلمه معانى گسترده‌اى را بهمراه داشت که فقط یک خداى یکتا را باید پرستید، در دعا او را باید خواند، ذبح و نذر فقط براى او باید کرد، کمک از او باید خواست، پناه به او باید جست، جلب منفعت و دفع مضرت را از او باید خواست، طواف و سجده براى او باید کرد و دیگر انواع عبادتى که فقط حق خدا ست، لذا خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا١٨﴾ [الجن: 18]. «و همانا مساجد از آن خدا است پس هیچ کسى را باید با خدا نخوانید». و همچنین مى‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [الأنعام: 151]. «بگو: (اى پیامبر!) بیایید که آنچه پروردگار تان بر شما حرام کرده بخوانم اینکه هیچ چیزى را با او شریک نسازید».

همچنین از معانى کلمۀ شهادت این بود که فقط از پیامبر ص باید اتباع و پیروى کرد ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: 7]. یعنى «آنچه پیامبر به شما داد آنرا بگیرید و از آنچه شما را ازآن باز داشت با ز آئید». پیامبر رحمتص آمد تا اینکه انسان‌ها را بسوى عفت و طهارت، اخلاق نیکو، صله رحم، همسایه‌دارى، دست کشیدن از ظلم و حرام، و استقامت در دین حق بخواند، آمد تا از آنان بخواهد که مشکلات و مسائلشان را بکتاب خدا حل و فصل کنند، نه با فال بینى و قوانین جاهلیت، همچنین از آنان بخواهد که مال را از راه‌هاى حلال بدست آورند و درجاى مشروع و مباح خرچ کنند، تا اعلان کند که همه انسان‌ها در برابر دین خدا مساوى هستند تنها چیزى که بوسیله آن مى‌تواند یکى از دیگرى برتر باشد تقوى است، خداوند مى‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ٣٣﴾ [الأعراف: 33]. «بگو: (اى پیامبر!) جز این نیست که پروردگار من فحشاى ظاهرى و باطنى، و گناه، و تجاوز بدون حق را حرام کرده است، و اینکه با خداوند چیزى را شریک بسازند که هیچ دلیلى برآن نازل نکرده، و یا آنچه را که نمى‌دانید بر خداوند بهتان ببندید». و مى‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ٩٠﴾ [النحل: 90]. «بدرستی که خداوند به عدالت و نیکو کارى، کمک به خویشاوندان امر مى‌کند، و از فحشاء و کارهاى زشت و تجاوز نهى مى‌کند، خداوند شما را پند مى‌دهد تا اینکه بیاد آورید».

ابن جریر/ از عبدالله بن عباسب روایت مى‌کند که فرمود: هنگامى که ابو طالب مریض بود عده‌اى از سران قریش که ابو جهل نیز با آنان بود نزد او آمدند وگفتند: برادر زاده‌ات خدایان ما را دشنام مى‌دهد و چنین و چنان مى‌کند، این وآن مى‌گوید، أبوطالب گفت: اى برادر زاده عزیزم! این قوم تو چه مى‌گویند؟ از تو شکایت دارند و ادعا مى‌کنند که تو خدایانشان را دشنام مى‌دهى، پیامبر ص فرمود: عموجان! من فقط یک کلمه از آنان مى‌خواهم که اگر آن‌ها آنرا گفتند همه عرب از آنان تبعیت خواهند کرد و همه عجم به آنان جزیه خواهند پرداخت، أبوجهل گفت: یک کلمه نه، ده کلمه مى‌گوئیم چیست آن کلمه؟ پیامبر ص فرمودند: بگوئید: «لا إله إلا الله»، از جا پریدند و عقب گرد کردند و در حالى که لباس‌هایشان را تکان مى‌دادند مى‌گفتند: ﴿أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ٥﴾ [ص: 5]. «آیا همه خدایان را یک خدا کرده، براستى که این خیلى تعجب‌آور است».

آن‌ها فهمیدند که معناى این کلمه چیست؟ فهمیدند که این کلمه انسان را از نو مى‌سازد و به خط اسلام داخل مى‌کند که در عبادت و معامله و اخلاق و بر خورد و همه شئون زندگى فقط از اسلام پیروى کند، چنانکه آیه کریمه بروشنى این مطلب را بیان مى‌کند ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ١٦٣﴾ [الأنعام: 162-163]. یعنى «بگو: (اى پیامبر!) که بتحقیق نماز من و تمام عبادات من و مرگ و زندگى من براى پروردگار جهانیان است هیچ شریک و همتایى ندارد به همین مأمور شده‌ام و من اولین مسلمانم». این است معناى (لا إله إلا الله) که مشرکین از آن فرار کردند، پیامبر ص همه انسان‌ها را بسوى همین معنى بزرگ خواند، از عهده این مسئولیت سترگ که بزرگترین مسئولیت در طول تاریخ بشر بشمار مى‌رود بخوى بر آمد، بسوى دین ارزشمندى خواند که بشر را در دنیا به بالا‌ترین مراتب پیشرفت و ترقى و در آخرت به سعادت ابدى مى‌رساند که بهشت جاویدان و نعمت‌هاى رشک آفرینش براى همیشه بماند، گروه اندکى دعوت حضرتش را پذیرفتند و یک مجتمع کوچک مؤمن و مستضعف تشکیل دادند، که مشرکین و مستکبرین بد‌ترین و طاقت فرساترین شکنجه‌ها را به آنان چشانیدند، سوزاندن در آتش خواباندن لخت بر روى ریگ‌هاى سوزان از جمله شکنجه‌هاى معمول آنان بود، کسانى که در مقابل دعوت پیامبر ص مى‌ایستادند سه گروه بودند، اول: آنانیکه مى‌دانستند دعوت حق است اما از روى عناد و تکبر مخالفت مى‌کردند، دوم: آنانیکه حسد مى‌ورزیدند و مى‌سوختند، و سوم: جاهلان گمراه که واقعاً از روى جهالت انکار مى‌کردند. این مثلث شوم حزب شیطانى و جبهه مشترکى تشکیل داده بودند که از هیچ دسیسه و وسیله‌اى براى سرکوبى دعوت و بازداشتن دیگران از راه خدا فرو گذاشت نمى‌کردند. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ٨﴾ [الصف: 8]. «مى‌خواهند که نور خدا را با دهان‌هاى‌شان خاموش کنند و خداوند نورش را به اتمام خواهد رساند گر چه کافران ناپسند پندارند».

مشکلات در مکه زیاد شد و عرصه بر پیروان اسلام تنگ گردید، مشرکین تصمیـم گرفتندکه پیامبرص را به شهـادت برساننـد جبریل÷ فرمـود: اکنون پروردگارت به تو اجازه داده است که به مدینه هجرت کنى، همین امشب سر جایت نخواب تا اینکه دشمنانت به هدف شومشان نایل نگردند، مشرکین دم در کمین گرفته بودند و تصمیم داشتند دسته جمعى به حضرتش حمله کنند، حضرت در حالیکه آیات اول سوره یاسین را تلاوت مى‌کردند، از در بیرون رفتند و مشت خاکى بر آنان پاشیدند، خداوند نور چشمانشان را از آنان گرفت و خوابشان آمد که پیامبر را ندیدند، پیامبر ص با رفقیشان در غار ثور پنهان شدند و سه روز منتظر ماندند تا اینکه اوضاع آرام شد، مشرکین قریش همه جا را پالیدند، تا اینکه رد پا به دم غار رسید ابوبکرس فرمود: اى رسول خدا! اگر پائین پایشان را نگاه کنند ما را مى‌بینند، فرمود: اى ابوبکر! «ماظنك بإثنين الله ثالثهما» «چه گمان مى‌برى درباره دو نفرى که سومشان خداوند است». سه روز بعد با یک نفر راه بلد بر شتر سوار شدند و راهى مدینه گردیدند، هجرت پیامبرص پیروز بزرگى براى اسلام و مسلمین بود که خداوند مکر و نیرنگ مشرکان را باطل کرد آنان گمان کرده بودند که خواهند توانست پیامبر را به شهادت برسانند و اسلام را براى همیشه نابود کنند، غافل از اینکه خداوند یاور و ناصر پیامبر است ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ٤٠﴾ [التوبة: 40]. «اگر شما او را یارى نکنید البته خدواند او را یارى خواهد کرد آنگاه که یکى از آن دو تن که در غار بودند به رفیق و همسفر خود گفت: غمگین مباش که خداوند با ماست آنزمان خدا سکون و آرامش بر او فرستاد و او را به سپاه و لشکرهاى غیبى خود که شما آنرا ندیده‌اید مدد فرمود و نداى کافران را پست گردانید و نداى خدا و دعوت اسلام را مقام بلند داد که خدا را بر هر چیز کمال قدرت و دانائیست».

پیامبر ص چندین مرتبه مورد سوء قصد قرار گرفتند هم قبل از هجرت و هم بعد از هجرت، مؤرخان مى‌گویند: أبو جهل گفت: به لات و عزى سوگند اگر محمد را ببینم که نزد کعبه سجده مى‌کند سنگى را گرفته بر فرقش خواهم کوبید که از جایش بلند نشود، آنگاه با شماست که از من دفاع کنید یا نکنید و مرا تحویل دهید، گفتند: ابا الحکم! بخدا سوگند ترا تحویل نخواهیم داد فردایش رسول الله ص تشریف آوردند و نزد کعبه شروع به نماز کردند، در حالى که قریش در مجالسشان بودند أبوجهل سنگ بزرگى را گرفت و جلو آمد اما ناگهان در حالیکه رنگش را باخته بود و به خود مى‌لرزید به عقب برگشت، گفتند: چه شد؟ گفت: شترى بین من و او حائل شد که سرش بسیار بزرگ و گردنش خیلى کلفت بود و نزدیک بود که مرا بخورد، پیامبر ص فرمودند: او جبرئیل بود، قسم به ذاتى که جانم در چنگ اوست اگر جلو مى‌آمد فرشتگان وى را در جلو چشم مردم ریزه ریزه مى‌کردند، پیامبر ص یکبار توسط منافقین در غزوه تبوک مورد سوء قصد قرار گرفتند، همچنین توسط عامر ابن طفیل و فضاله در حالت طواف و توسط یک مشرک اعرابى در زیر درخت هنگام باز گشت از یکى از غزوات و توسط قاصد صفوان ابن امیه در مسجد‌شان و نیز توسط زن یهودى که دست گوشتى را مسموم کرده و مى‌خواست به حضرتش بخوراند که سر وقت به ایشان اطلاع رسید، و درتمام این حوادث خداوند ایشان را بخاطر توحید کامل و توکل مطلقى که بر خداوند داشتند نجاتشان داد، لذا مى‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: 3]. «و کسى که برخدا توکل کند پس خدا او را کافیست». در مسیر هجرت‌شان به مدینه نسیم نصرت و پیروزى به خارج از جزیرة العرب وزیدن گرفت، سراقه ابن مالک به طمع صد شترى که قریش به او وعده داده بودند خودش را به رسول الله ص نزدیک کرد، اما پاهاى شترش به زمین فرو رفت، پیامبر به طرف او نگاه کردند و فرمودند: سراقه! آنروز که دسبندهاى کسرى را بپوشى چه حالتى خواهى داشت؟! سراقه مسلمان شد و از پیامبر دست برداشت، حضرت عمرس هنگامى که ایران فتح گردید دستبند هاى کسرى را به او پوشاند و بدین ترتیب پیش بینى پیامبر ص تحقق یافت.

رسول الله ص با رفیقشان ابوبکر صدیقس با اکرام و اعزاز و استقبال بى نظیرى وارد مدینه گردیدند، مردم مدینه قدوم رسالت را به شهر‌شان باعث خیر و برکت مى‌دانستند و هر کسى آرزو مى‌کرد که حضرتش مهمان او باشند، سر انجام شترشان درجاى همین مسجد زانو زد زیرا که وى از طرف خدا مأمور بود پیامبر ص این قطعه زمین را خریدند و مسجد ساختند که از آن نور درخشیدن گرفت و رفت که سراسر جهان را تا روز قیامت منورکند، سپس حجرات همسرانشان را ساخته و بدین ترتیب مرحله جدیدى از تاریخ آغاز گردید مرحله مبارکى که سرشار از نصرت و تأئید و اعمال نیک و سازنده بود. بنا برین در زمان رسول الله ص بودکه هجرت از مکه به مدینه فرض گردید و نیز از هر جایى که مسلمان نتواند در آنجا شعائر دینش را بر پاى دارد هجرت فرض است، هجرت یکى از بهترین اعمال نیک بشمار مى‌آمد که مردم باداشتن آن مقام و منـزلت برترى کسب مى‌کردند امتیاز مى‌گرفتند، پیامبر ص فرموند: «الإسْلامُ يَهْدِمُ ما قَبْلَهُ، وَالْـهِجْرةُ تَـهْدِمُ ما قُبْلَهَا» «اسلام هر گناهى که پیش از آن بوده از بین مى‌برد، همچنین هجرت نیز هر گناهى که پیش از آن بوده نابود مى‌کند».

بعد از فتح مکه، هجرت از این شهر منسوخ شد البته از دیگر شهرهایى که مسلمان نتواند شعائر دینش را برپا دارد به شهرى که بتواند با آزادى خدا را بپرستد هجرت همچنین واجب است، در حدیث است که«لاَ تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا». «هجرت قطع نمى‌شود تا زمانى که توبه قطع نشود، و توبه قطع نمى‌شود تا وقتیکه خورشید از مغرب طلوع نکند». دستور هجرت به مدینه در زمان پیامبر ص از معجزات بود، چونکه مدینه در آمد کشاورزى‌اش کم بود زیرا باران کم مى‌بارید، در آمد بازرگانى‌اش نیز کم بود، از نظر صنعت صفر بود، از نظر وسعت جغرافیائى چنین مى‌نمود که مدینه حتى براى خود ساکنانش هم تنگ است، محاسبات و تخمینات بشرى مى‌گفت که هجرت به مدینه مشکلات اقتصادى و اجتماعى زیادى را ببار خواهد آورد، اما بر عکس با هجرت به مدینه هر خیرى که براى اسلام و مسلمین لازم بود متحقق شد، و هر مکر و توطئه‌اى که علیه اسلام و مسلمین چیده شد باطل و نابود گردید، هرکوچک و بزرگ و مرد و زن سید البشر ص را از نزدیک مشاهده کردند، و دین شانرا از ایشان آموختند و به ایشان اقتداء کردند، و اخلاق ایشان را یاد گرفتند و تطبیق کردند، در مجالس درس‌شان حاضر شدند، احادیث ایشان را حفظ کردند و سنت را با عمق معانى‌اش فهمیدند و عمل کردند و تمامى حرکات و سکنات ایشان را با دقیق‌ترین تفاصیلش نقل کردند و به دیگران رساندند، در جنگ‌ها و غزوات، پیامبر ص را همراهى کردند، و زندگى ایشان را حتى در داخل خانه مشاهده کردند و اعم از عبادت و معامله و سلوک و سایر زمینه‌ها را درک کردند و آموختند و رساندند، همۀ این‌ها بخاطر محبت و علاقه فوق العاده‌اى بود که به پیامبر ص داشتند، چقدر بزرگ و جالب بود اثر هجرت پیامبر ص بر اسلام و مسلمین!، و چقدر نعمت‌هاى فراوانى از برکت هجرت بر مؤمنین سرازیر شد!.

شکى نیست که در آغاز هجرت مشکلات فراونى وجود داشت، و مردم در سختى و تنگنا قرار داشتند چنانکه أبو هریرةس مى‌فرماید: «گاهى من بین منبر پیامبر ص و حجره حضرت عائشهل بیهوش مى‌شدم، اعرابى مى‌آمد و پایش برگردنم مى‌گذاشت به گمان اینکه که من دیوانه ام، در حالى که جز گرسنگى هیچ مشکلى نداشتم، امام بخارى/ از أبو هریرةس نقل مى‌کند که یک پیاله شیر به رسول الله ص هدیه شد، از چهره من احساس کردند که گرسنه‌ام، فرمودند: أهل صفه را صدا بزن، از بس‌که گرسنه بودم آرزو مى‌کردم که من و پیامبر ص دو نفرى آنرا بنوشیم، بالآخره آن‌ها را صدا زدم و پیاله شیر را به یکى یکى نوشانیدم تا اینکه همه سیر شدند و فقط من و رسول الله ص ماندیم فرمودند: أبو هریرة! بنوش، نوشیدم تا اینکه سیر شدم، فرمودند: بنوش نوشیدم باز هم فرمودند: بنوش گفتم: به خدایى که شما را به حق فرستاده است دیگر جای ندارم، باقى مانده را رسول الله ص نوشیدند، گاهى مى‌شد که پیامبرص از گرسنگى سنگ به شکمشان مى‌بستند، اما این سختى هاى آغاز هجرت با صبر و ایمان آنان سپرى شد.

رسول خدا ص آنقدر با صحابه و یارانشان شفقت و مهربانى داشتند و آنقدر با نرمى و عطوفت با آنان بر خورد مى‌کردند که شفقت و عطوفت هیچ پدر و مادرى را نمى‌توان با آن مقایسه کرد، سر انجام خداوند اسلام را غالب کرد و شهرها و مناطق زیادى فتح گردید، اموال و غنائم زیادى از هر طرف به مدینه سرازیر گردید، اما رسول الله ص فرمودند: امروز حال شما بهتر از روزى است که یک طشت صبح جلویش باشد و یکى شب، و یک دست لباس صبح بپوشید و یکى شب.

اى مسلمان! اگر ثواب هجرت بسوى خدا و رسول در زمان نبوت از دست رفته است خداوند نوع دیگرى از هجرت را مشروع کرده است که ثواب بسیارى بزرگى دارد، هجرت به معناى ترک کردن است پس گناه را ترک کن و بسوى طاعت بشتاب، افراط و تفریط را ترک کن بسوى اعتدال و استقامت بشتاب، گناهان و سرکشى را ترک کن و بسوى فرمانبردارى و تسلیم بشتاب، کسالت و آرزوهاى باطل را ترک کن و بسوى تلاش و کوشش و پشتکار بشتاب، تا که خدا و مولایت را از خود راضى کنى، میل به دنیا و دل بستن به آن را ترک کن و بسوى آخرت و امید به نعمت‌هاى بهشت بشتاب، پیامبر ص فرمودند: «المُسلِمُ مَن سَلِمَ المُسلِمُونَ مِن لِسانِهِ وَيَدِهِ وَالمُهاجِرُ مَن هَجَرَ ما حَرَّم اللهُ» «مسلمان کامل کسى است که مسلمانان دیگر از دست و زبانش آسوده باشند و مهاجر واقعى کسى است که آنچه را که خدا حرام کرده ترک کند». و در صحیح مسلم آمده است که پیامبر ص فرموند: «عبادت در عصر فتنه و فساد مانند هجرت به سوى من است». خداوند مى‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ٢١٨﴾ [البقرة: 218]. «براستى کسانى که ایمان آوردند وکسانى که هجرت کردند و جهاد نمودند در راه خدا، آن‌ها به رحمت خدا امیدوارند و خداوند بخشنده و مهربان است».

بارك الله لي ولكم في القرآن العظيم .....

خطبه دوم

اى مسلمانان!

از خدا بترسید چنانکه باید ترسیده شود، و نمیرید مگر در حالى که مسلمان باشید، بندگان خدا! خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا٦٢﴾ [الفرقان: 62]. «خداوند ذاتى است که شب و روز را پى‌درپى آفریده است براى کسى که خواسته باشد پند بگیرد یا شکر گذارشود». گردش شب و روز نشانه بزرگى بر قدرت خدا است، کسى که عمل نیکى از او در شب فوت شود مى‌تواند در روز جبرانش کند، اگر عملى در روز فوت شد مى‌تواند در شب جبرانش کند، اتفاق بزرگ هجرت مصطفى ص به مسلمانان درس‌هاى زیادى مى‌آموزاند، صبر مى‌آموزاند و پند مى‌دهد و راهنمایى مى‌کند، خداوند خواسته بود که هجرت با اسباب عادى انجام گیرد اسبابى که انسان‌ها با آن آشنا هستند، توشه سفر، شتر براى سوارى، راه بلد براى راهنماى، اگر خداوند مى‌خواست اینجا نیز مى‌توانست او را بر براق سوار مى‌کرد اما مى‌خواست امتش به وى اقتداء کنند و هرگاه لازم باشد دینشان را با اسبایى که در اختیار دارند یارى کنند.

پس اى مسلمان!

بزرگترین واجب تو این است که دین خدا را در وجود خود یارى کنى، در خانه‌ات نصرت کنى، نصرت و یارى دین با عمل کردن به آن، و دعوت بسوى آن حد اقل در جامعه‌اى که در آن زندگى مى‌کنى متحقق مى‌گردد و سپس صبر در مقابل مشکلاتى که احتمالاً برایت پیش خواهد آمد.

امروز وضعیت مسلمانان در جهان بگونه‌اى است که باید از درس‌هاى هجرت نبوى استفاده کنند، امروز و در این عصرى که مازندگى مى‌کینم هرگز ممکن نیست که حالت دین بهبود یابد مگر به همان روش و با همان اسبابى که در اول دین، سرپا ایستاده و رشد کرده است، ایمان حقیقى، توحید خالص، اخلاق نیکو، صداقت با خدا توکل بر او، صبر در مقابل مشکلات، عبادت با مرتبه احسان و طبق سنت مطهر رسول الله ص مهمترین این اسباب است. پیامبر ص مى‌فرمایند: «اتَّقِ اللهَ حيثما كنتَ، وأتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا. وخالِقِ الناسَ بخلُق حسن». «هرجایى که بودى از خدا بترس، پس از هر خطا و گناهى که اگر احیاناً از تو سرزد حتما عمل نیکى انجام بده که او را نابود خواهد کرد، و با مردم با اخلاق نیکو رفتارکن».

﴿إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا٥٤﴾ [الأحزاب: 54]. «بى‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود مى‏فرستند. اى مؤمنان [شما نیز] بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگویید».

جمعه: 12/1/1422هـ

سحر از ديدگاه اسلام

ای مسلمانان! از خدا بترسید و به ریسمان محکم او چنگ بزنید و به راه راست وى بروید که رستگارى آشکار همین است.

اى بندگان خدا! بدانید که بدترین و زشت‌ترین کارها نافرمانى خداوند است، و بدترین گناه گناهى است که ضررش بزرگترین و خطرش متحقق باشد، گناهان کبیره از برزگترین گناهانى است که بوسیله آن‌ها معصیت و نافرمانى الله انجام مى‌گیرد، بلکه ارتکاب این گناهان به منزله اعلان جنگ با خدا و رسول است، و طبیعى است که بعضى گناهان از نظر مفاسد و ضرر، و عقوبت و سزاى دنیوى و اخروى از بعضى دیگر خطرناکتر باشد، گناه، هرچه که با هدف خلقت کائنات، بیشتر تصادم داشته باشد و هرچه که بیشتر در تضاد با حق و اصلاح جامعه واقع گردد بهمان اندازه خطرناکتر است.

از آنجایى که خداوند کائنات را آفریده است تا اینکه به یکتایى پرستیده شود و برایش شریک و همتا تراشیده نشود و از آنجایى که آسمان و زمین را براى اظهار حق آفریده و تا اینکه هر انسانى را بدون اینکه مورد ظلم قرار بگیرد مطابق عملش سزا یا پاداش دهد براى تحقق این هدف بزرگ ذات قادر با حکمت پیامبران را با کتب آسمانى فرستاد تا اینکه زمین را از لوث گناهان پاک کنند، بنابراین هرآنچه با این اهداف ارزشمند ناسازگارى داشته باشد در نزد خدا ناپسند است، و خداوند قادر و متعال براى کسانیکه از این قانون الهى سرپیچى کنند بدترین و عبرتناک‌ترین انواع تنبیهات را در نظر گرفته است هم در دنیا هم در آخرت.

لذا از آنجایى که شرک به خدا از همۀ گناهان کبیره بزرگتر بود عقوبتش نیز ازهمه شدیدتر است، لذا خداوند بهشت را برمشرک حرام کرده است، و دستور صادر کرده که براى همیشه در دوزخ بماند ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: 48]. «به راستى خداوند [آن را] که به او شرک آورده شود، نمى‏بخشد و جز آن را براى هر کس که بخواهد، مى‏بخشد». ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ٧٢﴾ [المائدة: 72]. یعنى: «و کسى که به خداوند شریک بیاورد بتحقیق که خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاهش دوزخ است و ستمگران را هیچ یاور و مددگارى نخواهد بود». خداوند شفاعت هیچ شفاعت کننده‌اى را درباره مشرک قبول نمى‌کند و این نوع، برخورد شدید با شرک بخاطر مفاسد بزرگى است که بر اثر این پدیده زشت بر جامعه بشری و روح و روان انسان مرتب مى‌گردد، بعد از شرک نوبت گناهان کبیره است هر گناه بر حسب مفاسد و مضراتى که بر نفس و صلاح جامعه و کائنات مرتب مى‌شود بزرگ و خطر ناک است.

و سحر از گناهان کبیره است بلکه سحر مصادف با کفر ورزیدن و شرک آوردن به خداوند است، که خداوند در همۀ ادیان آنرا حرام کرده و پیامبر خدا ص فرمودند: «اِجْتَنِبُوْا السَّبْعَ الْمُوْبِقاتِ» از هفت گناه کبیره پرهیز کنید، گفتند: اى رسول خدا آن‌ها کدامند؟ فرمودند: 1- شرک ورزیدن به خدا 2- سحر 3- کشتن نفس که خداوند جز به حق کشتن آنرا حرام کرده است 4- خوردن ربا 5- خوردن مال یتیم. 6- فرار از جهاد 7- و تهمت زدن به زنان مؤمنه‌اى که بى گناه باشند».

سحر همه اعمال ساحر را باطل مى‌کند چونکه سحر، شرک را نیز همراه دارد، و ساحر هرگز نمى‌تواند سحر کند تا زمانى که با عبادت جنیات و شیاطین یا نذر کردن یا سجده براى آنان، یا کمک خواستن از آنان، یا پناه جستن به آنان، یا خواندن آنان یا بول کردن بر قرآن کریم، یا خوردن نجاست، یا مرتکب شدن گناه کبیره و غیره خودش را به آنان نزدیک نکند، هرگاه به خدا شریک ورزید جنات و شیاطین از او اطاعت مى‌کنند و به خدمتش در مى‌آیند، و در مقابل شرک به خدا، خواسته‌ها و مشکلاتش را برطرف مى‌کنند، ساحر همیشه چند گناه را به یکبار مرتکب مى‌شود دروغ گفتن، خباثت قلب، و جسارت برگناه چنانکه خداوند مى‌فرماید: ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ٢٢١﴾ [الشعراء: 221]. «آیا خبر دهم شما را که شیاطین بر چه کسانى فرود مى‌آیند؟». ﴿تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ٢٢٢﴾ [الشعراء: 222]. «بر هر دروغگوى آلوده به گناه فرود مى‌آیند».

سحر بین دوستان جدایى مى‌اندازد، زن را از شوهر، و فرزند را از پدر و برادر و دوستانش جدا مى‌کند، و با محبت و کنیه بر دل‌ها و نیز بر اراده انسان تأثیر مى‌گذارد و آنرا تضعیف مى‌کند لذا شخص سحر شده در آنچه نفع مى‌رساند ضرر مى‌بیند و در آنچه که ضرر مى‌رساند فایده مى‌بیند، چه بسا بر روى خانواده‌اش بد گمان مى‌شود و همسرش را متهم مى‌کند، و چونکه اراده‌اش را از او گرفته‌اند نمى‌تواند این دیدگاه منفى را که صرفاً وهم و خیال است از خودش دور کند، و چه بسا سحر بر روى مرد تأثیر مى‌گذارد که نمى‌تواند با همسرش نزدیک شود و چه بسا سحر انسانرا مى‌کشد یا مریض مى‌کند یا عقل را مختل مى‌گرداند و انسان را دچار وسوسه‌هاى پلید و خیالات باطل و کمر شکن مى‌کند و چه بسا معیب‌ها و نابسانی‌هاى فراونى را پدید مى‌آورد که البته همه این‌ها با اجازه و اراده خداوند است، چون هیچ کارى صورت نمى‌گیرد جز با اراده و مشیت خداوند متعال، چنانکه مى‌‌فرماید: ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [البقرة: 102]. «و از آنان چیزهایى را مى‌آموزند که بین شخص و همسرش جدایى مى‌افگند و آنان قادر نیستند که به هیچ کسى هیچگونه ضررى برسانند مگر با اجازه خداوند».

معمولا سحر در میان زن‌هاى مفسد و جاهل منتشر مى‌شود که از ساحران فریب مى‌خورند و چیزى به آن‌ها مى‌دهند تا اینکه شوهر یا شخص دیگرى را سحر کنند یا به منظور اینکه او را دوست داشته باشد یا بخاطر انتقام‌جویى و ضرر رساندن به دیگرى، چونکه مثلا از او خوشش نمى‌آید، گاهى سحر توسط بعضى مردان اوباش و فاسق صورت مى‌گیرد که براى ارضاى خبث باطنى یا ضرر رساندن به دیگران دست به دامن ساحر مى‌اندازند و باعث پدید آمدن مصیبت‌ها و مشکلاتى براى دیگران مى‌گردند، ثمره این مصیبت این است که سحر کننده و دستور دهنده هردو بد بخت مى‌شوند، چونکه هردویشان مرتکب گناه بزرگى شده و بلکه به شرک مبتلا گردیده‌اند، اما سحر شونده چونکه مظلوم واقع شده و مورد ستم قرار گرفته خداوند ناصر و پشتیبانش خواهد بود. امام طبرانى/ از ابن عباسب روایت مى‌کند که پیامبر خدا ص فرمودند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَطَيَّرَ، أَوْ تُطِيَّرَ لَهُ أَوْ تَكَهَّنَ، أَوْ تُكِهِّنَ لَهُ أَوْ سَحَرَ، أَوْ سُحِرَ لَهُ» «از ما نیست کسى که بد شگونى کند یا کس دیگرى برایش شگون بد ببیند یا فال ببیند یا برایش فال دیده شود، یا سحر کند یا برایش سحر شود». و امام نسائى/ باروایت أبوهریرةس نقل مى‌کند که پیامبر ص فرمودند: «کسى که نخى را گره بزند آنگاه در آن بدمد به تحقیق که سحر کرده است، و کسى که سحر کند مشرک مى‌شود و کسى که چیزى (از قبیل مهره و سنگ و تعویذات و غیره) آویزان کند امرش به خودش واگذار مى‌شود».

سحـر در لغت: هـر آن چیزى است که علت و سببش مخفى باشد، و در اصطلاح شریعت: خواندن و دم کردن شرک آمیز یا گره‌هایى است که بر جسم و دل تأثیر مى‌گذارد و طرف را مریض مى‌کند، وگاه موجب مرگش مى‌شود، و زن و شوهر را از یک دیگر جدا مى‌کند، یاد گرفتن و یاد دادن سحرکفر است و بنابر قول راجح از اقوال علماء صاحب آن از دائره اسلام خارج مى‌شود، چنانکه خداوند مى‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ﴾ [البقرة: 102]. «و براستی که مى‌دانستند هر کسى خریدار اینگونه متاع باشد، در آخرت بهره‌اى نخواهد داشت».

﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى٦٩﴾ [طه: 69]. «و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد».

این واقعیت مسلمى است که سحر یک حقیقت است و بنا بر اعتقاد اهل سنت سحر با اجازه خدا به شخص سحر شده ضرر مى‌رساند لذا خداوند امر فرموده که سحر به او پناه برده شود، بعضى انواع سحر صرفاً خیالات است، بنا بر رأى اکثر علماء اهل سنت از جمله مذهب امام مالک/ و امام احمد/ و امام أبو حنیفه/ است که مرد ساحر و زن ساحره باید کشته شود، امام أحمد/ مى‌فرماید: از سه نفر از صحابه پیامبر ص ثابت شده که ساحر را کشته‌اند، اول: از حضرت عمرس هنگامى که به استانداران خویش نوشت که مردان و زنان ساحره را بکشید، مجاله بن عبدة مى‌گوید: سه نفر از آنان را کشتیم، دوم: از حضرت أم المؤمنین حفصهل ثابت شده که دستور دادند کنیزى‌که ایشان را سحر کرده بود کشته شود، سوم: از جندب بن کعب ازدىس ثابت شده که ساحرى را که در نزد ولید بود و با سحرش هنر نمایى می‌کرد با شمشیر گردنش را زد وگفت: اگر راست مى‌گوید خودش را نجات دهد، ساحر به این دلیل کشته مى‌شود تا اینکه مردم از شرش محفوظ بمانند و جلو فسادش گرفته شود و ریشه‌هاى شرک از جامعه اسلامى قطع گردد و اعتقادات و عقول و اموال مسلمین پاک و محفوظ بماند و جلو مفاسدى که از این راه ممکن است به مسلمین برسد گرفته شود، آرى این اسلام است که هر خیرى را جلب کرده و با هر شرى مبارزه مى‌کند پس بنا بر قول راجح از اقوال علماء زن و مرد ساحر حتى اگر توبه کنند کشتند مى‌شوند زیرا که صحابه‌اى که ساحران را کشته از آنان طلب توبه نکردند چونکه ساحر اکثراً دروغ مى‌گوید لذا نمى‌توان هیچ گفته‌اش را باور کرده حتى توبه‌اى که اظهار مى‌کند، اگر راست بگوید و واقعاً توبه کرده باشد توبه‌اش در نزد خدا مى‌تواند نجاتش دهد، اما نمى‌تواند حکم قتل را از او ساقط کند زیرا که وى مفسدى است که خبث ظاهرى و باطنى‌اش بر همگان آشکار است.

آرى، برادر و خواهر مسلمان!

تأسف اینجاست که نیرنگ‌هاى ساحران و شعبده بازان دروغگو بعضى مردم را سردرگم کرده و حرکات فریبنده آنان مانند پرواز به هواء، رفتن بر روى آب، شفاى مریض، و طى کردن مسافت طولانى در وقت اندک و خبر دادن از بعضى مسائل پنهان و غیبى آنان را دچار حیرت و تعجب کرده است، لذا این جاهلان و بى سوادانى که از دین آگاهى ندارند گمان مى‌کنند که این شیاطین از اولیاء خدا هستند و چه بسا کار بدانجا مى‌کشد که بعضى از این شیاطین از سوى عده‌اى ساده لوح (نعوذ بالله) مورد پرستش قرار مى‌گیرند و از آنان امید نفع و ضرر مى‌برند، این بیچاره‌ها گمان مى‌کنند که این چشم بندى‌ها و حرکات جادویى کراماتى است که از جانب خدا به این ولى! داده شده لذا اولیاء شیطان را، اولیاء رحمن خیال کرده‌اند در حالى که شریعت بین این دو گروه فرق گذاشته است، اولیاء رحمن کسانى هستند ظاهراً و باطناً پایبند حدود شریعت بوده و در هر حال از اوامر خداوند اطاعت کرده و از محرمات او پرهیز کنند، و پایبند نماز جماعت باشند خداوند مى‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ٦٢ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ٦٣﴾ [یونس: 62-63]. یعنى: «بدانید که اولیاء خدا هیچ ترسى بر آنان نیست و نه آنان غمگین مى‌شوند آن‌ها کسانى هستند که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند».

هرگر از شروط ولى بودن این نیست که از او کراماتى ظاهر شود که خلاف عادت باشد و مردم را به حیرت وادارد، زیرا بزرگترین کرامت استقامت بر دین است، این اولیاء شیطان هستند که از آنان کارهاى خارق العادۀ ظهور مى‌کند اما زندگى‌شان سراسر مخالف اسلام است این کارها شعبده ظهور مى‌کند و جاهلان آن‌ها را کرامت مى‌پندارند در واقع کارها شیطانى است که شیطان‌ها در پدید آوردن آن‌ها به این شیاطین انسى‌کمک مى‌کنند، تا اینکه مردم را به گمراهى بکشانند.

پس اى برادر و خواهرمسلمان!

داخل شدن در آتش، رفتن بر روى آب، پرواز در فضاء، گرفتن مار و دیگر چشم بندى‌ها و شبعده بازى‌ها ترا نفریبد، اگر به زندگى عملى آنان نگاه کنى مى‌بینى که هیچگونه تمسک و پایبندى‌اى به شریعت ندارند، نه جمعه مى‌خوانند نه در نماز جماعت حاضر مى‌شوند، و نه حتى قرآن گوش مى‌کنند چه بسا می‌بینى که ترانه‌هاى مبتذل گوش مى‌کنند و سعى در نشر فحشاء دارند، این‌ها گروه شیطانند و براستى که گروه شیطان در خسارت آشکار است وضعیت این‌ها شباهت زیادى با دجال بزرگ دارد که خطاب به آسمان مى‌گوید: ببار، پس مى‌بارد، و به زمین مى‌گوید: برویان، پس مى‌رویاند، و با اجازه خدا مرده‌ها را زنده مى‌کند، در حالى که او کافرترین مخلوقات است.

از دیگر کسانى که از نظر مذمت و عقوبت حکم ساحر را دارند فالبین ها، نجومى‌ها و دیگر غیبگوها هستند که همه این‌ها کافر و از دائره اسلام خارجند چونکه ادعاى علم غیب کرده‌اند و خداوند مى‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: 65]. یعنى: «بگو: (اى پیامبر!) جز الله همه کسانى که در آسمان و زمین هستند غیب نمى‌دانند». و کسى که آن‌ها را در ادعایشان تصدیق کند نیز کافر است حضرت أبوهریرةس از رسول خدا ص روایت مى‌کند که فرمودند: «مَنْ أَتَى كَاهِناً فَصَدَّقَهُ بِما يَقُوْلَ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلى مُحَمَّدٍ ج». (روایت از ابو داود است).

یعنى: «کسى که نزد فالبینى برود آنگاه او را در آنچه که ادعا مى‌کند تصدیق کند به تحقیق که به آنچه بر محمد ص نازل شده کافر گردیده است».

از جمله اسبابى که سحر را باطل مى‌کند مى‌توان توکل بر خداوند، دعا کردن، تلاوت قرآن کریم، خواندن دعاهاى ثابت و مأثور، کمال توحید، و احساس خطر از گرفتار آمدن به دام شرک و دورى جستن از مفسدان و ظالمان نام برد.

خطبه دوم

برادران وخواهران مسلمان!

از خدا بترسید و تقوى پیشه کنید و بدانید که خداوند همۀ اسرار آشکار و پنهان را مى‌داند، و از خدا و رسول اطاعت کنید زیرا خداوند مى‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ٩٢﴾ [المائدة: 92]. «و از خدا و رسول اطاعت کنید و (از مخالفت) بپرهیزید پس اگر روى گردانیدید بدانید که رسول ما فقط وظیفه دارد دین را بطور آشکار برساند (شما را ما محاسبه خواهیم کرد)».

بندگان خدا! همچنانکه گفتم، براى نجات از سحر، توحید کامل و توکل بر خداوند بهترین سلاح است خداوند مى‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: 3]. «وکسى که بر خدا توکل کند پس خدا براى او کافى است». و همچنین دعا و پناه جستن به خداوند چنانکه رسول الله ص فرمودند: «لَا يُنْجي حَذَرٌ مِنْ قَدَرٍ، وَالدُّعَاءُ يَنْفَعُ مِمَّا نَزَلَ وَمِمَّا لَمْ يَنْزِلْ» یعنى «ترسیدن و حذر کردن از قضاء و قدر الهى نجات نمى‌دهد البته دعا نفع مى‌رساند چه براى آن بخش از تقدیر، که نازل شده و چه براى آن بخش که هنوز نازل نشده است». از دیگر اسباب حفاظت و نجات از سحر پناه بردن به تلاوت قرآن کریم و پایبندى به اذکار مسنونه‌اى است که هر صبح و شام خوانده مى‌شود پیامبر ص فرمودند: «حفظ و تلاوت سورۀ بقره را محکم بگیرید، که گرفتن آن سبب برکت و ترک آن سبب حسرت و محرومیت است و اهل باطل (یعنى ساحران) نمى‌توانند به کسى که آنرا حفظ داشته باشد و تلاوت کند ضرر برسانند». از دیگر اسباب نجات از سحر، سوزاندن کتب سحر و کشتن ساحران است که البته این کار را باید حکومت بکند هر کس اطلاع داشت باشد باید درباره چنین افرادى گذارش دهد تا اینکه مردم از شر و فسادشان محفوظ بمانند، اگر کسى را سحرکنند و سحر بر او اثر کند علاجش این است که چیزى که سحر بوسیله آن انجام گرفته، اگر پیدا شد سوزانده شود، چنانکه پیامبرص هنگامى که [لبید بن اعصم] ایشان را با شانه و چند موى سر سحر کرده بود آن‌ها را سوزاندند، همچنین از اسباب علاج و نجات از سحر این است که انسان همیشه دعا کند که خداوند او را از این بیمارى شفا ببخشد حضرت عایشهل مى‌فرماید: هنگامى که پیامبر ص سحر شدند یکروز خیلى طولانى دعا کردند آنگاه فرمودند: عایشه! آیا فهمیدى که خداوند مرا شفا بخشید و خبر داد که چه کسى سحر کرده است؟.

البته باید دانست که سحرى که بر پیامبر ص اجرا شده و اثر کرده بود هیچ تعارضى با عصمت ایشان نداشت و هیچ مانعى در امر تبلیغ ایجاد نکرد چونکه این سحر نه بر عقل و فکر که فقط بر جسم آن حضرت ص بشکل یک بیمارى اثر کرده بود که خداوند شفایشان بخشید.

از دیگر وسایلى که در علاج سحر بکار مى‌رود خواندن سوره‌هاى فاتحه، معوذتین، اخلاص، و آیة الکرسى است که این سوره‌ها اثر آنرا بحدى ضعیف مى‌کنند که بمرور از بین مى‌رود، فرقى نمى‌کند که خودش بخواند یا کسى دیگرى از صالحین بر او بخواند، البته به هیچ وجه جایز نیست که سحر را بسحر باز کنند زیرا خداوند شفاى این امت را در آنچه که بر او حرام کرده قرار نداده است.

البته سحر را با داروهاى مباح دیگر اعم از گیاهى و غیرآن علاج کردن جایز است.

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: 56]. «بى‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود مى‏فرستند. اى مؤمنان [شما نیز] بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگویید».

جمعه: 28/12/1421هـ

شيخ حسين آل الشيخ

حقایقی پیرامون حج

ای مسلمانان! بزرگترین قضیه و مهمترین مسئله و اولین فریضه، توحید خالق بزرگ است، هرخیر و آسایش با بودن و هر شرّ و مشقتى از نبودن توحید است، به همین علت است که هیچ مرحله‌اى از مراحل دعوت سید مخلوقات ص از دعوت بسوى توحید، و بیان ادله و شواهد، و مبارزه با شرک و مظاهر آن خالى نبوده است، حتى در سخترین شرایطى که دشمن در پى دستگیرى حضرتش بود و سپس در خود مدینه در میان انصار و یارانش دعوت بسوى توحید را ترک نکرد، حتى در آن آخرین بیمارى که حضرتش بر اثر آن رحلت فرمودند درباره توحید وصیت و سفارش نمودند، بنابراین ارکان بزرگ اسلام در همین رابطه آمده تا اینکه توحید را اعلان کرده و بطور آشکار بیان نموده و نهادینه کند، پس توحید اصل است و بقیه مسائل فروع و ثمرات آن.

حج که یکى از این شعائر بشمار مى‌رود رمزى بزرگ براى قضیه‌اى بزرگ است و آن وحدانیت خداى یکتا است، که در پرستش و هر گونه مشکل وآرزویى فقط بسوى او روى آوریم، حج عالى‌ترین مقاصد، والا‌ترین حکمت‌ها و بزرگترین و پاکترین منافع را در بر دارد، چنانکه مى‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ٣٤﴾ [الحج: 34]. یعنى: «و ما براى هر أمتى شریعت و معبدى مقرر فرمودیم تا به ذکر نام خدا بپردازند که آن‌ها را از حیوانات روزى داد پس خداى شما خدائیست یکتا، همه تسلیم فرمان او باشید، (اى رسول ما تو) متواضعین و مطیعان را بشارت ده».

سروران محترم! در اینجا چند مسئله مهم را بعنوان حقایقى روشن که مقصود و هدف اصلى حج را آشکار مى‌کنند بطور اختصار بر مى‌شماریم.

اول: اینکه پیامبر ص احرامشان را با توحید آغاز کردند، حضرت جابرس مى‌فرماید: «فَأَهَلَّ بِالتَّوْحِيدِ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَك لَبَّيْكَ، إنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَك وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَك». یعنى: «پیامبر حجشان را با توحید آغازکردند و فرمودند: (لبیک) یعنى: خدایا حاضریم خدایا حاضریم، خدایا تو هیچ شریکى ندارى ما حاضریم، هر ستایش ویژه تو و هر نعمتى از جانب تو است و سلطه و اختیار نیز از آن توست هیچ شریکى ندارى». بنابراین مشروع چنین است که تلبیه با آواز بلند گفته شود، پیامبرص فرمودند: «أَفضَلُ الحَجِّ العَجُّ وَالثَّجُّ» «بهترین حج آن است که در آن صداى تلبیه بلند و خون قربانى ریخته شود» این تلبیه، تلبیه کسى است که وجوب یکتا پرستى و خطر شرک و گناهان کبیره را درک مى‌کند، تلبیه کسى که قلبش به شریعت پروردگارش مطمئن شده و خوشنود گردیده است، و هرگونه ثنا و ستایش را صرفاً براى او مى‌داند، تلبیه کسى که جز به بارگاه خدا تقرب نمى‌جوید و جز او را نپرستیده و نمى‌خواند، و جز او از کسى کمک نمى‌خواهد، چنین بنده‌اى یک مسلمان مخلص است که در مقابل حکم پروردگارش تسلیم بوده و در تمامى شئون زندگى فقط براى او خضوع و کرنش مى‌کند، لذا مُحرم تا به طواف شروع نکرده تلبیه مى‌گوید، و تا به سنگ انداختن عقبه شروع نکرده به تلبیه گفتن ادامه مى‌دهد.

دوم: اینکه از پیامبر ص ثابت شده که جز دو رکن یمانى را استلام نفرموده است، لذا سنت چنین است که حجر اسود را استلام کرده و ببوسد، اگر بدلیل شلوغ بودن بوسیدن آن ممکن نباشد یا براى دیگران اذیت و آزار بیافریند، فقط دست بکشد و دستش را ببوسد، و اگر دشوار باشد چیزى را به آن بکشد و آن چیز را ببوسد، اگر این هم مشکل باشد، هرگاه مقابل آن رسید با یک مرتبه الله اکبر گفتن به طرف آن اشاره کند، و اما رکن یمانى، جز دست کشیدن، نه بوسیدن آن جائز است و نه اشاره به طرف آن.

علاوه بر آنچه ذکر گردید، نه استلام آن جائز است و نه بوسیدنش، همه این اعمال را صرفاً بخاطر تقرب جستن به حضور پروردگار باید انجام داد چنانکه مى‌فرماید: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ٣﴾ [قریش: 3]. «پس باید پروردگار این خانه را بپرستند» و پیامبرص مى‌فرماید: «طواف خانه و سعى بین صفا و مروه و سنگ انداختن در جمرات همه بخاطر اقامه کردن ذکر خدا است». بنابراین افعال پیامبر ص را باید صرفاً تعبدى انجام دهیم و نه از روى وابستگى به جنس عمل و یا توقع برکت از آن، عمر فاروقس هنگامیکه مى‌خواست حجر اسود را ببوسد فرمود: «وَاللهِ إِنِّي أَعلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَنفَعُ وَلَا تَضُرُّ وَلَولَا أَنِّي رَأَيتُ رَسُولَ اللهِ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلتُكَ» «بخدا سوگند من مى‌دانم که تو سنگى هستى نه نفع مى‌رسانى و نه ضرر، اگر پیامبر خدا ص را نمى‌دیدم که ترا بوسید هرگز ترا نمى‌بوسیدم». لذا همه علماى مسلمین اجماع دارند بر اینکه جز آنچه در سنت مصطفى ص وارد شده بوسیدن و دست کشیدن هیچ چیز دیگرى جائز نیست. اثرم که از اصحاب امام احمد بن حنبل است مى‌فرماید: «علماى مدینه قبر پیامبر ص را دست نمى‌زدند، فقط یک کنار مى‌ایستادند و سلام مى‌کردند» و امام نووى/ در کتاب مجموع مى‌فرماید: «أبو الحسن مى‌فرماید: دست مالیدن به قبرها و بوسیدن آن‌ها از بدعت‌هاى زشت در شریعت است، فقهاى متبحر خراسان مى‌فرمایند: زائر نه قبر را دست بکشد و نه بــبوسد، زیرا که این از عبادات نصارا است». امام طحاوى حنفى/ در حاشیه مراقى الفلاح مى‌فرماید: نه قبر را دست بکشد و نه ببوسد، زیرا که این از عادات اهل کتاب است، دست مالیدن جز براى حجر اسود و رکن یمانى ثابت نشده است.

سوم: اینکه سعى بین صفا و مروه به عنوان یک رکن در حج و عمره مشروع گردیده تا اینکه مقصد بزرگى را در دل‌ها زنده کند، و آن اینکه بنده مؤمن، حضرت هاجر و فرزندش را بیاد آورد، که چگونه در مشقت و آزمایش قرار گرفته بودند و خداوند چگونه سر انجام براى شفایابى و رفع تشنگى آنان آب زمزم را جارى فرمود، تا اینکه مسلمان متیقن گردد که تکیه گاه و پناگاه فقط خداى یکتا جل وعلا است، پس در هنگام سختى وآزمایش جز به خداى قادر و متعال پناه نبرد و جز از او کمک نخواهد، لذا در قرآن مى‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: 62].

«آیا هست کسى که جواب پریشان حال را بدهد هنگامى که او را مى‌خواند و مشکلش را رفع کند». و تا اینکه مسلمان به یقین بداند که توکل صادقانه بر خداوند و قوت و کمال اعتماد بر او، (البته با استفاده از اسباب) است که هر مشکلى را رفع مى‌کند و انسان را به مقصد مى‌رساند.

چهارم: اینکه هیچ سعادت و رستگارى در زندگى حاصل نمى‌گردد جز با اتباع پیامبر گرامى‌مان ص و حرکت کردن در مسیر آنحضرت، و عمل کردن به ارشادات و سنت هاى نورانى حضرتش در تمامى زمینه‌هاى اعتقادى و عملى، حکومت و قضاوت، اخـلاق و سلوک و غیره، لذا مى‌فرماید: «خُذُوا عَنِّي مَناسِكَكُم» «چگونگى حج کردنتان را از من بیاموزید». ببینید که حتى صحابهش چگونه این مقصد را درک کردند آنجایى که ابن عباسب مى‌فرماید: «آنگونه که پیامبر ص حج کردند حج کنید و از پیش خود نگوئید این سنت است و این فرض». از بزرگترین اهداف حج بیاد آوردن و عمل کــردن به روش آنحضرتص بدون افراط و تفریط و غلو و بى مهرى است، «مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ» از دیگر درس‌هاى بزرگى که مى‌توان از حج گرفت اهمیت اعتدال و میانه روى و پرهیز از غلو و بى مهرى و افراط و تفریط در تمامى امور است، امام احمد و غیره از عبدالله ابن عباسب روایت مى‌کنند که فرمود: پیامبر ص به من فرمودند: براى من سنگریزه جمع کن، هفت سنگریزه سفال مانند جمع کردم، آن‌ها را گرفتد و درحال از یک دست به دست دیگر مى‌ریختند فرمودند در جمرات مثل این سنگریزه‌ها بیندازید، سپس فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُم وَالغُلُوُّ فِي الدِّينِ فَإنَّما أَهلَكَ مَن كانَ قَبلَكُم الغُلُوُّ فِي الدِّينِ». «اى مردم مبادا در دین از غلو کار بگرید، زیرا کسانى را که قبل شما بودند غلو در دین هلاک کرد».

پس اعتدال و میانه روى و دورى از غلو و بى مهرى در تمامى امور، منهج قویم و صراط مستقیمى است که همه مؤمنین باید از آن پیروى کنند، این اعتدال عبارت از عمل به تمامى دستورات قرآن و سنت، و پیروى از راهنماى‌ها و ارشادات آن‌ها است، پس این مناسبت مهم وکنگره بزرگى که مسلمانان براى اداى یکى از مهمترین عبادت‌ها و شعائر دینى در آن جمع مى‌شوند را باید غنیمت شمرده و مسلمانان باید از این فرصت براى باز نگرى وضعیت خویش استفاده کنند، و بکوشند تا زندگى‌شان را با استفاده از سر چشمه صاف و زلال اسلام،کتاب خدا و سنت سید انبیاء محمد مصطفىص بر منهج حق و صراط مستقیم منطبق گردانند، تا اینکه امت از تمامى انواع غلو بدور ماند، بویژه آن بخشى که در رابطه با تعامل و برخورد با دیگران مربوط است، این که مسلمان درباره دیگران از غلو و افراط کار بگیرد و شخصیت مورد پسندش را تا درجه عصمت بالا ببرد و او را مصدر حق بپندارد هرگز نمى‌تواند منهج شرعى و راه درستى باشد و این مقام جز براى قرآن و سنت سزاوار نیست.

و همچنین این موقف، که مسلمانى، مسلمانان دیگر را آنقدر مذمت کند و آنقدر در این راستا از غلو افراط کار بگیرد که بدون هیچ دلیل و برهانى آنان را به صفات ناشایستى متهم گرداند و از دائره اسلام بیرون براند نیز هیچ جایگاهى در دین ندارد.

پس اى مسلمانان! رحمت خدا بر شما باد، راه سید المرسلین و بهترین مخلوقات و رهبر تمامى هدایتگران حضرت محمد بن عبداللهص را محکم بگیرید، کسى که در این راه حرکت کند رستگار شده و در امان مانده و سعادت دائمى و أبدى را بدست آورده است، و بدانید هر روزى که امت به دین واقعى‌اش برگردد مسیر و هدایت پیامبرش حضرت محمدص را آنگونه که مى‌بایست پیش گیرد مطمناً عزت و شرافت، و سرفرازى و سعادت را به آغوش کشیده است، یکى از رهبران کلیسا گفته بود «تا زمانى‌که قرآن و نمازهاى جمعه وکنگره حج وجود داشته باشد اسلام بعنوان صخره‌اى محکم باقى خواهد ماند و کشیش‌هاى تبشیر و نصرانیت آن با تصادم کرده، و ازهم خواهد پاشید».

خطبه دوم:

اى مسلمانان! اینک دارد بر امت اسلامى روزهایى فرا مى‌رسد که بسیار بزرگ و ارزشمند است ده‌ای اول ماه ذى الحجة، خداوند بخاطر آنکه فضیلت این روزها، و پاداش عظیم آنانیکه در این روزها عمل نیکو انجام مى‌دهند را بیان دارد به این روزها سوگند یادکرده ﴿وَالْفَجْرِ١ وَلَيَالٍ عَشْرٍ٢﴾ [الفجر: 1-2]. «قسم به صبحدم و شبهاى دهگانه» و پیامبر اکرمص مى‌فرمایند: «هیچ موسمى وجود ندارد که عمل صالح در آن در نزد خدا محبوتر باشد از این روزها (یعنى از روزهاى دهگانه) گفتند: اى رسول خدا! حتى جهاد در راه خدا فرمودند: حتى جهاد در راه خدا، مگر مردى که با جان و مالش از خانه بیرون رفته و هیچ چیزى از آن را بر نگردانیده باشد». (روایت از بخارى است).

بندگان خدا! عمل صالح هر کار خیر و نیک و بر احسانى را شامل مى‌شود که مسلمان انجام مى‌دهد اعم از اقوال و افعال و اخلاق، که از مهمترین آن جستجوى احوال مسلمانان در هر زمان و مکان است، که انسان به مشکلات دیگران توجه داشته باشد و از غم و اندوه آنان کاهد، و حاجت‌شان را بر آورده کند و حد اقل براى آنان دعاى خیرکند تا اینکه خداوند احوال آنان را اصلاح کند، و مشکلاتشان را آسان نماید و آنان را بر دشمنانشان پیروز گرداند.

برادرمسلمان! از دیگران اعمالى که در این روزها باید بیشتر انجام داد، زیاد گفتن (لا إله إلا الله – والله أکبر – ولله الحمد) است در مسند احمد و طبرانى با سند جید آمده است: «هیچ روزى نیست که در نزد خدا بزرگتر و محبوبتر و عمل صالح در آن بهتر باشد مگر روزهاى دهگانه، پس تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر در این روزها زیاد بگوئید»، و هرگاه کسى از شما خواست قربانى کند و روزهاى دهگانه فرار رسید پس از گرفتن ناخن و موی، خود دارى کند زیرا پیامبر ص فرمودند: «إِذَا رَايْتُمْ هِلالَ ذِي الْحِجَّةِ وَارَادَ احَدُكُمْ أَنْ يُضَحِّيَ فَلْيُمْسِكْ عَنْ شَعرِهِ وَأَظافِرِه حَتَّى يُضَحِّي». (روایت از مسلم).

یعنی: «هرگاه ماه ذى الحجه را دیدید و کسى از شما اراده قربانى کردن داشت پس تا قربانى نکرده از گرفتن مو و ناخن خود دارى کند». البته این نهى براى کسانى است که قربانى مى‌کنند، اما کسى که خودش قربانى نمى‌کند بلکه کس دیگرى یعنى مسئول یا بزرگ خانواده از طرفش قربانى مى‌کند این نهى به او تعلق نمى‌گیرد.

برادر مسلمان! از فراز همین منبر بزرگ با کمال صداقت و محبت به همه مسلمین جهان اعلام مى‌کنیم که مسئولیت بزرگ و فریضه سنگینى که بدوش دارند درک کنند، و از این فرصت مهم و روزهاى پر فضیلت در راه دعوت بسوى هدایت مصطفى ص و ارشاد و راهنمایى به کارهاى خیر و نشر اخلاق فاضله استفاده کنند، البته در چهار چوب دستورات الهى و با پایـبندى به قوانین شریعت نبوى، که این راه همواره باید به عنوان خط مشى دائم و منهج کاملى محکم داشته باشیم.

ألا وصلوا وسلموا على النبيى المختار والقدوة الأخيار سيدنا ونبينا محمد بن عبدالله.

اللهم صل وسلم على عبدك ورسولك محمد وعلى آله وصحبه وسلم...

شهادت

برادران مسلمان!

یکى از بزرگترین اهداف اسلام، بر قرار کردن عدالت و برابرى است، اسلام آمده است که عدالت بر قرار کند و هرگونه ظلم و ستمى را نابود گرداند، پس عدالت و برابرى عمده‌ترین هدف رسالت محمدى ص بلکه تمامى رسالت‌ها بوده است، ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحدید:25]. «بدرستی که ما رسولان خویش را با معجزات فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرود آوردیم تا اینکه مردم به عدالت بر خیزند». عدالتى که در تمامى شئون زندگى حاکم باشد، و همۀ حقوق خالق و مخلوق را در برگیرد، و همه گفتارها و کردارها را شامل گردد، در هر میدان عدالت حاکم باشد و با هر انسانى از روى عدالت رفتار شود، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾ [النحل: 90]. «براستی که خداوند به عدالت و نیکو کارى و اداى حق خویشاوندان فرمان مى‌دهد».

اسلام در حالى این مبادى حق و اهداف سالم را ترسیم مى‌کند و این برنامه‌هاى خیر خواهانه را پایه ریزى مى‌کند که براى رسیدن به آن راهکارهاى سالم و راه حل‌هاى عملى دارد که سلامتى آنرا تضمین مى‌کند و از موانع و تضادهایى که برسر راه است آنرا محفوظ مى‌دارد، از بارزترین اسبابى که به بر قرارى عدالت کمک مى‌کند شهادت‌دادن، و شناختن نفس و اهمیت و رعایت حقوق آن است، شهادت یا گواهى معیارى است که حق را از باطل باز مى‌شناسد، و مرزى است که حق طلبى را از ادعاهاى کاذب و دروغین جدا مى‌کند.

یکى از علماء مى‌فرماید: «شهادت بمنزله روح براى حقوق است، خداوند جانداران را باروح، و حقوق را باشهادت صادقانه زنده داشته است» براى بر قرارى زندگى اجتماعى و اتفاقاتى که در آن مى‌افتد، و حوادثى که در پى‌دارد، و عمل کردهاى ارادى یا غیر ارادى و مشکلات خانوادگى‌اى که رخ مى‌دهد شهادت ناگزیر است، قاضى شریح/ مى‌فرماید: «حکم بیمارى، و شهادت داروى شفا بخش است، پس اگر مى‌خواهى مریض شفا یابد از دارو استفاده کن».

برادران وخواهران مسلمان!

حق شهادت را اداء کردن یک واجب حتمى است، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾ [الطلاق: 2]. «شهادت را براى خدا بر پاى دارید». کسانى که شهادت مى‌دهند جزو نیکو کاران و در زمرۀ اهل فضل و ایمان هستند، لذا خداوند مى‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ٣٣﴾ [المعارج: 33]. «(از دیگر صفات مؤمنان رستگار این است که) آنان بر شهادت‌شان قائمند».

شهادت بر حق یکى از واجبات ایمان و مقتضیات مسلمانى است حتى اگر بر علیه خود شخص یا نزدیکترین خویشاوندانش باشد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ [النساء: 135]. «اى مؤمنان! به عدل و داد برخیزید و در راه رضاى خدا شاهد باشید (شهادت دهید) ولو آنکه به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان تان باشد».

اى بندگان خدا!

اقامت شهادت، شامل دو عنصر است، اول تحمل شهادت یعنى حضور یافتن، در هنگام بستن قرار داد و طى شدن معاملات، دوم اداى شهادت در دادگاه یا در حضور قاضى.

علماء مى‌فرمایند: اگر از کسى خواسته شود که بر سر معامله‌اى یا بستن قرار دادى یا دیگر معاملات اجتماعى که به حقوق مردم متعلق است براى شهادت حاضر شود وکس دیگرى نباشد که جاى او را پرکند، در این صورت شاهد شدن واجب مى‌گردد، در غیر این صورت تحمل شهادت مستحب است که در مورد آن ترغیب و تشویق آمده است، و در حقوق عموم حکم فرض کفایى را دارد، این بود نکات عمدۀ مربوط به تحمل شهادت، یعنى شاهد شدن را پذیرفتن و در رابطه با اداى شهادت. علماء مى‌فرمایند: اداى شهادت فرض کفایى است که اگر عده‌اى بقدر کفایت حاضر شوند و شهادت دهند گناه آن از بقیه ساقط مى‌گردد.

اما اگر همه از گواهى دادن امتناع ورزند در آن صورت همگى بطور یکسان گنهگار مى‌شوند، اگر در جایى جز چند نفر معین کس دیگرى نباشد و در صورتیکه آن‌ها از اداى شهادت امتناع ورزند حق انسانى ضایع شود در این صورت شهادت دادن فرض عین مى‌گردد، چنانکه خداوند مى‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا﴾ [البقرة:282]. «و گواهان هرگاه براى اداى شهادت فرا خوانده شوند حق ندارند انکار کنند». این درباره حقوق العباد است، و اما در حدود که حقوق الله است پنهان کارى و اسرار وآبروى دیگران را محفوظ داشتن بهتر است پس وقتى که اداى شهادت چنین اهمیتى داشته باشد عکس آن که کتمان شهادت است مسلمًا از نظر شرعى کارى زشت و ناپسند است چنانکه مى‌فرماید: ﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ [البقرة: 283]. «و شهادت را کتمان نکنید و هر کسى که آنرا کتمان کند قلبش گنهکار است».

یکى از علماء مى‌فرماید: خداوند بقدرى که درباره کتمان شهادت لفظ سخت بکار برده درباره هیچ گناهى چنین لهجه‌اى بکار نبرده اینجا مى‌فرماید: (قلبش گنهکار است).

پس کتمان شهادت گناهى بزرگ و جنایت عظیمى است، چنانکه خداوند متعال بنقل از شهود وصیت مى‌فرماید: ﴿وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ١٠٦﴾ [المائدة: 106]. «و ما شهادت خدا را کتمان نمى‌کنیم (زیرا که حتما) در آن صورت از گنهکاران خواهیم بود» ابن عباسب مى‌فرماید: شهادت زور یعنى گواهى دادن به دروغ، و این از بزرگترین گناهان کبیره است و همچنین است کتمان آن یعنى پوشیدن و مخفى داشتن شهادت.

اى مسلمانان!

حالا که این حقایق ارزشمند برایمان روشن گردید، لازم است بدانیم که شریعت اسلام که شهادت را محور اثبات حدود الهى و راهى براى اظهار حقوق قرار مى‌دهد آنرا با اصول و ظوابطى احاطه کرده است که این ظوابط بمنزلۀ دیوارى آهنین گرداگرد شهادت بشمار مى‌رود، که در دائره آن اهداف شریعت متحقق گردیده و جلو هرگونه انحراف و کجروى گرفته مى‌شود.

بنابراین، اصل در شریعت این است که شهادات مبتنى بر علم و بیان باشد، و از اعتماد و اطمینان سر چشمه بگیرد، لذا خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ٨٦﴾ [الزخرف: 86]. «مگر کسى که بحق گواهى دهد در حالى که آنان مى‌دانند». همچنین خداوند از زبان برادران یوسف÷ مى‌فرماید: ﴿وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا﴾ [یوسف: 81]. «و ما شهادت نمى‌دهیم مگر آنچه را که دانستیم». علماء مى‌فرمایند: اصل این است که شهادت از روى مشاهده عینى باشد، و مستندش قوى‌ترین سبب علم باشد که همان شاهد عینى است، پس آنچه که مربوط به مشاهده است مانند قتل و دزدى، و زنا و غصب و غیره نباید کسى شهادت دهد مگر اینکه با چشم سردیده باشد، و آنچه مربوط به شنیدن است نباید کسى گواهى شهادت دهد مگر اینکه شنیده باشد، و گوینده‌اش را بشناسد، مانند عقد نکاح و عقد خرید و فروش، و اجازه و طلاق و غیره.

برادران وخواهران مسلمان!

با توجه به آنچه گفتیم شهادت دادن انسان درباره چیزى که نمى‌داند، یا خلاف آنچه که مى‌داند، جنایت عظیم و گناه بزرگى بشمار مى‌رود.

آرى، چگونه گناه و جنایت نباشد در حالى که این عین شهادت زور است، و شهادت زور در نزد علماء شهادت دروغى است که هیچ بویى از راستى نبرده است، به هر دلیل و با هر انگیزه‌اى که باشد. علامه ابن حجر عسقلانى/ مى‌فرماید: «زور آن است که بر خلاف واقعیت گفته شود، گاهى به قول نسبت داده مى‌شود، که شامل دروغ و دیگر اقوال باطل مى‌گردد و گاهى به شهادت نسبت داده مى‌شود که در آن صورت به خود شهادت منحصر مى‌گردد». بعضى علماى دیگر فرموده‌اند: «زور دروغى است که در ظاهر بسیار خوب جلوه داده شود تا اینکه گمان برند که راست است».

بندگان خدا!

شهادت زور از بزرگترین گناهان کبیره است، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ٣٠﴾ [الحج: 30]. «و از شهادت دروغ پرهیز کنید».

امام ترمذى و غیره روایت مى‌کنند که: پیامبر ص روزى خطبه دادند و فرمودند: «اى مردم شهادت زور معادل با شرک به خدا است آنگاه رسول الله ص این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ٣٠﴾ [الحج: 30]. «پس از پلیدى بت‌ها و شهادت دروغ پرهیز کنید».

(این روایت با اسناد موقوف از ابن مسعودس نیز روایت شده که درجه‌اش حسن است) و در صحیحین روایت شده که پیامبر ص سه بار فرمودند: «آیا خبر ندهم شما را از بزرگترین گناهان کبیره؟ گفتند: بلى یا رسول الله، فرمودند: شریک آوردن به خدا، عقوق پدر و مادر ، آنگاه از حالت تکیه نشستند و فرمودند: خبر دار! (قول زور) و آنقدر این جمله را تکرار کردند که آرزو مى‌کردیم ساکت شوند».

شهادت زور ضررش واضح و آثارش زشت است، جاى تعجب نیست که چنین باشد، زیرا که شهادت را از وظیفه اصلى‌اش که اظهار حق و بر قرارى عدالت بوده منصرف و به سندى براى باطل و پشتوانه‌اى براى ظلم تبدیل مى‌کند، چرا شهادت از چنین وظیفۀ مقدسى منحرف گردیده و براى محو انصاف و عدالت و از هم گسسن احکام و قوانین و از بین بردن امنیت و استقرار بکار گرفته شود.

پس بندگان خدا! از خدا بترسید و در جستجوى راه پرهیز گاران و مؤمنانى باشید که خداوند درباره آنان مى‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا٧٢﴾ [الفرقان: 72]. «(بندگان واقعى خداى رحمان) کسانى هستند که شهادت دروغ نمى‌دهند، و هرگاه، برکار لغو و بیهوده‌اى بگذرند کریمانه مى‌گذرند».

بارك الله لي ولكم في القرآن العظيم...

خطبه دوم

اى مسلمانان!

شریعت اسلام حرص بسیار شدید دارد که پایه‌هاى اخوت اسلامى را در جامعه راسخ و نهادینه کند، و محبت و وحدت را در اجتماع بکارد و اسباب از بین بردن اختلاف و چند دستگى را به مردم بشناساند، به همین منظور بود که از همان اول کار جهت حفظ حقوق و به ثمر رساندن تعهدات و معاملات و از بین بردن احتمال هرگونه انکار و حق تلفى و ریشه کن کردن فساد و اختلاف و در گیرى، اسلام قانون گذارى کرد و به سند و مدرک مشروعیت بخشید، بزرگترین سند شاهد گرفتن است، لذا گفته شده که (المشهود خير من الكتاب) «آنچه شاهد داشته باشد بهتر از نوشته است» خداوند حکیم مى‌فرماید: ﴿وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ﴾ [البقرة: 282]. «چون داد و ستد کردید بر آن شاهد بگیرید». درجاى دیگر مى‌فرماید: ﴿وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾ [الطلاق: 2]. «دو نفر عادل از میان خود گواه بگیرید». و در مورد دیگرى مى‌فرماید: ﴿فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا٦﴾ [النساء: 6]. «پس هرگاه اموالشان را به آنان پس دادید بر آنان شاهد بگیرید و خداوند کافى است باعتبار حساب رسى».

پس اى مسلمانان! او امر خدا را بجاى آورید و راه او را محکم بگیرید تا اینکه کامیاب و رستگار شوید و خوشنودى پروردگارتان را بدست آورید.

آنگاه بدانید که درود و سلام بر پیامبرمان محمد بن عبدالله ص از پاکترین و بهترین طاعات و عبادات است خداوند متعال مى‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: 56]. «بى‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود مى‏فرستند. اى مؤمنان [شما نیز] بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگویید».

26/1/1422هـ

شيخ صلاح البدير

فرازهايى از توحيد عبادت

اى بندگان خدا!

از خدا بترسید، و چنانکه حق عبادت است پیوسته او را پرستش کنید، و شکر نعمت‌هایش را بجاى آورید که پاداش شکر در نزد او زیادت نعمت است، و از گرفت و عقوبت او شدیدا حذر کنید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ١٠٢﴾ [آل عمران: 102]. «اى مؤمنان! آنچانکه حق ترسیدن است از خدا بترسید و نمیرید مگر در حالیکه مسلمان باشید».

اى مسلمانان!

چنانکه حق تعظیم است خدا را تعظیم کنید، و در دلایل و نشانه‌هاى عظمت و نعمت‌هایش و در ملک و سلطان و در عجائب مخلوقاتش و در قدرت بى نظیر آفرینش او فکر کنید تا اینکه ایمانتان به او محکمتر و باور و تصدیقتان قوى ترگردد.

خداوند متعال در کتاب عزیزش مى‌فرماید: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ٢٠﴾ [الذاریات: 20]. «و در زمین نشانه‌هایى است براى یقین کنندگان». و همچنین مى‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ١٩٠﴾ [آل عمران: 190]. «براستى که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز البته نشانه‌هایى است براى صاحبان خرد».

مخلوقاتى بى شمار و عجیب، و کائناتى عظیم و مهیب، مشرق و مغرب، جنگ و صلح، خشک و تر، شور و شرین، ستاره و سیاره، باد و باران، شب و روز، گیاه و دانه، فرد وگروه، زنده و مرده، نشانه در پى نشانه، چقدر خداى پاک و نازنینى و چقدر إله بزرگ و قدرتمندى است، دلائل قدرتش را براى آنانکه فکر کنند نمایان و شواهدش را براى آنان که بنگرند آشکار کرده است، و آیات و معجزاتش را براى غافلان بیان فرموده است و براى معاندان عذرى باقى نگذاشته، و دلائل و بهانه‌هاى منکرین را ریشه کن کرده است، پس با برکت است خدایى که بهترین آفرینندگان است.

عبدالله بن مسعودس مى‌فرماید: «بین آسمان دنیا تا آسمان بعدى فاصله پانصد سال است، و بین هر آسمان تا آسمان دیگر پانصد سال است، و بین آسمان تا کرسى پانصد سال است، و عرش بالاى آب و خداوند متعال با کیفتیى که خودش مى‌داند بالاى عرش است و او مى‌داند که شما درچه حالى هستید».

امام دارمى/ این اثر را در رد جهمیه آورده است.

پیامبرخدا ص مى‌فرماید: «آسمان‌هاى هفتگانه در برابر کرسى همچون حلقه‌اى است که در کویرى افتاده باشد و کرسى در مقابل عرش مانند همان حلقه در برابر کرسى است».

امام بیهقى/ آنرا در کتاب الأسماء والصفات آورده است و ابن جریر نیز با سند خودش آنرا در تفسیرش نقل کرده است.

از ابن عباسب نقل شده که فرمود: «آسمان‌ها و زمین هاى هفت گانه در دست بلا کیف خداوند همچون دانه اسپندى است که در دست یکى از شما باشد».

اى مسلمانان!

از دلائل عظمت پروردگار بزرگ حدیثى است که بخارى و مسلم با روایت عبدالله بن مسعودس روایت کرده‌اند که فرمود: یکى از احبار یهود خدمت رسول خداص آمد وگفت: در روز قیامت خداوند آسمان‌ها را بر یک انگشت، زمین‌ها را بر یک انگشت، آب را بر یک انگشت، و بقیه مخلوقات را بر یک انگشت بلا کیف خویش گذاشته آن‌ها را تکان داده و مى‌فرماید: «أنا الملك أنا الملك»، پادشاه منم پادشاه منم، عبدالله بن مسعودس مى‌فرماید: پیامبرص را دیدم که از روى باور و تعجب بقدرى خندیدند که دندان‌هایشان نمایان گردید سپس فرمودند: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ٦٧﴾ [الزمر: 67]. «و خداوند را چنان که سزاوار بزرگى اوست، ارج ننهادند. و روز قیامت زمین، یک جا در قبضه [قدرت‏] اوست. و آسمان‌ها در دست [قدرت‏] او درهم نوردیده شوند. او پاک و منزّه است و از آنچه شرک مى‏آورند برتر است».

و همچنین پیامبر ص فرمودند: «به من اجازه داده شده که درباره فرشته‌اى از فرشتگان الهى که از حاملین عرش است سخن بگویم، بین نرمى گوش تا شانه‌اش فاصله هفتصد سال راه است». (روایت از ابو داوداست).

امام بخارى/ باروایت أبو هریرةس نقل مى‌کند که پیامبر ص فرمودند: «هرگاه خداوند امرى در آسمان صادر کند فرشتگان از روى تسلیم و تعظیم بال‌هایشان را به هم مى‌زنند، گویا زنجیرى است که به سنگ مى‌خورد، پس وقتى که مطمئن شوند و خوف از آنان زائل گردد تعجب کنان به یکدیگر گویند: پروردگارتان چه فرمود؟، آنگاه خود در جواب سوال کننده گویند، حق گفت و اوست پروردگار بلند مرتبه و بزرگ» پس چقدر پاک است پروردگار بزرگ و باعظمت، هیچ خدایى جز او نیست که همیشه زنده است و هرگز نمى‌میرد، این بود بعضى نصوص که بر آیات ظاهر و قدرت قاهر و عظمت حیرت آور پروردگار دلالت مى‌کند، پس آیا خدا را چنانکه لازم است شناختیم؟ و طورى که باید تعظیم کنیم تعظیم کردیم؟ در حالى که ما بندگان و مخلوقات او هستیم آیا حق او را ادا کردیم؟!

معاذ بن جبلس مى‌فرماید: من و رسول خدا ص بر الاغى سوار بودیم ، فرمودند: «اى معاذ! آیا مى‌دانى که حق خدا بر بندگان، و حق بندگان بر خدا چیست؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر مى‌داند، فرمودند: حق خدا بربندگان این است که او را بپرستند و چیزى یا کسى را با او شریک نسازند، و حق بندگان بر خدا این است که کسى که به او شریک نیاورد عذابش نکند». (متفق علیه).

اى مسلمانان!

بزرگترین ظلم و سنگین‌ترین گناه این است که به خدا شریک آورده شود و حق خالصى که فقط مال اوست به دیگران داده شود و دیگران را با او مساوى دانسته شود، ﴿مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ٧٢﴾ [المائدة: 72]. «کسى که به خدا شریک بیاورد یقینا خداوند بهشت را بر او حرام کرده است جایگاهش دوزخ است، و ستمکاران را هیچ یاور و مددگارى نخواهد بود». همچنین خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ٣٠ حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ٣١﴾ [الحج: 30-31]. «از پلیدى بت‌ها و سخن دروغ پرهیز کنید و به خدا روى آورید و از مشرکان نباشید، و کسى که به خدا شریک آورد گویا اینکه از آسمان افتاده است، و پرندگان لاشخوار او را مى‌ربایند، یا اینکه باد او را به دره‌اى دور دست مى‌اندازد».

بندگان خدا!

از شرک و اشکال آن و اسباب و وسائل آن بپرهیزید، و بدانیدکه علم داشتن به شرک یگانه راه نجات و خلاصى از آن است، حذیفه ابن الیمانس مى‌فرماید: «مردم درباره خیر از رسول خدا ص سوال مى‌کردند اما من درباره شرّ مى‌پرسیدم از ترس اینکه مبادا به دام آن گرفتار آیم». (متفق علیه).

اى مسلمانان!

آنچه بسیار تأسف آور است این که بعضى مسلمانان کم علم، که از شریعت پیامبر‌شان محمد ص آگاهى کامل ندارند، و دید و مطالعه و آگاهى‌شان محدود است در بعضى از مسائل اعتقادى و احکام عملى به چیز هایى آلوده مى‌شوند که با اصل توحید یا حد اقل کمال مطلوب آن تناقض آشکار دارد، بنابراین واجب است که در چنین مواردى هشدار داده شود، بویژه در توحید عبادت، و طاعت از پروردگار دانا و مقتدر که در این زمینه دلائل قرآن و سنت بسیار روشن و قاطع و بیان آنان بسیار آشکار است، این وضوح و قاطعیت بحدى است که تشنه را سیراب کرده، بیچاره را کمک نموده، سرگردان را راه نموده، و اولیاء رحمن را بر اولیاء شیطان غلبه و پیروزى مى‌بخشد، ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا٣٣﴾ [الفرقان: 33]. «و [آن کافران‏] در حقّ تو مثلى نمى‏آورند مگر آنکه برایت [پاسخى‏] راستین و نیک بیانتر مى‏آوریم».

اى مسلمانان!

از لوازم توحید این است که از شرک به خدا پرهیز گردد، چه در الفاظ و چه در مبانى، کسى که به غیر خدا قسم مى‌خورد حتى اگر معناى زشت آنرا در نظر نداشته باشد باز هم چنین عملى شرک اصغر است که صاحب آن گنهکار و مواجه با خطر است أما اگر در دلش این باشد که آنچه به او سوگند مى‌خورد مانند خدا مستحق تعظیم است چنین اعتقادى شرک اکبر است، رسول گرامى ص مى‌فرماید: «کسى که بغیر خدا سوگند بخورد یقیناً مشرک شده است». (روایت ازاحمد است).

همچنین پیامبر ص مى‌فرمایند: «به پدران و مادران و شرکایتان سوگند نخورید، جز به خدا به هیچ چیز یا کس دیگرى سوگند نخورید و هرگاه به خدا هم خواستید سوگند بخورید، راستگو باشید». (روایت از از ابو داود است).

بنابراین به پیغمبر و ولى وکعبه و شرف و زندگى و غیره سوگند خوردن جایز نیست، جز به خدا و أسماء و صفات او سوگند درست نیست، اگر کسى چنین گناهى مرتکب شد و به غیر خدا سوگند خورد واجب است که توبه کند و دو باره چنین کارى نکند.

امام نسائى/ از سعد ابن ابى وقاصس روایت مى‌کند که فرمود: «تازه مسلمان شده بودم که داشتیم درباره چیزى صحبت مى‌کردیم، من به لات و عزى قسم خوردم، اصحاب رسول اللهص به من گفتند: چقدر سخن زشتى گفتى، فورا برو به رسول اللهص اطلاع بده، چون از نظر ما تو کافر شدى، آمدم و به حضرتش اطلاع دادم، فرمودند: سه بار بگو: «لآ إله إلا الله وحده لاشريك له» و سه بار از شر شیطان به خدا پناه بجوى، و سه بار به طرف چپ تف کن و دو باره این اشتباه را تکرار نکنى».

اى مسلمانان!

از الفاظ شرک آمیز و زشت و کلمات ناشایستى که از آن نهى شده و خالق را به مخلوق تشبیه مى‌کند پرهیز کنید، مثل جمله: «ماشاء الله وشئت»، یا«مالى إلا الله وأنت»، یا «توكلت على الله وعليك»، و امثال این‌ها، در مسند امام احمد آمده است که مردى به پیامبر ص گفت: «ما شاء الله وشئت» یعنى «آنچه خدا بخواهد و تو بخواهى». پیامبر ص فرمودند: «أجعلتنى لله نداً بل ماشاء الله وحده» «آیا مرا با خدا شریک گردانیدى بلکه آنچه تنها خدا بخواهد».

بندگان خدا!

با اسماء حسنى و صفات علیاى خدا به او توسل بجوئید با اظهار حاجت و فقر و ناتوانى به پیشگاه او، به او توسل بجوئید، با عمل صالح و جدا کردن توحید از هرگونه شرک و آلودگى به او توسل بجوئید، فقط با انواع مشروع توسل خود را به خدا نزدیک کنید و از الفاظ بى اساس و بدعت آلود و توسل هاى خود ساخته که انسان را به شرک ملوث مى‌کند پرهیز کنید، مانند توسل به جاه پیامبر ص یا حرمت یا برکت یا حق پیامبر ص یا حق اولیاء یا دیگر انواع توسل ممنوع و دعاهاى نامشروع.

اى مسلمانان!

از آنچه که بعضى مردم عوام یا جاهل انجام مى‌دهند بپرهیزید، مانند دلبستگى به تعویذات و امثال آن، مى‌بینید که بعضى حلقه مى‌پوشند، نخ گره مى‌زنند، مهره آویزان مى‌کنند، استخوان مى‌بندند، دنب گرگ و پوست دیگر حیوانات به گردن انسان و حیوان و به دروازه و غیره آویزان مى‌کنند به گمان اینکه این‌ها مصیبتى را دفع کرده و بلایى را دور مى‌کنند، یا جلو چشم کسى را مى‌گیرند که به اصطلاح نظر نکند یا حسد نورزد در حالیکه همه این‌ها یا شرک و یا اسبابى است که انسان را به شرک و سپس به هلاکت مى‌کشاند، چون ذاتى که باید به او پناه برده شود و مصیبت را دفع مى‌کند فقط خداى ذو الجلال است ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ١٧ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ١٨﴾ [الأنعام: 17-18]. یعنى: «اگر خداوند زیانى به تو برساند هیچ کسى جز او نمى‌تواند آنرا بر طرف سازد، و اگر خیرى به تو رساند، او برهمه چیز تواناست، اوست که بر بندگان خود قاهر و مسلط است و اوست حکیم آگاه».

اى مسلمانان!

اینگونه خرافات و پناه بردن به این تار و پودها دردى را دوا نمى‌کند، و جلو مشکل و مصیبتى را نمى‌گیرد، بنابراین واجب است که این چیزها را دور بیندازیم، از عمران بن حصینس روایت است که پیامبر ص بر بازوى شخصى حلقه‌اى از برنز دیدند، فرمودند: «این چیست؟ گفت: براى جلو گیرى از ضعف و سستى است فرمودند: این جز اینکه سستى را بیشتر بکند فایده دیگرى ندارد بازش کن و بینداز که اگر با این حالت مردى و این حلقه همچنان با تو بود هرگز رستگار نخواهى شد». (روایت از امام احمد است).

همچنین پیامبر ص براى کسى که تعویذ ببندد دعاى بد فرمودند، «کسى که تعویذ ببندد خداوند او را به مرادش نرساند و کسى که مهره یا چیز دیگر بگردن آویزد خداوند او را آسایش نبخشد».

در روایت دیگرى است که گروهى به خدمت رسول اللهص آمدند ایشان با نه نفر بیعت کردند و یکى را گذاشتند. سوال شد اى رسول خدا! چه شد که با نه نفر بیعت کردید و دهمى را رها نمودید، فرمودند: چونکه او تعویذى بسته داشت آن مرد تعویذش را باز کرد و دور انداخت آنگاه پیامبر ص با او نیز بیعت کردند و فرمودند: «کسى که تعویذ ببندد یقینا مشرک شده است» «مَنْ عَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ».

روایت شده که «حذيفة ابن الیمانس مردى را دید که بر اثر تب به دستش نخى بسته داشت حذیفة ابن الیمانس نخ را کند و فرمود: اگر به همین حالت بمیرى و این نخ را همراه داشته باشى بر تو نماز نخواهم خواند».

اى مسلمانان!

مبادا نزد ساحران و فالبینان و غیبگویان و ستاره شناسان و شعبده بازان بروید، کسانى که ادعا دارند علم غیب مى‌دانند و از اسرار پنهان خبر مى‌دهند، زیرا همه این‌ها فریبکار و نیرنگ باز و دروغگو و فرصت طلب هستند، که با استغاثه از جنات و ایجاد یک سرى حروف و اشارات و رموز بازار خرافات را گرم دارند چه بسا این جادوگران از کسانى که پیش آنان رفت و آمد مى‌کنند مى‌خواهند که حیواناتى با رنگ‌هاى مختلف ذبح کنند و جسم یا درو دیوار و غیره را با آن رنگین نمایند، که بدون شک آنان در این زمینه به جنات و شیاطین تقرب مى‌جویند و آنان را مى‌پرستند و به خداى رحمن شریک مى‌آورند در حالى که پیامبر ص مى‌فرمایند: «لَعَنَ اللهُ مَن ذَبَحَ لِغَيرِ اللهِ». «خداوند لعنت کند کسى را که براى غیر خدا ذبح مى‌کند». (روایت از مسلم است).

و از دیگر نیرنگ‌ها و مکاری‌هاى آنان این است که به افراد ساده لوحى که نزد آنان رفت وآمد مى‌کنند چیزى مى‌دهند که فلان جا دفنش کنند یا بسوزانند یا به دریا بیندازند و دیگر انواع خرافات و شعبده بازى ها.

پس بندگان خدا!

از رفتن نزد آنان و سوال کردن از آنان و باور کردن آنان بپرهیزید پیامبر صادق‌مانص مى‌فرمایند: «کسى که نزد ساحرى برود و از او چیزى بپرسد تا چهل شبانه روز نمازش قبول نمى‌شود». (روایت از مسلم است).

همچنین پیامبر خدا ص مى‌فرمایند: «کسى که نزد ساحر یا فالبینى برود و او را در آنچه ادعا مى‌کند تصدیق کند یقینا به آنچه بر محمد ص نازل شده کافر گردیده است». (روایت از احمد است).

از عمران بن حصینس روایت است که پیامبر ص فرمودند: «از ما نیست کسى که بدشگونى کند یا برایش بد شگونى شود یا فال ببیند یا برایش فال دیده شود، یا سحرکند یا برایش سحر شود». (روایت از بزار است).

اى مسلمانان!

سعى کنید که توحید را از هرگونه شائبه‌اى پاک نگهدارید و از لوث و پلیدى شرک بر حذر باشید، و بدانید که تبرک جستن به درخت و سنگ و زمین و غار وآثار باقى مانده کسى جایز نیست، از ابو واقد لیثىس روایت است که گفت: مشرکین مکه درخت سدرى داشتند که ذات انواط نامیده مى‌شد و در پاى آن براى تبرک مى‌نشستند و اسلحه‌شان را به آن آویزان مى‌کردند هنگامى که با رسول خدا ص به قصد حنین بیرون آمدیم در سر راه ناگهان درخت سدر بسیار بزرگ و سبزى نمایان شد بعضى گفتند: اى رسول خدا! چنانکه آنان درختى دارند براى ما نیز درختى تعیین کنید، پیامبر ص فرمودند: «قسم به ذاتى که جانم در قبضه اوست شما چیزى گفتید مانند آنچه بنى اسرائیل به حضرت موسى گفتند که ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: 138]. «براى ما نیز خدایى تعیین کن چنانکه آنان خدایانى دارند» موسى÷ فرمود: ﴿قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ١٣٨﴾ [الأعراف: 138]. «شما قومى نادان هستید» این‌ها عادات زشتى است که گذشتگان شما داشته‌اند آیا شما نیز آن‌ها را یکى یکى زنده مى‌کنید». (روایت از احمد است).

اى مسلمانان!

بدانید که به قبر پیامبر ص نیز تبرک جستن جایز نیست و نه جاى تولدشان و نه به قبور دیگر پیامبران‡ و همچنین به ذوات صالحین وآثار و لباس‌ها و جاهاى عبادتشان تبرک جائز نیست، همچنین تبرک جستن به دیوارهاى مساجد و خاک و دروازه آنان جائز نیست، همچنین بوسیدن و دست کشیدن به آنان جائز نیست حتى اگر مسجد الحرام یا مسجد مصطفى ص باشد آنچه جائز است بوسیدن حجرأسود، و دست کشیدن به آن و نیز دست کشیدن رکن یمانى است، بدلیل حدیثى که ابن عمرب روایت مى‌کند که جز رکن یمانى و حجر أسود ندیدیم که پیامبر ص به جاى دیگرى از کعبه دست بکشند. (متفق علیه).

حتى دست کشیدن به این دو رکن باید به نیت تعبد و اتباع باشد و نه تبرک، زیرا حضرت عمر فاروقس هنگام بوسیدن حجر اسود فرمودند: «وَاللَّهِ إِنِّى لأُقَبِّلُكَ وَإِنِّى أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ وَأَنَّكَ لاَ تَضُرُّ وَلاَ تَنْفَعُ وَلَوْلاَ أَنِّى رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِص قَبَّلَكَ مَا قَبَّلْتُكَ» «بخدا سوگند من درحالى ترا مى‌بوسم که مى‌دانم سنگى بیش نیستى و هیچ ضرر و فایده‌اى نمى‌رسانى اگر رسول خداص را نمى‌دیدم که ترا بوسید هرگز ترا نمى‌بوسیدم». خلاصه اینکه تبرک جستن به هیچ چیزى جایز نیست مگر آنکه از کتاب خدا و سنت رسول الله ص دلیلى وجود داشته باشد.

اى مسلمانان!

از دیگر انواع شرک که انسان را به هلاکت و تباهى مى‌کشاند استغاثه از مردگان است، و اینکه انسان آنان را بخواند و به کمک بطلبد و از آنان بخواهد که حاجتى را برآورند و مشکلى را حل کنند، و اینکه با ذبح نمودن و نذر کردن چیزى به آنان تقرب جوید، یا اینکه بر قبرشان طواف کند، یا دروازه‌ها و دیوارها و پرده‌ها را ببوسد، یا در کنار قبرها بنشیند و مجاورت کند و بر آنان پرده و چادر بکشد، و دیگر کارهایى که از صفات بت پرستان و اولیاء شیطان است و چه بسا بعضى از این کارها شرک اکبر است که اعمال را باطل مى‌کند و با کتاب و سنت تصادم آشکار دارد، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ٥ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ٦﴾ [الأحقاف: 5-6].

«و کیست گمراهتر از کسى که به جاى خداوند کسى را [به دعا] بخواند که تا روز قیامت پاسخش را ندهند و ایشان از دعاى آنان بى‌خبرند، و چون مردم گرد آورده شوند، دشمنان ایشان باشند، و عبادتشان را منکر شوند».

همچنین خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ١٣ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ١٤﴾ [فاطر:13-14].

«چنین است خداوند پروردگار تان، که فرمانروایى او راست، و کسانى را که به جاى او مى‌خوانید، حتى مالک پوست هستۀ خرما نیستند. اگر بخوانید شان، نداى شما را نمى‌شنوند، و اگر هم مى‌شنیدند، پاسختان را نمى‌دادند، و روز قیامت، شرک شما را انکار مى‌کنند، و هیچ کس چون ذات آگاه تو را آگاه نمى‌سازد».

اى مسلمانان!

غلو و زیاده روى در قبور أنبیاء، و صالحین به اینکه مثلاً در کنار آن‌ها نماز خوانده شود یا بر آن‌ها گنبد ساخته شود یا مزین و آراسته گردد یا بر آن‌ها چادر کشیده شود همه این‌ها از گناهان کبیره و اسبابى است که انسان را به شرک مى‌کشاند زیرا که چنین اعمالى رفته رفته قبرها را به بت تبدیل مى‌کند.

در بخارى از أم المؤمنین عایشهل و عبدالله بن عباسب روایت است که گفتند: هنگامى که رسول خداص در حالت احتضار (جان دادن) بسر مى‌بردند صورت‌شان را با ردائى که داشتند مى‌پوشاندند، چون نفسشان تنگ مى‌شد آنرا از چهره‌شان دور مى‌کردند و جهت برحذر داشتن از افعال شرکانه یهود و نصارى مى‌فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى, اِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِد» «خداوند لعنت کند یهود و نصارى را که قبور پیامبرانشان را مسجد گرفتند».

همچنین پیامبر خدا ص فرمودند: «از بد‌ترین مردم کسانى هستند که هنگام بر پاشدن قیامت زنده باشند و کسانى که قبرهاى پیامبرانشان را مسجد مى‌گیرند».

اى مسلمانان!

قبرها را ساختن و گچ کردن و بر آن‌ها کتیـبه نوشتن همه این‌ها کارهایى است که در دین ما مردود و ممنوع ست، از جابرس روایت است که گفت: «رسول خدا ص نهى فرموده‌اند از اینکه قبرها گچ کارى شود و بر روى آن نشسته شود و اینکه بر روى آن بنا کرده شود». (روایت از مسلم است، و ترمذى و غیره با اسناد صحیح جمله اضافه‌اى نقل کرده‌اند «وَأَن يَكتُبَ عَليهِ» و اینکه با آن نوشته شود)».

و در صحیح مسلم از على ابن ابى طالبس روایت است که به ابى الهیاج اسدى فرمود: «آیا ترا براى آن کارى نفرستم که پیامبر ص مرا فرستاد، مرا فرستاد که هیچ تمثالى را نگذارم مگر اینکه نابودش کنم و هیچ قبر بلندى را نگذارم مگر اینکه هموراش کنم».

بندگان خدا!

عبادت خدا در کنار قبر ولى یا پیامبر یا هرکس دیگر وسیله‌اى براى شرک است، وگویا اینکه قبر را مسجد گرفته است حتى اگر بر آن مسجدى بنا نکند، لذا دعا در کنار قبور حتى قبر پیامبر ص جائز نیست لذا کنار قبر پیامبر ص از جاهاى قبولیت دعا نیست.

أبو یعلى و حافظ ضیاء در المختاره روایت مى‌کنند که على ابن الحسین/ مردى را دید که کنار مرقد پیامبر ص مى‌آید و دعا مى‌کند، او را منع کرد و فرمود: آیا حدیثى را برایتان بیان کنم که از پدرم شنیده ام، و پدرم از جدم و جدّم از رسول اللهص شنیده است «لا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عِيدًا، وَلا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا، فَإِنَّ تَسْلِيمَكُمْ يَبْلُغُنِي أَيْنَمَا كُنْتُمْ». «قبر مرا جشن گاه قرار ندهید، و نه خانه‌هایتان را قبرستان، و بر من دورد بفرستید که هرکجا باشید درود و سلام شما به من مى‌رسد».

خداوند من و شما را از مهتدین و پیروان صادق سید المرسلین ص بگرداند.

أقُولُ ما تَسمَعُونَ وَأَستَغفِرُ اللهَ لِي وَلَكُم وَلِسائِرِ الـمُسلِمِينَ...

خطبه دوم

بندگان خدا!

چنانکه سزاوار است از خدا بترسید و در نهان وآشکار او را ناظر بدانید، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ١١٩﴾ [التوبة: 119]. «اى مؤمنان! از خدا بترسید و باراستگویان باشید».

اى مسلمانان!

از جمله تعظیم خداوند این است که شریعتش را بربندگانش اجرا کنیم، و بر عموم مسلمین و أئمه و رهبرانشان واجب است که تسلیم شرع خدا و حکم او باشند و با همه مکاتب و مذاهب منحرف که ساخته دست بشر است و با خدا و دین خدا به ستیز بر مى‌خیزند، مبارزه کنند مانند کمونیستى، و سوسیالستى، ناسیولستى، لائیکیستی و غیره، مضافا باید دانست که شرک به خدا در حکم، همانند شرک به او در عبادتش است، کسى که بر حق بودن و مقدم بودن حکم خدا و رسولش را انکار کند یا معتقد باشد که حکم غیر خدا از حکم خدا و رسولش بهتر یا مثل آنست یا اینکه حکم کردن بر خلاف حکم خدا و رسول را جایز بشمارد یقینا به آنچه بر محمدص نازل شده کافر گردیده، و از ملت اسلام خارج شده است، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا٦٥﴾ [النساء: 65].

«چنین نیست و سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورده‌اند مگر آنکه در اختلافى که دارند تو را داور کنند، آنگاه در آنچه داورى کردى هیچ دلتنگى در خود نیابند و به خوبى گردن بگذارند».

همچنین مى‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا٦٠﴾ [النساء: 60].

«آیا (داستان) کسانى را که گمان مى‌برند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند، (ندانسته اى) که مى‌خواهند به طاغوت داورى برند، حال آنکه به آنان دستور داده شده است که به آن کفر بورزند و شیطان مى‌خواهد آنان را به گمراهى دور و درازى بکشاند».

اى مسلمانان!

بد شگونى با روزها و ماه‌ها و پرواز دادن پرندگان به قصد تعیین خیر و شر، از اعمال جاهلى است که شریعت اسلامى آمده است آن‌ها را باطل کند، این بدشگونى و فال بد نیست که تقدیر را عوض مى‌کند، و این ماه صفر نیست که شر و ضرر مى‌آفریند، در بخارى آمده است که رسول خداص فرمودند: «لا عَدْوَى، وَلا طِيَرَةَ، وَلا هَامَةَ، وَلا صَفَرَ» «هیچ مرضى در واقع واگیر نیست و هیچ شگون بدى حقیقت ندارد و پرواز دادن هیچ پرنده‌اى در خیر و شر مؤثر نیست، و شگون به ماه صفر نیز بى تأثیر است».

پس بندگان خدا!

از خدا بترسید و دل‌ها را به مالک آن وابسته کنید، و با تمامى انواع خرافات مبارزه نمائید.

وصلوا وسلموا على خير البشرية محمد بن عبدالله (صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم).

/2/1422هـ

شیخ عبدالبارى الثبيتى

مرگ

برادران وخواهران مسلمان!

شما و خویشتن را به تقوى و ترس از خدا سفارش مى‌کنم، زیرا که تقوى سبب نجات و بهترین توشه در دنیا وآخرت است.

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ٨٨ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ٨٩﴾ [الشعراء: 88-89]. «روزى که مال و فرزند نفعى نمى‌رساند مگر کسى که با قلب سالم به پیشگاه خدا بیاید». همچنین خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ١٨٥﴾ [آل عمران: 185]. «هر نفسى چشنده مرگ است، و جز این نیست که در روز قیامت پاداش تان به شما کامل داده خواهد شد، پس هر کس که از آتش [جهنّم‏] دور داشته و به بهشت در آورده شود، بى شک رستگار شده است. و زندگانى دنیا جز مایه فریب نیست».

این است حقیقت مرگ و بعد از مرگ، مرگى که بزودى هرکس از ما آنرا خواهد چشید، غنى و تنگدست، سالم و مریض، کوچک و بزرگ، رئیس و مرئوس، هچ کسى از مرگ نجات نخواهد یافت، گرچه به دورترین نقطه، یا عالى‌ترین قله، یا عمیق‌ترین درّه فرار کند، خداوند، مى‌فرماید: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ﴾ [النساء: 78]. «هرجاى که باشید مرگ به سراغ شما خواهد آمد اگر چه در قصرهاى شامخ و محکم باشید».

مرگ با اینکه پدیده‌اى کاملا مشخص وآثارش نمایان است یکى از پیچده‌ترین اسرارى بشمار مى‌رود که عقول دانشمندان و پژوهشگران را به حیرت واداشته وآنان را گیچ کرده است، این مشخص است که مرگ به روح بستگى دارد، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا٨٥﴾ [الإسراء: 85]. «از تو (اى پیامبر!) درباره روح مى‌پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و بشما از علم جز اندکى داده نشده است».

جوان چاق و چله و سالم و تندرست، و قهرمان تنومندى را که در میدان پهلوانى مى‌کند مى‌بینید در یک لحظه به پیکرى بى‌جان مبدل شده است، جسمى که هیچ حرکتى ندارد، آن جوانى رفت و آن قوت و نیرو متلاشى گردید، حواس از کار افتاد، گوش و چشم و بویائى معطل شد، زبان گنگ شد، چه بسا او یک عالم و دانشمند، ادیب شیرین سخن، پزشک ماهر و مخترع چیره دست باشد اما اگر عمر تمام شود و اجل بسر رسد مگر این داشته‌ها مى‌تواند جلو مرگ را بگیرد، خداوند حکیم مى‌فرماید: ﴿إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ٤٩﴾ [یونس: 49]. «هرگاه اجل‌شان فرا رسد نه یک لحظه عقب خواهد رفت و نه جلو». عون بن عبدالله بن عتبه بن مسعود/ بالاى منبر مى‌رفت و مى‌فرمود: «چقدر زیادند کسانى که روز را آغاز کرده‌اند اما به پایان نمى‌رسانند، منتظر فردایند اما در نمى‌یابند، اگر مرگ و فرا رسیدنش را تصور کنید همه آروزها و غرور‌ها برایتان تلخ خواهد شد».

انسان در حالى که کاملا تندرست است و از سلامتى و عافیت لذت مى‌برد و مشغول بازى و تفریح و سرگرمى است و با غرور و خود خواهى گردنش را بلند مى‌گیرد و دستور صادر مى‌کند ناگهان بیمارى مرگ همچون شیر درنده‌اى که بر شکارش حمله آور مى‌شود هجوم مى‌آورد، جسمش را نحیف، صدایش را ضعیف، و استخوان‌ها و مفاصلش را سست مى‌کند و توان و نیرویش را از بین مى‌برد و پس از اینکه به ناچار از این دنیا کوچ مى‌کند نامه اعمالش را درهم مى‌پیچد.

چقدر نزدیک است مرگ! هر روز به ما نزدیک و ما به او نزدیک‌تر مى‌شویم، بین ما و او هیچ فاصله‌اى جز فرا رسیدن مهلت نیست، پس ما جزو مردگان هستیم و این عمر در حقیقت مانند گلى است که اول شکوفا و سپس پژمرده و پرپر مى‌شود، یا چراغى که اول روشن و سپس خاموش مى‌گردد، یا ستاره‌اى که اول مى‌درخشد و سپس خاکستر مى‌شود.

دنیا پرستان و آزمندان باید به ریگ‌ها و خاک‌هاى پراگنده و سنگ‌هاى خراب شده و افتاده روى قبرها با دقت و کنجکاوى بنگرند تا بدانند که راه شهوت‌ها و لذت‌هاى حرام گرچه بظاهر خوشگوار و مزین به گل و غنچه است اما در نهایت هرکس به همین جایى خواهد رسید که صاحبان قبر رسیدند، پس خوشا به حال کسى که پـیک مرگ در حالى به سراغش مى‌آید که به سرنوشت آزمندان گرفتار نیامده است، و کسى که قرآن و مرگ او را نترساند، حتى اگر کوه‌ها در جلو چشمانش به حرکت در آیند و یکدیگر را شاخ بزنند بازهم نخواهد ترسید و پند نخواهد گرفت.

آنچه امروز در قبرستان مى‌بینیم بزرگترین وسیله براى عبرت گرفتن و پند پذیرفتن است کسى که امروز جنازه‌اى را بردوش دارد خودش فردا بردوش دیگران خواهد بود، کسى که امروز از دفن دیگرى برگشته فردا دیگران از دفن او بر خواهند گشت، و او را تنها خواهند گذاشت فقط عملش در کنارش خواهد بود، اگر خوب باشد نتیجه‌اش خوب و اگر بد باشد نتیجه‌اش بد خواهد بود.

در عصرما مى‌بینم بعضى کسانى که با جنازه حرکت مى‌کنند مى‌خندند و بازى مى‌کنند، یا اینکه براى ریا و شهرت طلبى در جنازه شرکت مى‌کند، علت این است که دل‌ها سخت شده و قیامت و هول برزخ و عذاب قبر را از یاد برده است، از خداوند منان مى‌خواهیم که ما را از این غفلت بیدار کند، کسى که به هر حال مرگ به سراغش خواهد آمد و بسترش خاک و قرارگاهش قبر خواهد بود، کسى که در بطن زمین باید بخوابد و قیامت انتظارش را مى‌کشد و بهشت یا دوزخ جایگاهش خواهد بود، باید بیاد مرگ باشد و براى آن آمادگى بگیرد و دربارۀ آن فکرکند، باید خودش را جزو مردگان بشمار آورد زیرا هر چیزى که آمدنى باشد نزدیک است، هرگاه ملک الموت بیاید نه مالت مى‌تواند او را از تو دور کند و نه کثرت خویشان و طرف دارانت.

کجایند آنانیکه به آرزو رسیدند و هیچ کسى را حریف خود نمى‌دانستند؟ آن‌ها جمع کردند اما نتوانستند بخورند، ساختند اما نتوانستند سکونت کنند، اما متأسفانه ما مرگ را فراموش مى‌کنیم و چنان مستانه در دریاى زندگى شنا مى‌کنیم که گویا همیشه در این دنیا خواهیم ماند، اویس قرنى/ مى‌فرماید: «وَتَوَسَّدُوا الْمَوتَ إِذا نمتُم وَاجعَلُوهُ نَصبَ أَعيُنِكُم إِذا قُمتُم» «هرگاه مى‌خوابید مرگ را بالشت خود تصور کنید و هرگناه بیدار هستید آنرا نصب العین خود بدانید».

کسى که مرگ را بیاد مى‌آورد دنیا و مشکلات آن در چشم او کوچک و بى اهمیت جلوه مى‌کند، چنین شخصى همت عالى و عزیمت قوى دارد و از ریا کارى و شهرت طلبى بدور است او فقط به بهشت و نعمت‌هاى دائم آن مى‌اندیشد، بیاد آوردن مرگ بخاطر این نیست که زندگى را بر انسان تلخ کند که در یک گوشه بنشیند، از دنیا کناره کشى کند بترسد، و از کار و تولید دست بکشد، بلکه براى آن است که او را از گناه باز دارد و قلب سخت او را نرم کند، اما بهر حال کار کند و سازندگى داشته باشد، مرگ را بیاد مى‌آوریم تا اینکه روش آمادگى براى مردن و زندگى پس از مرگ را بیاموزیم، با چى؟ با عمل نیک و با طاعت، با کوشش در عبادت، روزه، شب زنده دارى، امر به معروف، و نهى از منکر، کمک به مستمندان و غیره.

عبدالرحمن بن مهدى/ مى‌فرماید: «اگر به حماد بن سلمه گفته شود تو فردا مى‌میرى نمى‌تواند ذره‌اى بر آنچه عمل مى‌کند بیفزاید». چرا؟ زیرا که تمام اوقاتش با عبادت و ذکر و اوراد پُر بود.

چگونه براى مرگ آمادگى بگیریم؟ با ترک منکرات وگناهان، فریاد رسى مظلومان، و اداى حقوق دیگران، با از بین بردن دشمنی‌ها، کنیه توزى ها، حسد ورزى‌ها و صیقل دادن دل‌ها، با احسان به پدر و مادر، و رابطه نیکو با خویشان و همسایگان.

ابن مبارک / مى‌نویسد که: صالح المّرى مى‌فرمود: «اگر یک لحظه مرگ را از یاد ببرم قلم فاسد مى‌شود».

گفته شده: «کسى که پیوسته مرگ را بیاد آورد، سه نعمت نصیبش مى‌گردد: زود توبه کردن، قناعت قلب، نشاط و تازگى در عبادت، و کسى که مرگ را از یاد ببرد با سه چیز ناپسند روبرو مى‌شود: دیر توبه کردن، بخاطر کفاف رضایت را از دست دادن، کسالت در عبادت». کسى که ابرهاى خواهشات بر او سایه افگنده و در وادى غفلت حرکت مى‌کند چگونه مى‌خواهد براى مرگ آمادگى بگیرد؟ کسى که پرواى حلال و حرام را ندارد چگونه مى‌خواهد براى مردن آمادگى بگیرد؟ کسى که قرآن را ترک کرده و نماز صبح را با جماعت نمى‌خواند، کسى که مال مردم را به باطل مى‌خورد کسى که سود مى‌خورد، کسى که زنا مى‌کند چگونه مى‌خواهد براى مردن آمادگى بگیرد؟ کسى که زبانش را به غیبت و خبر چینى ملوث کرده و قلبش سرشار از کنیه و حسد است و اوقاتش را در جستجوى عیوب مسلمین، عزت و آبروى دیگران و شایعه پراکنى و ترویج اخبار دروغین مى‌گذارند چگونه مى‌خواهد براى مردن آمادگى بگیرد؟.

پیامبران‡ هنگام مردن اختیار داده مى‌شوند که در دنیا بمانند یا اینکه به آن مقام کریم منـتقل شوند که بلا شک هر پیامبرى ترجیح مى‌دهد که به دار نعمت‌هاى دائم منـتقل گردد، همین جریان براى پیامبرمان ص پیش آمده که به ایشان اختیار داده شد ولى ایشان نیز بهشت را انتخاب فرمودند، در صحیح بخارى و صحیح مسلم از أم المؤمنین عائشةل روایت شده که ایشان مى‌فرماید: پیامبر ص هنگامى که هنوز تندرست بودند مى‌فرمودند: «لَمْ يُقْبَضْ نَبِىٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُخَيَّرُ» «هیچ پیامبرى قبض روح نشده تا اینکه جایگاهش را در بهشت ببیند و سپس به او اختیار داده مى‌شود». هنگامى که ایشان مریض شدند و سرشان بر روى رانم گذاشته بود لحظه‌اى بیهوش شدند و آنگاه بهوش آمدند سپس چشمانشان را به سقف دوختند و فرمودند: «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى» «پروردگارا! مى‌خواهم به رفیق اعلى ملحق شوم» با خود گفتم: بنا برین ماندن با ما را انتخاب نمى‌‌کنند و دانستم که این عین همان حدیثى است که براى ما بیان مى‌فرمودند، سپس ام المؤمنین فرمود: این آخرین جمله‌اى بود که ایشان بر زبان آوردند، «اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الأَعْلَى».

هنگام مردن و سختى آن، و در قبر و تاریکى آن، و در قیامت و هولناکى آن مردم دو گروه خواهند شد، گروه اول کسانى که در هنگام مشکلات و سختى‌ها ثابت قدم مى‌مانند و از خوف و وحشت در امان بوده و مژده بهشت داده مى‌شوند، و گروه دیگر کسانى که با نهایت ذلت و خوارى روبرو خواهند شد.

خداوند مى‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ٣٠﴾ [فصلت: 30]. «کسانى که گفتند: پروردگار ما الله است سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان فرود آیند و مژده دهند که نترسید و غمگین نشوید و خوش خبرى باد شما را به بهشتى که وعده داده مى‌شدید». فرشتگان بر مؤمنان فرود مى‌آیند، کسانى که در هنگام مرگ استقامت خواهند داشت و در قبرهایشان و در هنگام برانگیخته شدن در روز حشر دل‌هایشان مطمئن خواهد بود و از ترس و هول قیامت در امان خواهند بود، به آنان خواهند گفت: از آنچه بدان روى مى‌آورید نترسید، و بر آنچه که در دنیا گذاشتید از اهل و عیال و مال و غیره غمگین نباشید ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [فصلت: 31]. «ما هستیم دوستان شما در زندگانى دنیا و در آخرت». آرى ما هستیم دوستان شما در آخرت که شما را از وحشت قبر و هنگام دمیدن در صور مأنوس مى‌داریم و در روز برانگیخته شدن به شما اطمینان مى‌بخشیم.

کفار هنگامى که پیک مرگ بر آنان فرود آید، و با سختى هاى مرگ روبرو شوند در کمال اهانت و ذلت بسر خواهند برد ﴿وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ٩٣﴾ [الأنعام: 93]. «و چون ببینى، آن گاه که ستمکاران در سکرات مرگ‏اند و فرشتگان دستان خود را گشاده‏اند [و مى‏گویند:] جان‌هایتان را بیرون آورید [شگفت زده مى‏شوى‏]. امروز به [سزاى‏] آنچه به ناحق بر خداوند مى‏گفتید و [به سزاى آنکه‏] از آیاتش سرکشى مى‏کردید، به عذاب خوار کننده کیفر داده مى‏شوید».

وحسرت آنان زیاد مى‌شود و آرزوى باز گشت به دنیا را خواهند کرد چنانکه خداوند درباره آنان مى‌فرماید: ﴿حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ٩٩ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ [المؤمنون: 99-100]. «تا آن گاه که مرگ به سوى کسى از آنان آید، گوید: پروردگارا، مرا باز گردان باشد که در سرایى که [آنجا کارهاى نیک را] فروگذار کرده‏ام، کار نیک انجام دهم» قتادة/ که تابعى و مفسرى مشهور است درباره این آیه مى‌فرماید: «بخدا سوگند او آرزو نکرده که به دنیا باز گردد تا اینکه نزد مال و عیال برود و دنیا جمع کند و به شهوترانى مشغول شود، بلکه آروزکرده است که بر گردد و به عبادت خدا مشغول شود، پس خداوند خشنود باد از بنده‌اى که آنچه کافر در هنگام دیدن عذاب تمنا مى‌کند از هم اکنون انجام دهد».

بارك الله لي ولكم في القرآن العظيم.....

خطبه دوم

از خدا بترسید و چنانکه باید تقوا پیشه کنید، و در همه احوال پنهان و آشکار او را در نظر داشته باشید، بندگان خدا! شخصى که در حال احتضار قرار دارد، چقدر محتاج این است که خداوند قدمش را ثابت نگهدارد و به وى توفیق بخشد تا اینکه آخرین کلامش از دنیا «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ» باشد، تا اینکه از دنیا با بزرگترین کلمه «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ» خدا حافظى کند، از معاذ بن جبلس روایت است که گفت: رسول خدا ص فرمود: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلامِهِ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ». «کسى که آخرین کلامش لاإله إلا الله باشد داخل بهشت مى‌گردد». (روایت از أبو داود است).

و در مسند احمد آمده است: «وَجَبَت لَهُ الْجَنَّةُ» «بهشت بر او واجب مى‌گردد».

علامه ابن قیم/ مى‌فرماید: «تلقین کلمه شهادت در هنگام مرگ به این دلیل مستحب است که هر شخص در وقت مردن با جهانى از هول و وحشت روبرو است که به آن عادت ندارد، و شیطان هم به بنده نزدیک است پس از ترس اینکه مبادا غافل شود تلقین کلمه شهادت مستحب است علاوه بر آن گفتن کلمه در هنگام مردن تأثیر زیادى در محو گناهان دارد، چونکه بنده‌اى که در این حالت بدان اقرار مى‌کند حتماً از قلبش به آن یقین دارد، و مضمونش را مى‌داند، پس در چنین حالتى خواهشاتش مرده است، و نفس پس از اعراض کردن اینک روى آورده است، و پس از احساس غرور اکنون احساس عاجزى و ناتوانى مى‌کند، حرص دنیا دیگر از دلش بیرون شده پس این شهادت خاتمه اعمالش قرار خواهد گرفت، لذا او را از گناهانش پاک کرده و با پروردگارش روبرو مى‌کند زیرا که وى با گواهى و شهادتى خالص به پیشگاه خدا مى‌رود که ظاهر و باطن و آشکار و پنهانش یک است». (پایان سخنان ابن قیم/).

همچنین از حدیث فهمیده مى‌شود که حاضر شدن بر بالین مریضى که در حال احتضار و استقبال مرگ بسر مى‌برد مستحب است تا که کلمه را بیادش آورند و مأنوسش گردانند، همچنین علماء مستحب مى‌دانستند که در هنگام مردن از اعمال نیک او یاد شود تا اینکه به پروردگارش حسن ظن پیدا کند، از جابرس روایت است که پیامبر خدا ص فرمودند: «لا يَمُوتَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلاَّ وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» «هیچ کسى از شما نمیرد مـگر اینکه به الله – عزوجل – حسن ظن داشت باشد». (روایت از مسلم است).

همچنین در سنت مطهر ترغیب داده شده که از محاسن و نیکهاى مرده سخن گفته شود و زبان را از بدى‌هایش نگه داشته شود، در صحیح بخارى از عائشهل روایت است که پیامبر ص فرمودند: «لا تَسُبُّوا الأَمْوَاتَ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا». «مرده‌ها را دشنام ندهید، زیرا که آنان به آنچه عمل کرده بودند رسیدند».

و در صحیح بخارى از أبو الأسود روایت است که گفت: «به مدینه آمدم ، نوعى بیمارى در آن شایع شده بود، خدمت عمر بن خطابس نشستم، جنازه‌اى از حضورشان گذشت، درباره صاحب آن به نیکى سخن گفته شد حضرت عمرس فرمودند واجب شد، جنازه دیگرى گذشت همچنین از او به نیکى سخن گفته شد حضرت عمرس فرمودند: واجب شد، جنازه سومى گذشت از او بدى سخن گفته شد، فرمودند: واجب شد، أبو الأسود مى‌گوید: گفتم: چه چیزى واجب شد اى امیر المؤمنین! فرمودند: همچنان که از پیامبر ص شنیدم گفتم، پیامبر ص فرمودند: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ أَدْخَلَهُ اللَّهِ الْجَنَّةَ» «هر مسلمانى که چهار نفر براى او به خیر گواهى دهند خداوند او را در بهشت داخل مى‌کند» گفتیم: اگر سه نفر بودند، فرمودند: حتى اگر سه نفر باشند، گفتیم: دو نفر؟ فرمودند: و دو نفر، دیگر ازیک نفر نپرسیدیم». در چنین قضیه‌اى رأى فضلاء و راستگویان معتبر است، و گواهى دشمن قبول نمى‌شود.

مستحب است کسى که میت را مى‌شوید اگر چیز ناپسندى دید آنرا بپوشاند، و از حقوق مسلمان بر برادر مسلمانش این است که جنازه‌اش را تشییع کند، بر او نماز بخواند، و برایش دعا کند، در صحیح بخارى از أبو هریرةس روایت است که رسول خداص فرمودند: کسى که با ایمان و احتساب (در نظر داشتن اجر) در پى جنازه مسلمان حرکت کند تا اینکه بر او نماز خوانده شود و از دفنش فارغ شوند پاداش او دو قیراط خواهد بود، هر قیراط به اندازه کوه احد است، وکسى که بر او نماز بخواند و پیش از دفن برگردد پاداش او یک قیراط است.

روح مؤمن به قرضش معلق است تا اینکه أداء شود، قرض خدا نیز باید أدا شود چونکه خداوند سبحان لایقتر است که با او وفا شود.

ابن مسعودس مى‌فرماید: «لَيسَ لِلمُؤمِنِ راحةٌ دُونَ لِقاءِ الله» «مؤمن جز به لقاء الله آرام نمى‌گیرد».

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ٩٠﴾ [النحل: 90]. «به راستى خداوند به داد و نیکوکارى و بخشیدن به خویشان فرمان مى‏دهد و از ناشایستى و کار ناپسند و تجاوز باز مى‏دارد. به شما اندرز مى‏دهد باشد که پند پذیرید».

جمعه: 19/1/1422هـ ق

حقيقت مردانگى

ای مؤمنان از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید، که تقوا تنها وسیله نجات است.

خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ [الأحزاب: 23]. «برخى از آن مؤمنان، بزرگ مردانى هستند که به عهد و پیمانى که با خدا بستند کاملا وفا کردند».

همچنین مى‌فرماید: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ٣٧﴾ [النور: 37]. «پاک مردانى که هیچ کسب و تجارتى آنان را از یاد خدا و اقامت نماز و دادن زکات غافل نگرداند و از روزى که دل‌ها و دیده‌ها در آن حیران و مضطرب است ترسان و هرا سانند».

کلمه مرد در اصل لغت جز آنکه در مقابل جنس مخالفش استعمال مى‌شود و معانى بسیار دیگرى را نیز شامل مى‌شود، عرب‌ها هرگاه خواسته باشند یکى را که داراى امتیاز بیشترى است بر دیگرى برترى دهند مى‌گویند: (أرجل الرجلين) یعنى «مرد‌ترین آن دو مرد» و براى کسى که در مقابل مشکلات مقاومت داشته باشد مى‌گویند: (رجل الساعة) یعنى «مرد همه وقت» و هرگاه بخواهند خیلى به کسى افتخار کنند مى‌گویند: (هو من رجالات قومه) یعنى «او از مردان قومش است».

هنگامى که این کلمه در قرآن کریم استعمال شد علاوه از مفهوم معروف آن در مقابل جنس مخالف، معانى بسیار ارزشمند دیگرى نیز به آن افزودگردیده که واقعاً شرافت و ارزش مرد را بالا مى‌برد، مثلاً مى‌بینیم که قرآن در جایى کلمه مرد را صفتى براى بندگان برگزیده‌اش یعنى پیامبران‡ استعمال مى‌کند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: 43]. «و ما پیش از تو نفرستادیم مگر مردانى که بسوى آنان وحى فرود مى‌آوریم» در جایى دیگر مى‌بینید که وصف مردانگى تعبیرى است که براى مردان شجاع و یارى دهنده حق استعمال مى‌شود، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ٢٠﴾ [القصص: 20]. «و از آخر شهر مردى دوان دوان آمد و گفت اى موسى! سرداران درباره تو توطئه کرده‌اند که ترا بکشند پس بیرون شو از شهر بدرستی که من براى تو از خیر خواهان هستم».

همچنین خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [غافر: 28]. «و گفت مردى از آل فرعون که ایمانش را پنهان مى‌کرد آیا مردى را مى‌کشید که مى‌گوید: پروردگارم الله است در حالى که براى شما نشانه‌هاى آشکارى از جانب پروردگارتان آورده است».

پیامبر گرامىص همواره در تلاش مردان واقعى بودند که او را یارى کنند و دعوتش را رونق بخشند لذا از پروردگارش چنین نعمتى را مى‌خواست، و دعا مى‌فرمود: «اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلاَمَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ بِأَبِى جَهْلٍ أَوْ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ». «پروردگارا! اسلام را با هریک از این دو مرد که در نزد تو محبوبتر است عزت بخش، أبو جهل و یا عمر بن خطاب»، راوى مى‌گوید: عمر در نزد وى محبوبتر بود. (روایت از ترمذى است).

آرى پیامبر ص در تلاش مردانى بودند که مردانگى حقیقى داشته و بتوانند در نشر دعوت و عزت اسلام نقش مؤثر داشته باشند.

اسلام عمر فاروقس اتفاق بزرگى بود که مردانگى او را در همان لحظات اول مسلمانى‌اش آشکار نمود، تا پیش از این مسلمانان جرأت نمى‌کردند اسلامشان را ظاهر کنند اما با آمدن عمر فاروق اعلان کردند، ابن مسعودس مى‌فرماید: «از روزى که عمر مسلمان شد ما عزت یافتیم». (روایت از بخارى است).

مردانگى عمرس در قوت بدن و جنگاورى او نبود، در قریش کسانى قویتر از او هم بودند مردانگى او در ایمان محکم و اعتماد به نفسش بود که مردم خود به خود وادار مى‌شدند با دید محبت و احترام به او بنگرند.

بقیه صحابه مخفیانه هجرت کردند اما عمر شمشیرش را حمایل کرد و روى به کعبه آورد و پس از طواف و گذاردن دو رکعت نماز در مقام ابراهیم هجرتش را در انظار عموم اعلان کرد، و خطاب به آنان فرمود: «هر کسى مى‌خواهد مادرش بر او گریه کند، و فرزندش یتیم و همسرش بیوه بماند دنبال من تا پشت این تپه بیاید..». اما کسى جرأت نکرد دنبالش کند.

عمر فاروق براى آموزش مردانگى برنامه مى‌ریزد و مى‌فرماید: «به فرزندانتان تیر اندازى و شنا و اسب سوارى بیاموزید و اشعار پر معنى و زیبا را به آنان تلقین کنید».

مردانگى یک صفت اساسى است که صاحبان همت والا و مردان جدى و پرتلاش براى حصول آن مى‌کوشند، کسانى که اخلاق مردان را از دست بدهند دیگر مرد نیستند فقط هم شکل مردانند و همچون کف روى آب بى وزن و بى خاصیتند، مردانگى با عقیده محکم، راسخ مى‌گردد و با تربیت درست پالایش مى‌یابد و با الگوى خوب رشد مى‌کند، معیار مردانگى از دید عموم مردم صرفاً یک معیار مادى است، کسى که ظاهرى زیبا داشته باشد، توانایى‌اش کامل باشد، سرمایه‌اش زیاد باشد. مرد خوبى است، اما معیار مردانگى در شریعت اسلام این است که انسان اعمال و اخلاقش خوب باشد، مردى از جلو پیامبر ص گذشت فرمودند: درباره این چه میگوئید؟ اصحاب گفتند: این شایسته است که اگر خواستگارى کند پذیرفته شود، اگر شفاعت کند قبول گردد، اگر سخن بگوید حرفش شنیده شود، آنگاه ساکت شدند، تا اینکه مسلمان فقیرى گذشت، پیامبر ص فرمودند: درباره این چه میگوئید؟ گفتند: اگر خواستگارى کند شایسته نیست پذیرفته شود، اگر شفاعت کند شایسته نیست که شفاعتش قبول گردد، و اگر سخن بگوید شایستگى ندارد که سخنش شنیده شود، پیامبر ص فرمودند: «هذا خير من مِلءِ الأرض مِثلِ هذا» «اگر زمین از امثال او پر شود این از همه آن‌ها بهتر است». (روایت از بخارى است).

مردان از ضخامت جسم و شادابى چهره‌شان تشخیص داده نمى‌شوند، از علىس روایت است که فرمود: پیامبر ص به ابن مسعودس دستور دادند که بالاى درختى برود و چیزى بیاورد، هنگامى که بالا مى‌رفت بعضى صحابه از ساق‌هاى باریکش خندیدند، رسول خدا ص فرمودند: براى چه مى‌خندید؟ بخدا قسم، پاى عبدالله بن مسعودس در میزان سنگینتر از کوه احد است. (روایت از احمد است).

مردانگى حقیقى، راى استوار، سخن نیکو، مروت و شهامت، تعاون و همکارى و احساس مسئولیت است.

مردانگى، تحمل مسئولیت در دفاع از توحید و نصیحت و خیر خواهى براى همگان بخاطر رضاى خدا است. خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ٢٠﴾ [القصص: 20]. «و در این حال مردى از دور‌ترین نقطه شهر آمد وگفت اى موسى! سران (در بار فرعون) درباره تو مشورت مى‌کنند که ترا به قتل رسانند بزودى از شهر بیرون گریز –و بدانکه- من درباره تو بسیار خیر خواه و مهربانم».

مردانگى قوت در سخن، اظهار حق، جلو گیرى از کار خلاف با حرص و زیرکى است خدواند حکیم مى‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ٢٨﴾ [غافر: 28]. «ومرد مؤمنى از آل فرعون که ایمانش را پنهان مى‌داشت (به فرعونیان) گفت: آیا مردى را به جرم اینکه مى‌گوید: پروردگار من الله است مى‌کشید، در حالیکه با معجزه و أدله روشن از جانب خدا براى (هدایت) شما آمده است، اگر او دروغگو است (گناه) دروغش بر خود اوست (لیکن) اگر راستگو باشد و از وعده‌هاى او بعضى به شما برسد (همه‌تان هلاک خواهید شد) و خدا البته مردم ستمگار و دروغگو را هرگز هدایت نخواهد کرد».

مردانگى مقاومت در برابر مظاهر فریـبنده و تسلط بر خواهشات، بخاطر ترس از روزى دشوار است، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ٣٧﴾ [النور:37]. «پا ک مردانى که هیچ کسب و تجارتى آنانرا از یاد خداوند و اقامت نماز و دادن زکات غافل نگرداند، و از روزى که دل‌ها و دیده‌ها در آن حیران و مضطرب است ترسان و هراسانند».

کسانى که در پى شهوات و غرق در ملذاتند و مقصد زندگى و اهداف متعالى را به فراموشى سپرده‌اند و از آفریدگار جهان روى گردانند از مردانى نیستند که ما از آنان سخن مى‌گوئیم و نه کسانى که قیافه‌هاى فریبنده دارند، اما زبان‌های‌شان از حکمت و مغزهاى‌شان از فکر سازنده خالى است، این‌ها مردان قلابى هستند، که ما با آنان کارى نداریم، سخن ما از مردانى است که قرآن از آنان ستایش مى‌کند، ﴿الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا٦٣ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا٦٤ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا٦٥ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا٦٦ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا٦٧﴾ [الفرقان: 63-67]. «کسانى که بر روى زمین به تواضع و فروتنى روند، و هرگاه مردم جاهل به آن‌ها خطاب (و عتابى) کنند با سلامت نفس (و زبان خوش) جواب دهند، و آنان هستند که شب را به سجده و قیام براى رضاى خدا روز کنند (و روز را به نیکى با خلق به شب آرند) وآنان هستند که (دائم به دعاء و تضرع) می‌گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما برگردان که سخت عذاب مهلک دائمى است، که آنجا بسیار بد قرار گاه و بد منزلگاهى است. و آنان که چون انفاق کنند، زیاده روى نمى‏کنند و بخل نمى‏ورزند و [شیوه‏شان‏] بین این [دو حدّ] معتدل است».

این مردانگى نیست که جوان از خودش استقلال نداشته و دنباله رو دیگران باشد اگر دیگران کار خوب کردند او هم کار کند اگر بدکردند او کار بد کند هر کار خلافى که دوستانش انجام دادند او نیز انجام دهد تا اینکه به گمان آن‌ها مرد باشد، آیا از علامات مردانگى حقیقى این است که حد اکثر آرزوى یک جوان شب گذرانى بى معنى باشد و بدور از چشم خانواده و سرپرست به عیاشى و شهوترانى حرام مشغول باشد؟ مرد این است یا جوانى که قلبش به مسجد وابسته باشد و جوانى که زن زیبایى او را بطرف خودش بخواند اما او بگوید: من از خدا مى‌ترسم، و جوانى که مخفیانه بخاطر خدا صدقه کند، و جوانى که بخاطر خدا باکسى دوست شود و بخاطر خدا هم از او جدا شود. گروه اول مورد خشم و غضب خداوند قرار مى‌گیرند، اما گروه دوم را خداوند دوستشان مى‌دارد و در روزى که هیچ سایه‌اى جز سایه او نباشد آن‌ها را در سایه عرش خودش جاى مى‌دهد.

تاریخ مسلمانان سرشار از مردانگى و سیرت مردان کامل و هدفمند است شعر و ادبیات‌شان پر مغز و با معنى است، که در آن نشانى از میل به خنثى صفتى دیده نمى‌شود، متأسفانه در این اواخر امت اسلامى در بعضى زمینه‌ها با ادبیاتى سروکار پیداکرده است که بویى از مردانگى از آن به مشام نمى‌رسد، الفاظ رکیک، نغمه‌هاى پوچ، و میل آشکار و مسخره به خنثى صفتى.

بد‌ترین مرضى که در تاریخ هر ملت پدیدار مى‌شود شورش علیه فطرت سلیم بشرى است که خداوند انسان‌ها را بر آن فطرت وطنیت پاک آفریده است، مظهر این بیمارى این است که مرد خودش را به زن و زن خودش را به مرد تشبیه کند.

کجاست مردانگى کسى که در حرکات و رفتار و کردارش گویا یک زن است، موهاى بلند، و زنجیر گردن، راه رفتن با ناز و غمزه و چه بسا رقصیدن مانند زنان، این صفات کجا صفات مردانست، اینگونه رفتارها تخم فساد و زنگ خطرى براى جامعه است، چونکه وجود چنین اعمالى در جامعه اسلامى علامت انحراف و شورش علیه فطرت بشرى و شکست و انحطاط اخلاق امت اسلام است، لذا پیامبر ص چنین افرادى را لعنت کرده‌اند: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِص الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ، وَالْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ». (حدیث از بخارى باروایت ابن عباسب است).

یعنى: «رسول خدا ص لعنت کرده‌اند مردانى را که خودشان را به زنان و زنانى را که خودشان را به مردان تشبیه مى‌دهند». شبیه همین معنا در حدیث دیگرى چنین آمده است: «پیامبر ص لعنت کرده‌اند مردانى را که خودشان را به زنان و زنانى که خودشان را به مردان تشبیه مى‌دهند» و در پایان فرمودند: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ». «آن‌ها را از خانه‌های تان بیرون کنید».

بعضى وسائل تربیتى وارداتى و ناکاره بچه‌هاى مسلمانان را طورى بار آورده‌اندکه صفات مردانگى و مسئولیت‌هاى مردان را نمى‌شناسند و اگر بشناسند از عهده آن بر نمى‌آیند، و چنانکه سزاوار است انجامش نمى‌دهند، این دستاورد برنامه از پیش تعیین شده‌اى است که در تلاش است مردان را با زنان یکى کند تا اینکه مسئولیت هاى شرعى هریک از آنان معطل بماند، و مى‌خواهد لباس زن و مرد را یکى کند، که اگر ظاهر یکى شد کم کم باطن هم یکى مى‌شود.

هرگاه صفات و خصائص مردانگى بر اثر بى توجهى خود مردان ضعیف و کمرنگ و چه بسا کمیاب شود جامعه به هلاکت، خانه به ویرانى و امت به ناتوانى و ذلت، روبرو شده و دائره فساد کم کم به همه جا کشیده خواهد شد.

باركَ اللهُ لِي وَلَكُم فِي القُرآنِ العَظِيمِ وَنَفَعَنِي وَإِيَّاكُم بِما فِيهِ مِن الآياتِ وَالذَّكرِ الحَكِيمِ.

خطبه دوم

برادران و خواهران مسلمان!

امروز هنگامى‌که صحبت از مردانگى مى‌کنیم کودکان قهرمان فلسطین بیاد مى‌آیند، آن‌ها اگرچه از نظر سنى کوچک اما از روى اراده و کردار براستى که مردان حقیقى و قهرمانان دلاورى هستند که مى‌توان آن‌ها را مرد نامید، آن‌ها در کنار سفره قرآن تربیت شدند و عملا در راه خدا دارند جهاد مى‌کنند، نه با کلمات مسجع و تو خالى و سخنان سرد و بى‌خاصیتى که بعضى به آن عادت کرده‌اند، بسیارى از این مردان تاریخ ساز هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند، لذا به آنان کودکان سنگ مى‌گویند که نه با تفنگ و خمپاره که با سنگ دارند دشمن را زبون مى‌کنند، این است مردانگى، و این‌هایند مردان با شهامت که به هیچ قیمت حاضر نیستند در برابر زور گویان و متجاوزان تسلیم شوند، از تیر و تفنگ نمى‌ترسند، بلکه در برابر آن سینه سپر مى‌کنند و جان مى‌سپارند تا اینکه قدس شریف و قبله اول مسلمین آزاد گردد، براستى که این همت مردانه است، همتى که از ذلت و بردگى ننگ و إبا مى‌ورزد، این اطفال قهرمان و کودکان سنگ دیدند که چگونه پدران و برادرانشان در جلو چشمانشان زندانى شدند، و خانه وکاشانه‌شان ویران گردید، این کودک با اینکه جز سنگ دیگر سلاحى در اختیار ندارد، اما خودش را همچون کوه استوار مى‌بیند و بدون هیچگونه خوف و هراسى و با یک سنگ حاضر است در برابر تانگ صهیونیست اشغالگر مقاومت کند، و خوشا به حال مادران قهرمان پرورى که گام‌هاى مظلومانه، ولى شجاعانه فرزاندان و جگرگوشه‌هایشان را بسوى مرگ و شهادت به خویش تبریک مى‌گویند.

این ملت خیلى صبر کرد، و قربانى هاى عظیمى تقدیم نمود سال‌هاست که سر زمین فلسطین را با خونش دارد رنگین مى‌کند، و ناگزیر با سنگ و چوب در برابر دشمن غاصب مقاومت مى‌کند، دشمنى که علاوه از اشغال فلسطین مال را غصب مى‌کند، بى‌گناه‌هان را مى‌کشد، و عهد و پیمانش را مى‌شکند.

فرزندان فلسطین در دفاع از این حرم مقدس رشادت‌ها و قهرمانى هاى زیادى در تاریخ ثبت کرده‌اند، اما یهود غاصب که دشمنى قلدر و بى رحم است همچنان با وحشى‌ترین و فجیع‌ترین وضع به ظلم و ستمش ادامه مى‌دهد.

سؤال اینجا است که جهان به اصطلاح متمدن و پیشرفته و مدعى دفاع از حقوق بشر چرا حاضر نیست جلو این دشمن متجاوز بایستد و روى دستش بزند؟! کجاست پیمان‌ها و قطعنامه‌هایى که صلح و امنیت را تضمین مى‌کند و از جنایت درحق بشریت جلو گیرى مى‌کند، و دست متجاوز را گرفته و به کمک مظلوم مى‌شتابد؟! کجا هستند کسانى که دم از صلح مى‌زنند، و مدعى‌اند که فرهنگ صلح را حاکم خواهند کرد؟! مگر این کشتارها از چشمشان پنهان است و این تفنگ‌ها و موشک‌ها را نمى‌بینند که چگونه دارد آبادى‌ها را به ویرانه تبدیل مى‌‌کند، دل‌ها و جسم‌ها را مى‌سوزاند، پیر مردان ناتوان وکودکان شیر خوار را قربانى مى‌گیرد.

ما مطمئنیم که ان شاء الله ثمره این خون‌ها و قربانی‌ها مردان مبارزى خواهند بود که به هیچ قیمت از دین‌شان نخواهند گذشت، همچنین یقین داریم که بزودى این ادعا‌هاى تو خالى و شعارهاى فریبنده ارزش خودش را از دست خواهد داد، و قلمهاى مغرض و کرایه‌اى که هنوز صلح دروغین و غیر عادلانه را دارند ماتیک مى‌زنند آرایش مى‌کنند خواهد شکست.

امت اسلامى با خدایش عهد کرده است که قدس شریف همچنان بعنوان محور و جوهر اعتقاداتش باقى بماند، قدس نه تنها در اندیشه‌ها و احساسات‌مان که در اعماق دل‌های‌مان نیز جاى دارد، بلکه باید گفت که قدس از همه آرزوها و مصالح دنیوى ما بالاتر است، که در ذره‌اى از خاک آن سازش نخواهیم کرد، هر گونه صلح و سازشى بدون قدس بى معنى خواهد بود، و همۀ تجاوزاتى که دشمن دارد اعمال مى‌کند بشمول اسکان دادن یهودیان در اراضى اشغالى بقصد یهودى کردن این سر زمین‌ها، از نظر امت اسلامى غیر قانونى و مردود است کما اینکه قبل از این اشغال خود فلسطین مردود بوده است.

سرزمین فلسطین، اسلامى بوده و اسلامى خواهد ماند، هر چند که سازش‌ها و قلدری‌ها فشار بیاورد، ﴿لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ٨٧﴾ [یوسف: 87]. «و نا امید نمى‌شود از رحمت خدا مگر قوم کافر». تا زمانى که فلسطین به صاحبان اصلى‌اش باز نگشته مبارزه و قربانى همچنان ادامه خواهد داشت.

مسئولیت مسلمین در برابر قدس ریشه در قرآن و سنت نبوى دارد، سفر إسراء و معراج، احساسات و سر نوشت مسلمانان را با این سرزمین مبارک گره زده است، بنابراین مسئله فلسطین مسئله‌اى نیست که صرفاً به زمین مربوط باشد بلکه این قضیه بعنوان بخشى از تاریخ گذشته و سرنوشت آیندۀ امت اسلامى باید باقى بماند، و مسئولیت مسلمانان در این زمینه تمام نخواهد شد، مگر زمانى که بکوشند سرزمین مبارک قدس را که افتخار پذیرایى از سفر إسراء و معراج پیامبرص را دارد از لوث یهود پاک کنند و به کنترول امت اسلامى در آورند.

﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ٨﴾ [الصف: 8].

«و خداوند کامل کننده نور خود است گرچه کافران ناپسند پندارند».

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: 56]. «بى‌گمان خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود مى‏فرستند. اى مؤمنان [شما نیز] بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگویید».

17/2/1422هـ ق

عبادت وحقيقت آن در نزد سلف

یکی از سلف مى‌فرماید: خداوند متعال بر بندگان خودش نعمت‌هاى بسیارى عنایت فرموده اما از آنان شکر به اندازه استطاعتشان خواسته است، شکر اگر چه اندک باشد مى‌تواند بهاى همه نعمت‌ها قرار بگیرد هرچند که بسیار باشند، بنده اگر شکر نکند نعمت را در معرض زوال قرار داده و با خطر ضایع شدن رو برو مى‌گرداند.

قلب مؤمن آرام نمى‌گیرد و همتش سست نمى‌گردد، و چنانکه کمى سست گردد در آن نشاط و تحرک مى‌آفریند و به وى ندا مى‌دهد که اى نفس: منـزل نزدیک شده، و فرصت جبران خستگى‌ها دارد فرا مى‌رسد، مبادا قبل از رسیدن به منـزل مقصود از پاى بمانى و بین تو و دوستانت فاصله ایجاد گردد، هنگامیکه از نافع/ پرسیده شد که ابن عمرب در خانه‌اش بیشتر به چه کارى مشغول بود؟ فرمود: «الوُضوءُ لِكُلِّ صَلاةٍ وَالـمَصحَفُ فِيما بَينَهُما» «وضوء براى هر نماز و تلاوت قرآن بین وضوء و نماز».

حسن بصرى/ هنگامى که از تلاش سلف در عبادت سخن مى‌گوید مى‌فرماید: «مردمى را در یافتم و با کسانى همنشینى داشتم که از آمدن چیزى از اسباب دنیا خوشحال نمى‌شدند و بر رفتن آن غمگین نبودند، بلکه دنیا در نظر آنان از خاکى که بر آن قدم مى‌گذاشتند بى ارزشتر بود، آن‌ها به کتاب پروردگار‌شان و سنت پیامبرش به تمام معنى عامل بودند، چون شب مى‌شد به نماز مى‌ایستادند، و در قیام و سجده اشک بر رخسارشان جارى مى‌بود».

ابن عمرب اگر احیانا نماز جماعتى را از دست مى‌داد براى جبران،آن یک روز، روزه مى‌گرفت، و یک شب تا صبح به عبادت مشغول مى‌شد، و یک غلامى آزاد مى‌کرد.

فاطمه بنت عبد الملک همسر أمیر المؤمنین عمر بن عبدالعزیز/ فرمود: «هیچ کسى را ندیدم که بیشتر از او نماز گذارد و روزه بدارد، و نه کسى که بیشتر از او عدالت داشته باشد، نماز عشاء را مى‌خواند و به ذکر خدا مشغول می‌شد تا اینکه خوابش مى‌آمد گاهى بر روى رختخواب مى‌نشست و از قیامت وآخرت سخن مى‌گفت و همچون گنجشک خیس از آب بر خود مى‌لرزید و مى‌گریست آنگاه بر رویش لحاف مى‌کشیدم».

و از وکیع/ روایت است که فرمود: «هفتاد سال بود که تکبیر أولى از اعمش فوت نشده بود و بیش از شصت سال بود که با وى رفت وآمد داشتم، هرگز ندیدم که او یک رکعت نماز قضائى بخواند».

سلیمان بن حمزه مقدسى مى‌فرماید: «هرگز نماز فرض را تنها نخوانده‌ام مگر دو بار، چنین احساس مى‌کنم که گویا این دو بار اصلا نماز نخوانده‌ام». ایشان در حالى این سخن را مى‌فرمود که حدود(90) سال عمر داشت.

این بود اشارات و نمونه‌هایى گذار از زندگى از کسانى که دل‌هایشان سرشار از محبت خدا بود، لذا باداشتن چنین سعادتى همواره چشمانشان خنک، دل‌هایشان مطمئن و جوارحشان آرام بود و بجاى آنکه بسوى گناه گام بردارند بسوى محبت قدم مى‌کشیدند، و بجاى آنکه اراده معصیت و نافرمانى خدا در دلشان خطور کند اراده تقرب و نزدیکى با او دل‌هایشان را منور مى‌کرد، و بجاى آنکه زبان و بقیه اعضاء بدنشان بسوى گناه حرکت کند بسوى طاعت و عبادت حرکت می‌کرد.

هویداست که رسول گرامى‌مانص بیش از همه محبت عبادت در دلشان موج مى‌زد، بزرگترین مظهر عبادت ایشان این بود که در همه حال تسلیم امر خدا بودند چونکه خداوند مى‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [النساء:125]. «و کیست که از نگاه دیندارى بهتر از کسى باشد که خودش را تسلیم خدا کرده در حالى که وى نیکو کار است». حضرتش در همه حال از خدا مى‌ترسید و همواره به ذکر و استغفار مشغول بود چنانکه مى‌فرماید: «وَاللَّهِ إِنِّي لأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً». (روایت از بخارى است). «یعنى قسم به خدا که هر روز بیش از هفتاد مرتبه توبه نموده و از خدا طلب مغفرت مى‌کنم». ایشان هر شب به عبادت خدا مشغول مى‌‌بودند شبى سیزده رکعت نماز مى‌خواندند، و آنقدر نماز‌ها را طولانى مى‌کردند که پاهاى مبارکشان ورم مى‌کرد و چون از ایشان پرسیده مى‌شد که اى رسول خدا شما چرا اینقدر خود را در مشقت مى‌اندازید در حالى که (بر فرض بودن)، خداوند همه گناهان گذشته و آینده شما را بخشیده است مى‌فرمودند: «أَفَلا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟» «آیا بنده شکرگذار خدا نباشم». (روایت از بخارى و مسلم است).

و حضرتش به کثرت روزه مى‌گرفتند و صدقه مى‌کردند، تعجب اینجاست که پیامبر خداص چگونه مى‌توانستند بین این همه عبادت بسیار دشوار و بین رهبرى امتشان هماهنگى بیاورند، چنانکه مى‌فرمایند: «بخدا سوگند من از همه شما بیشتر از خدا مى‌ترسم و تقواى من از همه شما بیشتر است با این وجود، روزه مى‌گیرم و افطار مى‌کنم، و نماز مى‌خوانم، و با زن‌ها ازدواج مى‌کنم، پس کسى که از سنت من روى گرداند از من نیست». (روایت از بخارى است).

ابن تیمیه/ مى‌فرماید: «دل جز به عبادت و پرستش پروردگار یکتایش، نه اصلاح مى‌شود ونه رستگار، نه احساس نعمت مى‌کند و نه احساس سرور، نه لذت مى‌برد و نه شادابى مى‌بیند، نه آرامش مى‌یابد و نه آسایش مى‌بیند، حتى اگر همه نعمت‌ها و ملذات این دنیا را بیابد باز هم روى اطمینان وآرامش را نمى‌بیند چونکه فطرتا فقرى در خود احساس مى‌کند که او را به پروردگارش محتاج مى‌گرداند پس خداى یکتا ست که محبوب و مطلوب و معبود اوست».

بزرگترین انواع پرستش، اداى آن عبادت‌هایى است که خداوند بر انسان فرض گردانیده و اجتناب از محرماتى که خداوند بر انسان حرام گردانیده است، از حضرت أبوهریرةس روایت شده که فرمود رسول خداص فرمودند که: خداوند متعال مى‌فرماید: «هرگز بنده من نمى‌تواند به چیزى محبوب‌تر از آنچه که من بر او فرض کرده‌ام خودش را به من نزدیک کند». (روایت از بخارى است).

پس حالا که زندگى سلف سر تاسر عبادت بوده باید دید که چگونه شروع مى‌کردند وکدام یک از این عبادت‌ها را مقدم مى‌داشتند، عالم ربانى علامه ابن قیم/ در جواب این سوال مى‌فرماید: «بهترین عمل، عبادتى است که در نزد خدا محبوبتر باشد و در آن وقت خدا را بیشتر راضى کند». آنگاه در توضیح این مطلب مى‌فرماید: «مثلاً در هنگام حضور مهمان پذیرایى از مهمان و مشغول شدن به اداى حق او از عبادت مستحب بهتر است، و همچنین است اداء کردن حقوق همسر و خانواده، و در آخر شب مشغول شدن به نماز و تلاوت قرآن و ذکر و دعا بهتر از هر کار دیگرى است، در هنگام اذان بهتر این است که از عبادات نفلى‌اش دست بکشد و به جواب دادن مؤذن مشغول گردد، و هنگام فرا رسیدن اوقات نماز فرض دعوت و ترغیب مردم به نماز جماعت و سپس حضور در آن از هر عمل دیگرى بهتر است، هنگامى که شخص محتاجى به کمک جانى یا مالى نیاز داشته باشد مشکل او را رفع کردن و به کمک و دستگیرى او شتافتن از هر عبادت نفلى‌اى بهتر است، در هنگام بیمارى یا فوت برادر مسلمانى، رفتن به عیادت و شرکت در جنازه او بر عبادات و اوراد نفلى ترجیح دارد، و در هنگام رو برو شدن با مشکلات و ناملایمات در مسیر دعوت و سرازیر شدن آزار و اذیت از سوى مردم، از صبر و تحمل کار گرفتن و در میان مردم ماندن، از انزوا وگوشه نیشنى بهتر است».

سپس مى‌فرماید: «بنده مؤمن همچنان در منازل مختلف عبادت در حرکت است، اگر در جمع علماء نگاه کنى او را مى‌بینى، درمیان عُبّاد نگاه کنى حضور دارد، در جمع ذکر کنندگان و صدقه کنندگان دیده مى‌شود، مطابق خواسته پروردگارش گام بر مى‌دارد، حتى اگر لذت وآسایش نفسانى‌اش درجاى دیگرى باشد». (پایان سخنان ابن قیم/).

خداوند متعال مى‌فرماید: «جنیات و انسان‌ها را جز براى پرستش خودم نیافریده‌ام». از این آیه کریمه: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ٥٦﴾ [الذاریات: 56]. بدرستى آشکار مى‌گردد که ما جز براى عبادت آفریده نشده‌ایم و خداوند جز اینکه ما زندگى‌مان را سرشار از عبادت پروردگار بگذرانیم هیچ گونه زندگى دیگرى را از ما نخواهد پذیرفت، پس نماز و روزه و زکات و حج عبادت است، راستگویى و امانت دارى عبادت است، اطاعت وخدمت والدین عبادت است، صله رحمى، و برقرار داشتن روابط حسنه با خویشاوندان وفاى به عهد امر به معروف و نهى از منکر، نیکى با همسایگان و یتیمان و مستمندان و مسافر عبادت است، دعا و ذکر و تلاوت عبادت است، محبت خدا و رسول و توبه و پشیمانى از گناهان عبادت است، صبر در مقابل آزمایشات و شکر در مقابل نعمت‌ها عبادت است، در برابر قضاء و قدر الهى تسلیم بودن، به رحمت پروردگار امیدوار بودن و از عذاب و عقوبتش ترسیدن همه این‌ها عبادت است.

تمام مشکلاتى که مسلمانان در طول تاریخ با آن روبرو بوده‌اند، و هر آنچه که امروز ما با آن دست بگریبان هستیم بخاطر انحرافاتى است که در مفهوم عبادت و تطبیق در شروط اساسى عبادت یعنى اخلاص و متابعت صورت گرفته است، اخلاص براى خدا، و متابعت و پیروى از رسول الله ص پس ترک اخلاص نتیجه‌اش این شده که عبادتى که باید براى خداى یکتا مخصوص مى‌بود براى بندگان عاجز و نا توانش انجام مى‌گیرد حتى اگر این بندگان، پیغمبران و فرشتگان و اولیاء الله باشند، وگروهى با توسل جستن به صالحین گویا امیدوارند که این بندگان صالح، آنان را به خدا نزدیک کنند!، و انحراف در متابعت نتیجه‌اش این شده که انواع گونا گونى از عبادت هاى بى اساس و نا مشروع که نه خدا بدان‌ها امر کرده و نه رسول ص براى امتش مشروع گردانیده پدید آمده است، اینگونه عبادت‌ها ساختگى چه بسا به شکل ذکر و اوراد ظهور مى‌کند، چه از نظر کم وکیف، چه از نظر شکل و صورت چه از نظر اسلوب اداء و چه از نظر زمان و مکان همه این‌ها مردود است زیرا تشریع الهى نیست.

بعضى مفهوم عبادت را صرفاً به شعائر تعبدى منحصر کرده‌اند، هنگامى که کار مى‌کند از عبادت دست مى‌کشد و هنگامى که عبادت مى‌کند از کار دست مى‌کشد، این برداشت عمومى از دین و عبادت است وگویا زبان حالشان مى‌گوید: دین به حجاب زن، و کار و کسب او چه کار دارد؟ دین به زندگى شخصى من چه کار دارد؟! اسلام به لباس زن چه کار دارد؟ دین چه دخلى در سود و معاملات ربوى دارد؟! مقصود کنار زدن دین از زندگى و منحصر کردن آن در چهار دیوارى مسجد است، لذا مى‌بینیم که نمازگذار و روزه دار، و قارى قرآن از خیانت و سود خوارى، و ظلم دست بر نمى‌دارد، و مى‌بینید که زن نماز گذار و روزه دار از بى حجابى و نشست و بر خواست با مردان بیگانه وآرایش حرام پرهیز نمى‌کند.

برادران و خواهران مسلمان! همۀ أعمال روزمرۀ انسان که نفس بشرى بدان‌ها میل دارد با نیت خوب، ارزش پیدا مى‌کند و به عبادت تبدیل مى‌گردد، و حتى کارهاى مباح با نیت، به طاعت و عبادت مبدل مى‌شود کشا ورز در کشتزار، کار گر درکارخانه، تاجر در مغازه و تجارتخانه، کارمند در دفتر وهر صاحب شغلى در محل شغل خویش مى‌تواند کارش را به عبادت مبّدل سازد، و هرگاه به عبادت تبدیل شود دیگر صاحبش آن را با خیانت ملوث نمى‌کند، و با تقلب فاسد نمى‌کند و درخشندگى آنرا با دروغ و نیرنگ و با خوردن حق دیگران سیاه و مکدّر نمى‌گرداند، این است مفهوم گسترده عبادت، و تصور شامل و همه جانبه از طاعت، که مسلمان را به چشمه‌اى فیاض و جوشان مبدل مى‌کند که فقط از او خیر و برکت و فایده و رحمت فواره مى‌کند، چنین انسانى همتش بالا مى‌گیرد، و عزم و اراده‌اش براى عبادت، و کمک و همیارى دیگران تقویت مى‌گردد، بنابراین اشک مظلومان را پاک مى‌کند و غم و اندوه بینوایان را فرو مى‌نشاند، و بر زخم بى‌کسان و دردمندان مرحم مى‌گذارد، و در تمام این کارها معنى عبادت را متجلى مى‌بیند و کامش را از آن شرین. آرى این انسان خودش را مکلف مى‌داند که گرسنه را سیر کند، از مظلوم حمایت کند، مشکل مجبور را رفع نماید، قرض قرضدار را أداء گرداند، پریشان را راهنمائى کند، جاهل را بیاموزاند، هرگزندى را از مخلوقات دفع کند و هر مانعى را از راه بردارد.

آرى، اى مسلمان! تو هر روز مى‌توانى خشت خوب و جدیدى بر ساختمان أمّت بگذارى، و اعمال سنگین و ارزشمندى را به میزان حسناتت بیفزایى، پس گوش کن که پیامبر بزرگوارمان محمد مصطفىص چه می‌فرماید: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلاَةِ وَالصَّدَقَةِ». قَالُوا بَلَى. قَالَ: «إِصْلاَحُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَفَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ الْحَالِقَةُ». (روایت از ابو داود است). یعنى: «آیا شما را به کار راهنماى نکنم که از روزه و نماز و صدقه بهتر باشد؟ گفتند: بله یارسول الله، فرمودند: اینکه بین یکدیگر صلح برقرار کنید و بدانید که به هم اندازى نابود کننده نیکى‌ها ست». و همچنین درباره عیادت مریض فرمودند: «مَنْ عَادَ مَرِيضًا أَوْ زَارَ أَخًا لَهُ فِى اللَّهِ نَادَاهُ مُنَادٍ أَنْ طِبْتَ وَطَابَ مَمْشَاكَ وَتَبَوَّأْتَ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلاً». (روایت از ترمذى است). «کسى که حال مریضى را بپرسد، یا برادرى را بخاطر خدا ملاقات کند منادى‌اى او را ندا مى‌دهد که خوش باش و خوش باد گام‌هایى که برداشتى، با این کار جایگاهى براى خودت در بهشت آماده کردى». و امام مسلم در صحیح خودش با روایت أبو هریرةس نقل مى‌کند که رسول خداص فرمودند: «مردى در حالى که داشت به راه مى‌رفت شاخه خارى دید که سر راه افتاده است، آنرا کنار زد، خداوند این عملش را پسندید و بخاطر آن او را بخشید». همچنین در صحیح مسلم با روایت أبو هریرةس از پیامبر ص نقل شده که فرمودند: «أعمال امت من أعم از خوب و بد بر من عرضه شد در میان اعمال نیک دیدم که موانعى که از سر راه دیگران برداشته نیز برایش ثواب نوشته شده است». منحصر دانستن عمل صالح در عبادت مخصوص، باعث شده که طالبان تقوى اوقاتشان را صرف تکرار اعمال محدودى کنند گویا غیر این اعمال را وسیله کسب رضاى پروردگار نمى‌دانند، لذا از آباد کردن زمین و نقش داشتن در مسائل اجتماعى شانه خالى کردند.

برادران و خواهران مسلمان!

از خدا بترسید و از آنچه که عبادت را باطل مى‌کند یا ثوابش را از بین مى‌برد پرهیز نمائید مثلاً شرک ورزیدن به خداى یکتا، و ریاکارى و شهرت طلبى، چنانکه خدواند مى‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ٨٨﴾ [الأنعام: 88]. «اگر شرک ورزند هر آئینه برباد خواهد رفت هر آنچه عمل مى‌کنند». یا بدعت گذارى در دین چنانکه رسول گرامىص مى‌فرماید: «کسى که عملى انجام دهد که از ما دستور ندارد عملش مردود است». «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا، فَهُوَ رَدٌّ». (روایت از مسلم است).

یا به دیگران ظلم کردن، و حق آنانرا تلف نمودن، چه در جان و چه درمال و چه در آبرو و حیثیت، زیرا در حدیث آمده است که رسول الله ص فرمودند: «مفلس و نادار از امت من کسى است که در روز قیامت با نماز و روزه و زکات حاضر مى‌شوند اما یکى را دشنام داده، به دیگرى تهمت زده، مال آن یکى را خورده، خون آن دیگرى را ریخته و آن یکى را کتک زده، از نیکى هایش برداشته شده و به آنان داده مى‌شود اگر نیکى هایش تمام و حق آنان اداء نگردد، از گناهان آنان گرفته بردوش او گذاشته شده وآنگاه به دوزخ انداخته مى‌شود». (روایت از مسلم است).

و از این گونه کارهایى که عبادت را باطل یا ثوابش را زائل مى‌کند بعضى کلمات زشتى است که انسان بدون در نظر داشت عواقب آن بر زبان مى‌آورد، از أبوهریرةس روایت شده که رسول خدا ص فرمودند: «گاهى انسان کلمه‌اى بر زبان مى‌آورد، که خداوند را خشمگین مى‌کند و بخاطر آن هفتاد سال در قهر جهنم پائین مى‌رود اما وى بدان اهمیتى نمى‌دهد». (روایت از ابن ماجه است).

همچنین پیامبر ص فرمودند که: «مردى مى‌گفت: بخدا سوگند خداوند فلانى را نمى‌بخشد اما خداوند فرمود: کیست که از طرف من ادعا مى‌کند که فلانى را نمى‌بخشم، من او را بخشیدم ولى عمل ترا باطل کردم». (روایت از مسلم است).

همچنین در صحیح مسلم با روایت أبوهریرةس روایت شده که گفت: رسول اللهص فرمودند: «مردى دید که شاخ درختى بر سر راه پائین آمده گفت: باید این شاخه را دورکنم تا اینکه مسلمانان اذیت نشوند بخاطر این عملش داخل بهشت گردید» عبودیت خداوند مقتضى آن است که مؤمن همه اعضاء و جوارحش را به طاعت خدا و بجاى آورى اوامر او مشغول دارد مثلاً ترک شنیدن آنچه شنیدنش حرام است مانند سخنان أهل کفر و الحاد را براى خدا عبادت بداند، حفاظت چشم از محرمات خدا و استعمال آن در جاى حلال مانند تلاوت و مطالعه سالم را عبادت بداند، مشغول داشتن زبان را به ذکر خدا و دیگر سخنان نیکو همچون امر به معروف و نهى از منکر صلح جویى و غیره و حفاظت آن از سخنان بیهوده و دروغ و غیبت و استهزاء را عبادت بداند، کنترل بر دست و پا را عبادت بداند، هیچ چیزى را جز آنچه که در جهت خوشنودى خدا و طبق رضاى خدا باشد با دست نگیرد و جز در جهت عبادت و طاعت و خوشنودى خدا گام برندارد، مانند رفتن بسوى نماز هاى جماعت و جمعه وکسب حلال و دیگر موارد مشروع.

خداوند متعال مى‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ١٦٣﴾ [الأنعام: 162-163].

«بگو: (ای پیامبر) بى‌گمان نمازم و عبادتم و زندگانى‏ام و مرگم [همه‏] در راه خداوند، پروردگار جهانیان است. او شریکى ندارد و به این فرمان یافته‏ام و من نخستین [کس از] مسلمانانم».

جمعه: 21/12/1421هـ

خودكشی

الحمدلله مالك الملك ومصرف الأيام القائل ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ٨﴾ [الرعد: 8]. أحمده سبحانه وأشكره وأسأله العظمة والاعتبار، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له العزيز الغفار، والواحد القهار، وأشهد أن سيدنا ونبينا محمداً عبده ورسوله دعا إلى الله وأخذ بحجز العباد عن النار، وحذرهم ظلم النفس وقتلها والانتحار – صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم – ما تعاقب الليل والنهار وما تساقط ورق الأشجار.

امـا بعد:

شما و خویشتن را به تقوى سفارش مى‌کنم، زیرا که تقوى سبب نجات در دنیا و آخرت است، خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ١٠٢﴾ [آل عمران: 102]. «اى مؤمنان، چنانکه مى‌باید ازخدا بترسید و نمیرید مگر در حالیکه مسلمان باشید».

بندگان خدا! امروز جوامع غربى از بیمارى هاى جسمى و اجتماعى گوناگونى رنج مى‌برد، که در حقیقت از دستاوردهاى منفى تمدن مادى بشمار مى‌رود که با آن دست بگریبان است، خوردن شراب و سقوط در دام مخدرات نتیجۀ تلاش نافرجامى است که براى فرار از حقیقت تلخ و حصول سعادت و خوشبختى انجام مى‌گیرد، خودکشى آخرین راه حلى است که براى فرار از جهنم آن تمدن منحط و پیامدهاى سوءِ آن انتخاب مى‌گردد، توجه سریع بسوى مادیت و تک بُعدى، و از هم پاشیدگى روابط اجتماعى و خانوادگى ، احساس سردرگمى بوجود آورده است، پس از آنکه در مقابل یأس و نا امیدى تسلیم شدند اندیشۀ نجات از مشکلات زندگى مادّى آنان را وادار نمود که به خودکشى روى آورند، آمارهاى اعلان شده در این زمینه آشکارتر از آن است که احتیاج به توضیح داشته باشد.

البته از کافر بعید نیست که به خودکشى روى آورد، زیرا نه ایمانى دارد که به آن پناه ببرد، و نه خانواده‌اى که به آغوشش برگردد، و نه جامعه‌اى که محبتش او را سرگرم نگهدارد، آن‌ها در شرایطى پا به جامعه مى‌گذارند، که از عطوفت و سرپرستى خانواده محرومند.

پدیدۀ خودکشى که سراسر عالم را فرا گرفته، دلالت بر این دارد که با وجود پیشترفت‌هاى مادى بزرگ وگسترده تمدن امروز از تأمین ضروریات اساسى انسان عاجز مانده و شکست خورده است، بلکه او را سرگشته و حیران رها ساخته که نه براى زندگى‌اش هدفى مى‌شناسد و نه براى وجودش ارزش وآرمانى قائل است.

خودکشى پدیدۀ جدیدى نیست، امام بخارى/ در صحیحش از سهل بن سعد ساعدىس روایتى نقل مى‌کند که فرمود: «پیامبر ص به مردى که به شدت با مشرکین مى‌جنگید نگاه کردند و فرمودند: هر کس دوست دارد مردى از أهل دوزخ را ببیند به این نگاه کند، مردى او را دنبال کرد و همچنان ادامه داد تا اینکه آن شخص زخمى شد و براى آنکه زودتر بمیرد شمشیرش را برسینه گذاشت و رویش خوابید تا اینکه از پشتش بیرون آمد»، پیامبر ص فرمودند: «چه بسا یک بنده اعمالى انجام مى‌دهد که مردم او را بهشتى مى‌پندارند اما در واقع او دوزخى است، و چه بسا اعمالى انجام مى‌دهد که در چشم مردم دوزخى پنداشته مى‌شود در حال که وى بهشتى است براستى که ارزش و اعتبار اعمال به پایان کار بستگى دارد».

این درصدر اسلام اتفاق افتاده، که البته اتفاق کم سابقه‌اى است، اما هرگاه امروز چنین حوادثى در یک جامعه اسلامى تکرار شود باید آنرا جداً بعنوان یک زنگ خطر تلقى نمود و براى معالجه آن راهکارهاى مناسب در پیش گرفت.

این زندگى شناسى است که خداوند آفریدگار به ما عنایت فرموده، و نعمت ارزشمندى است که حفاظت و استفادۀ بهینه از آن بر ما واجب است، این پروردگار مهربان است که آنرا به ما بخشیده و هم اوست که زنده مى‌کند و مى‌میراند، و انسان هیچگونه نقشى در پدید آوردن نعمت زندگى ندارد و روح امانتى است در نزد وى، پس تجاوز برآن، جنایت بشمار آمده که سخترین گناه و عذاب را در آخرت بدنبال خواهد داشت، پیامبر ص فرمودند: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ». (حدیث از مسلم است بروایت أبوهریرة). یعنى: «هر چیز مسلمان بر مسلمان حرام است خونش و مالش، و آبرویش».

براى حفاظت از زندگى است که اسلام جنگ بین دو مسلمان را حرام کرده است، از أبو بکرة روایت است که فرمود: از رسول خدا ص شنیدم که مى‌فرمودند: «هرگاه دوتا مسلمان علیه یکدیگر شمشیر بکشند قاتل و مقتول هردو در دوزخند، گفتم: اى رسول خدا، قاتل که معلوم است مقتول چرا؟ فرمودند: چونکه او نیز در پى کشتن حریفش بود». (بخارى و مسلم ).

از آنجاى که حفاظت زندگى واجب است، شریعت به مسلمان دستور داده که از غذاء و دارو استفاده کند تا اینکه زندگى‌اش محفوظ بماند، بلکه اگر از غذاء و دارو استفاده نکند و تلف گردد گویا خودش را قصداً هلاک کرده که قابل مؤاخذه است تا جایى که اگر گرسنگى فشار بیاورد و زندگى‌اش را تهدید کند اسلام عزیز براى نجات جان او حتى خوردن محرمات از قبیل گوشت مرده و خنـزیر و شراب را نیز مباح کرده است بلکه در چنین وضعیتى خوردن محرمات واجب است چنانکه براى سلامت مریض خوردن روزه فرض جایز است، و چنانکه براى مریض و ناتوان خواندن نماز در حالت نشسته و حتى درازکشیده مجاز است، همۀ این‌ها فقط بخاطر این است که زندگى انسان محفوظ بماند و سلامتش بخطر نیفتد، انسان زندگى را با توان و بازوى خودش کسب نکرده بلکه خداوند نعمت زندگى را به او بخشیده، و اختیار سلب این نعمت را جز مالک آن که آفریدگار مرگ و زندگى است هیچ کس ندارد، چناکه مى‌فرماید: ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ٢٣﴾ [الحجر: 23].

ترجمه: «و به یقین ما زنده مى‏کنیم و مى‏میرانیم و ما میراثبریم».

هر چند که بیمارى دردناک انسان شدت پیدا کند، یا فقر و تنگدستى او را به زانو در آورد، یا نا امیدى اعصابش را درهم بکوبد در هر صورت نباید شکست را بپذیرد و دست به خودکشى بزند، که اگر چنین جنایتى مرتکب شود دوزخى خواهد بود ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا٣٠﴾ [النساء:30]. ترجمه: «و خویشتن را مکشید، که خداوند [نسبت‏] به شما مهربان است. و هر کس چنین کند از روی دشمنی و ستمگری پس او را به زودى در آتش دوزخ در آوریم و این کار برای خدا آسانست».

«عمرو بن عاصس هنگامى که در غزوه ذات السلاسل جنب شد و از غسل کردن با آب سرد بخاطر ترس از جانش امتناع ورزید به همین آیه استدلال نمود و پیامبرص جز خنده چیزى نفرمودند و استدلالش را با سکوت پذیرفتند». (روایت از ابوداود است).

از أبو هریرةس روایت شده که رسول الله ص فرمودند: «کسى که خودش را خفه مى‌کند گویا در داخل دوزخ خفه مى‌کند وکسى که خودش را با نیزه مى‌کشد گویا در داخل دوزخ با نیزه کشته است». (صحیح بخارى).

از حسن بصرى/ روایت شده که فرمود: جندب ابن عبدالله در این مسجد حدیثى برایمان روایت کرده که تا کنون فراموش نکرده‌ایم و ممکن نیست که جندب بر پیامبرص دروغ بسته باشد گفت که: رسول الله ص فرمودند: «در میان امت‌های گذشته مردى بود که زخمى شده بود بی‌صبرى کرد و با چاقو دستش را رگ زد و آنقدر خونریزى کرد تاکه مرد، خداوند فرمود: بندۀ من پیش از اینکه من جانش را بگیرم پیش دستى کرد و خودش را کشت، بهشت را بر او حرام کردم». (صحیح بخارى).

خودکشى به هیچ عنوان قابل توجیه نیست هر چند که انسان قلبش مملو از غم و اندوه بوده و روحیه‌اش شکست خورده باشد، و هر چند که حوادث زمانه او را خورد کرده و مشکلات زندگى از پایــش در آورده باشد بهر حال آنچه که به او پناه برده خطر ناکتر از چیزى است که از او فرار کرده و آنچه که از دست داده چندین برابر آن چیزی است که بدست آورده است.

همه قبول داریم که غم‌هاى زندگى بسیارند، و ناراحتی‌ها بى وقفه سرازیر مى‌شوند و دردها یکى پى دیگرى سر مى‌رسد و نیز می‌دانیم که انسان‌ها در این جهان در همه ابعاد زندگى از یکدیگر متفاوتند، در بیمارى و تندرستى، داراى و تنگدستى، عزت و ذلت، سعادت و شقاوت و غیره، اما همۀ این‌ها بهانه نمى‌شود که انسان بر زندگى خشم گیرد و با کشتن خویش زندگی‌اش را نابود کند.

اگر این استدلال را بپذیریم بنابراین دنیا از سکنه خالى شده، و سنت خدا در زندگى دگرگون مى‌گردد در حالى که سنت خدا هرگز قابل تغییر و تبدیل نیست، خودکشى کننده گمان مى‌برد که بدینوسیله از مشکلات رهایى خواهد یافت در حالى که این فریبى بیش نیست، حقیقت این است که او با این کار، خودش را به بحران بزرگ ترى مى‌سپارد که با دردهاى نزع روح و سکرات مرگ آغاز گردیده و با انواع مختلفى از عذاب و عقوبت که خداوند براى مرتکب چنین جنایتى در سراى آخرت آماده کرده است ادامه مى‌یابد.

راستى‌کسى که به خودکشى روى مى‌آورد چه منفعتى کسب مى‌کند؟ جز اینکه خودش را نا بود کرده و با خوردن زهر، یا سوزاندن، یا بدار آویختن، یا پرت کردن و یا به هر وسیله دیگرى به این امید مرگ را انتخاب کرده که بعد از این دیگر مشکلات وجود نداشته باشد، در حالیکه خداوند بنابر مقتضاى عدالت خویش عکس اراده‌اش با وى عمل کرده است و پاداشى از جنس عملش براى او در نظر گرفته است که مسلماً این عذاب سخت‌تر و مدت آن طولانى‌تر خواهد بود.

کسى‌که ایمانش ضعیف بوده و در عزم و اراده‌اش ورشکسته باشد چنانچه درجایى نا مؤفق بماند، یا دردى ببیند، یا در یک کارتجارى شکست بخورد، یا به واقعیت تلخى دچارگردد، یا در خانواده مشکلاتى برایش پیش بیاید، نمى‌تواند آنرا تحمل کند, دنیا در جلو چشمش تیره و تار گردیده و زندگى به عذاب تلخ مبدل مى‌شود، بنا برین شعلۀ امید در دلش خاموش مى‌گردد، و براى نجات از این عذابى است که دست به خودکشى مى‌زند.

آزمایش در این زندگى سنت خداوند است، و بنا بر حکمتى که خویش مى‌داند انسان را به شیوه‌هاى گوناگونى مى‌آزماید، یکى را بیمار مى‌کند دیگرى را تندرست، یکى را غنا مى‌بخشد و دیگرى را تنگدستى، و همچنین مرگ دوستان و عزیزان و کمبود ما یحتاج زندگى و آفات گوناگون از دیگر شیوه‌هاى آزمایش خداوندى است چنانکه مى‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ١٥٥ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ١٥٦ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ١٥٧﴾ [البقرة:155-157]. ترجمه: «و قطعاً شما را ببرخى از (امور همچون) ترس و گرسنگى و زیان مالى و جانى و کمبود میوه‌ها آزمایش مى‌کنیم، و مژده بده بردباران را، کسانى که هنگامى که بلائى بدانان مى‌رسد مى‌گویند: ما از آن خدائیم و بسوى او باز مى‌گردیم، آن گروهند مخصوص به درود و الطاف الهى و رحمت خاص خداوند و آن‌ها (به حقیقت) بسوى خدا هدایت یا فتگانند». این سنت دیرینه خداوند است که بندگانش را یکسان نیافریده، و در روزى و امکانات اعم از مال و منصب و وجهۀ اجتماعى میان آنان تفاوت گذاشته است ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾ [الأنعام: 165]. «و خداوند ذاتى است که شمارا در زمین جانشین قرار داده و بعضى از شما را بر بعضى دیگر با درجات گوناگونى برترى بخشیده است».

اگر در کتاب خدا و سنت پیامبرص و سیرت مؤمنین دقت کنید مى‌بینید بسیار بوده‌اند آنانیکه به اشکال مختلف مورد سخترین آزمایشات الهى قرار گرفته‌اند که کوه‌ها را مى‌لرزاند، اما چونکه آنان به صبر و استقامت و ایمان به تقدیر خداوندى مسلح بودند سرخرو شدند. بهر حال سختى و مصیبت زائل مى‌شود و وضعیت تغییر مى‌کند، از کجا معلوم، شاید مصیبت و آزمایش براى رفع مشکلى، یا بخشیدن گناهى، و یا بلند کردن منزلتى آمده باشد، پس اگر انسان با رضایت آنرا تحمل کند به هدف رسیده است. چنانکه رسول اللهص مى‌فرمایند: «هیچ خستگى و دشوارى و غم و اندوه و اذیتى به مسلمان نمى‌رسد حتى خارى که به پایش مى‌خلد مگر اینکه خداوند بوسیله آن گناهانش را مى‌پوشاند». (صحیح بخارى بروایت أبو سعید خدرى و أبو هریرةب).

حالا که انسان بهر حال مورد آزمایش پروردگار قرار مى‌گیرد پس چرا قلبش قضاء و قدر الهى را نپذیرد و روحش در هنگام سختى و مصیبت آرام نباشد، و صد در صد تسلیم خدا نگردد، فقط آدم‌هاى بى‌صبر هستند که دل‌هایشان در چنین شرایطى بجاى تسلیم و رضایت از خشم و غضب بجوش مى‌آید.

بعضى مردم با جوش و ناراحتى دائم، خودشان براى خود مصیبت مى‌آفرینند چونکه این‌ها از داخل خودشان را مى‌خورند که چگونه من فقیر زندگى کنم درحالى که دیگران سرمایه دارند؟! چگونه من مریض مى‌شوم و دیگران سالمند؟! به شکلى که در واقع خداوند را در عدالتش متهم مى‌کند، و گویا مى‌پندارد که خداوند دارد ظلم مى‌کند و (نعوذ بالله) دارد به مالک و داناى حقیقى اعتراض مى‌کند، او بدینوسیله دین را که در قلبش حاکم بود از دست مى‌دهد و نا امیدى برزندگى‌اش چیره مى‌شود و چه بسا که وسوسه‌ها او را به عواقب وخیمى سوق مى‌دهند، خداوند مى‌فرماید: ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾ [الأنبیاء: 23]. ترجمه: «خداوند درباره آنچه مى‌کند سوال نمى‌شود». و مى‌فرماید: ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ٣٢﴾ [الزخرف:32]. ترجمه: «ما هستیم که روزى‌شان را در زندگى دنیا بین‌شان تقسیم کردیم و بعضى را بر بعضى دیگر با درجاتى برترى دادیم».

همۀ ما مى‌گوئیم که به قضاء و قدر ایمان داریم، اما هرگاه مشکلى پیش بیاید بى‌صبرى و خشم و فغان عجیبى از خود نشان مى‌دهیم زیرا ایمان بقضاء و قدر هنوز بعنوان یک عقیده راسخ جایش را در دل‌ها نیافته، و یا اینکه این عقیده بر مفاهیم نا درستى استوار گردیده است. اگر جوامع اسلامى ما تربیت سالم و پخته‌اى بیابند چرا یک مسلمان سعادت اخروى‌اش را براى همیشه، با خود کشى از دست بدهد، و چقدر جاى تأسف است که این بیچاره با از دست دادن آخرت سهم خودش از زندگى دنیا را نیز بدست نمیاورد.

چرا این انسان مظلوم از زندگى ارزشمندش روى مى‌گرداند و از آن نفرت مى‌کند؟ و چگونه است که در آخرین ساعات زندگى، دینش را به خطر مى‌اندازد؟ اگر دلش با نور ایمان پر مى‌شد، و خانه و مدرسه و دانشگاه و مسجد پایه‌ها و ارزش‌هاى دین را در قلب او راسخ مى‌کردند هرگز در آخرین لحظات زندگى دینش را بخطر نمى‌انداخت، و اگر ارزش و اهمیت صبر در هنگام آزمایش، و مقاومت در مقابل مشکلات به او آموخته مى‌شد، هرگز کار به این رسوایى نمى‌کشید.

اگر ایمان به خدا، نتواند انسان را در هنگام سختى و گناه کنترل کند و به او اطمینان خاطر ببخشد این ایمان نیست بلکه یک ادعاى خشک و خالى است که از نوک زبان و پرده خیال فراتر نرفته است ایمان به قضاءِ و قدر اعم از خیر و شر آن، دیدگاه انسان را نسبت به غم‌هاى دنیا و مشکلات آن عوض مى‌کند و به همه چیز ارزش و معنى مى‌بخشد که در آن صورت تلخى نیز شیرین است، اینجاست که انسان فقر را زهد، بیمارى را جهاد، شکست را وسیله‌اى براى صبر، و اندوه را روزنه‌اى بسوى امید مى‌شمارد. با چنین دیدگاهى است که همه درد‌ها و ناراحتى‌ها تغییر شکل مى‌دهند و به نوعى موفقیت، و غلبه بر نفس و شهوات نفسانى مبّدل مى‌گردند، رسول گرامى مانص مى‌فرمایند: «شأن مؤمن تعجب آور است مؤمن همه شئونش خیر است، این امتیاز فقط براى مؤمن است، اگر به خوشحالى دست یابد شکر مى‌کند که این برایش خیر است، و اگر به نا راحتى بر بخورد صبر مى‌کند که این نیز برایش خیر است». (صحیح مسلم با روایت صهیب ).

بخاطر آنکه اثرات مصیبت‌ها و مشکلات بر انسان سنگینى نکند و از بى‌صبرى و فغان و ناله بدر آید کافى است که دیگر کسانى را که مانند او دچار مشکلات هستند در نظر بگیرد، بهر سوکه مى‌نگرید آیا جز مریض و داغدیده و ناله کننده کس دیگرى مى‌بینید؟ چقدر مصیبت وجود دارد؟ و چقدر زیادند کسانى که جز صبر، حتى ناله‌اى از آنان شنیده نمى‌شود، چقدر زیادند بیمارانى که سالیان دراز بر بستر خوابیده‌اند و درد مى‌کشند و پهلو عوض مى‌کنند؟ و چقدر زیادند آنان که مشکل دارند و مقروضند و ضربه دیده‌اند؟.

حتى پیامبران‡ آزمایش شدند، بلکه آنان بیش از بقیه مردم دچار مشکل و سختى گردیدند، یوسف÷ زندانى گردید، ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ [یوسف: 33]. ترجمه: «گفت: (یوسف) پرودگارا! زندان بهتر است براى من از آنچه که مرا بسوى آن فرا مى‌خوانند». ﴿فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ٤٢﴾ [یوسف: 42]. ترجمه: «و درنگ کرد در زندان چندین سال».

آنان از خانه‌هایشان اخراج شدند، چنانکه پیامبرمان حضرت محمدص از مکه به مدینه هجرت کردند، و مهمتر از آن در غزوه احد مشرکین جسم شریفشان را خون آلود کردند و دندان مبارکشان را شهید نمودند همچنین خداوند، پیامبرش حضرت أیوب÷ را با مرض بسیار سختى آزمایش نمود که ایشان فقط صبر کرد، از پیامبرمانص ثابت شده که ایشان فرمودند: حضرت ایوب هیجده سال بیمار بود تا جایى که جز دوتا برادر، همه کس خود را از ایشان دور مى‌گرفت، باز آنچه که به مصیبت ایشان افزود این بود که با وجود که مال و عیال بسیار داشت همه را از دست داد ﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ٨٣ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ٨٤﴾ [الأنبیاء: 83-84]. ترجمه: «و (یادکن اى رسول حال) ایوب را وقتى که دعا کرد که اى پررودگار! مرا بیمارى و رنج سخت رسیده و تو از همه مهربانان عالم مهربان ترى، پس [دعایش‏] را اجابت کردیم و رنجى را که در خود داشت دور ساختیم و خانواده‏اش و [نیز] مانند آنان را با آنان به رحمتى از جانب خویش و به جهت پندى براى عبادتگزاران به او بخشیدیم».

پس اى مسلمان! هرگاه دچار ترس و نگرانى و پریشان گردیدى بلا فاصله خدا را یادکن و به نماز روى آور تا که روحت را شاد و قلبت را مطمئن گرداند، پیامبرص هرگاه مشکلى برایشان پیش مى‌آمد به نماز روى مى‌آوردند، و مى‌فرمودند: «يَا بِلالُ، أَقِمِ الصَّلاةَ، وَأَرِحْنَا بِهَا». ترجمه: «بلال! نماز را اقامة کن تا که ما را بوسیله آن آرامش بخشى». (سنن ابوداود). اگر مال اندکى داشتى و در آمدت کم بود اما دینت محکم بود بگو: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ١٧٣﴾ [آل عمران: 173]. یعنى: «خدا ما را کافى است و او بهترین کار ساز است».

از یک سو تنها زیستن و در خود فرو رفتن، و در مقابل نیرنگ هاى شیطان تسلیم شدن، و خود را به امواج ناراحتی‌ها و جوش و غم‌ها سپردن، و از سوى دیگر از رفقاى صالح و خیر خواه دور بودن بستر بسیار مؤفقى براى خود کشى است. اما مزّین شدن به حلیه صبر، شیوه قهرمانانى است که همۀ سختى‌ها و ناملایمات را باسینه‌اى گشاده، و اراده‌اى محکم و وجدانى آزاده و شکست ناپذیر متقبل مى‌شودند، پس هر چند که مصیبت‌ها انباشته شده و درهم بپیچند و راه‌ها فرارویت تاریک بنماید صبر کن که پیروزى در پى صبر خواهد آمد، و بدان که هرگرفتارى آسودگى و هر سختى آسانى بدنبال دارد.

شکى نیست که همۀ مسئولیت خودکشى کننده بدوش خود او است که چنین جنایت وحشیانه و عمل زشتى را انجام داده است، اما جامعه نیز بخشى از مسئولیت را باید بپذیرد، چونکه اگر این شخص قلب مشفق و سینه گشاده‌اى مى‌یافت، یا کسى که او را در بغل مى‌گرفت و در بارۀ دردها و ناراحتی‌هایش با او درد دل مى‌کرد اگر خیر خواهى را مى‌یافت که با تقدیم نصیحتى به او راه را برویش روشن مى‌نمود، اگر عالمى یا استادى یا طلبه‌اى مى‌یافت که اشکالاتش را دور کند و او را مطمئن گرداند، اگر همسایه‌اى مى‌داشت که ازحالش مى‌پرسید و خویشاوند دلسوزى که به او پناه مى‌برد و برادرى که با او مهربان مى‌بود اگر جامعه آگاهى مى‌داشت همه که از حال همدیگر خبر مى‌داشتند و به داد یکدیگر مى‌رسیدند اگر در چنین جوى زندگى مى‌کرد دیگر مشکلى بنام خودکشى وجود نداشت و لزومى نبود که چنین موضوعى مطرح گردد.

بارك الله لى ولكم في القرآن العظيم...

الشيخ عبدالمحسن القاسم

ابوبكر صديقس

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل الله فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وسلم تسليماً كثيراً.

أما بعد:

اى بندگان خدا! از خدا بترسید و تقوى پیشه کنید، زیرا که تقوى سعادت دنیا و توشه آخرت است.

اى مسلمانان! ملت‌ها همواره به شخصیت‌ها و رهبران الگوى‌شان افتخار می‌کنند و به سیرت و کردار‌شان اُنس مى‌گیرند و از آنان پیروى مى‌کنند، تا اینکه از جمع آنان بشمار آیند.

رسول گرامی اسلامص مى‌فرمایند: «اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ» «انسان با کسى است که او را دوست مى‌دارد». (روایت از صحیح مسلم است).

هیچ مسلمانى نیست که احسان صحابۀ جانباز پیامبر بر دوش او سنگینى نکند، تمام فضائلى که مسلمانان به آن افتخار مى‌کنند اعم از ایمان و عبادت و دانش و سعادت، همه از برکت جانفشانی‌هاى صحابه است. دین را تبلیغ کردند و براى دفاع از آن در راه خدا جهاد نمودند، براستى که آنان درهمۀ زمینه‌ها اعم از عقل و علم و دین و دانش و فقه،کاملترین افراد این امت بودند.

حضرت عبدالله بن مسعودس می‌فرماید: «اگر قرار است کسى از کسى پیروى کند، باید از کسانى پیروى نمود که اینک از دنیا رفته‌اند، زیرا که زنده از فتنه در امان نیست، آن‌ها اصحاب محمدص هستند که به خدا سوگند بهترین افراد این امت بودند، قلب‌هایشان از همه پاکتر و علم‌شان از همه عمیقتر و تکلفشان از همه کمتر بود، آنان گروهی بودند که خداوند براى صحبت پیامبر و اقامت دینش برگزیده بود».

امام شافعى/ می‌فرمایند: آن‌ها در هر فقهى و علمى و دینى و هدایتى و بلکه در هر سبـبى که بوسلیۀ آن مى‌توان علم و هدایت کسب نمود از ما جلو بودند رأى آنان در بارۀ ما بهتر از رأى خودمان دربارۀ خویشتن است.

خداوند همواره از صحابه ستایش نموده و به ما خبر داده است که او از آنان خشنود گردیده و برایشان بهشت جاویدانى مهیا کرده است.

در سوره توبه می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: 100].

ترجمه: «آنانکه در صدر اسلام سبقت بایمان گرفتند از مهاجرین و انصار وآنانکه بطاعت خدا پیروى آنان کردند از سایر امت (تا روز قیامت) خدا از آن‌ها خشنود است و آن‌ها از خدا، و خدا براى همۀ آن‌ها بهشتى که از زیر درختناش نهرها جاریست مهیا ساخته که در آن بهشت تا ابد متنعم باشند و این به حقیقت سعادت بزرگ است».

هر یک از آنان تلاش جبران ناپذیر و کردار بى نظیرى در جهت خدمت به اسلام داشته و کارنامه فراموش نشدنى‌اى از خود بیادگار گذاشته است، با ورق زدن دفتر شیرین خاطرات آنان دل‌ها زنده میشود و همتها به جهش درمى‌آید، و با پیروى از آنان سعادت به استقبال مى‌شتابد، و با شناختن سیرت و مناقب درخشانشان مى‌توان خصال نیکو و کردار زَرّینشان را مشعل راه و رهبر و مقتدا برگزید.

امام ابن الجوزى/ می‌فرماید: **«**سلف همچنانکه به فرزندان‌شان سوره‌اى از قرآن مى‌آموختند، محبت ابوبکر وعمرب را نیز مى‌آموختند**»**.

کامل‌ترین و بهترین صحابه که بیش از همۀ اصحاب به کارهاى خیر سبقت مى‌جسته ابوبکر صدیقس بوده است اسم کامل ایشان، عبدالله بن عثمان بن عامر قریشى است، در میان قریش بسیار محترم و محبوب بود. و همه با وی الفت و محبت داشتند، ایشان در تاریخ و علم انساب عرب مهارت فوق العاده‌اى داشتند مردم بدلیل عقل و دانش و اخلاق کم نظیرشان با ایشان الفت مى‌جستند.

هنگامى که اسلام ظهور کرد صدیق اولین کسى بود که با اشتیاق بى‌ما نندى به دامان اسلام شتافت و صادقانه رسول اللهص را تصدیق نمود و براین صداقت پایدار ماند و هرگز در هیچ مقطع و برهه‌اى حتى دچار کسالت هم نگردید، همه مسلمین در اطلاق لقب صدیق بر وى اجماع دارند.

رسول گرامى اسلامص می‌فرمایند: «من گفتم: اى مردم براى شما پیامبر فرستاده شده‌ام، گفتید: دروغ مى‌گوئى ابوبکر صدیق بود که گفت راست مى‌گویى». (روایت از صحیح بخارى است).

او به اسلام دعوت شد و بدون تردد آنرا به آغوش کشید، بنابراین اولین مردى بود که به اسلام گروید. ابوبکر صدیقس کارنامه درخشان و خاطرات تابناکى بجاى گذاشته است. آن بزرگ مرد فرزانه از قدر و منزلت وصف ناپذیرى برخوردار بود، ایشان اولین خلیفه شد و اولین شخصیت از عشرۀ مبشره بود، عاشقانه از اسلام دفاع کرد و پیامبر را یارى نمود. شدت حیاء، کثرت تقوى، اخلاق والا، شفقت و برادرى، و سخاوت و قاطعیت از صفات عمدۀ صدیق بود. ایشان به دلیل فطرت سالم و عقل کاملى که داشت در تمام زندگیش بت نپرستید و شراب نخورد، بلکه بشدت از این گونه نار سای‌یها نفرت و انزجار داشت. در تمام زندگى دروغى از ایشان شنیده نشد، بلکه ایشان به تمام معنى یک صدیق و راستگو بود.

صدیق اولین کسى بود که دعوت به اسلام را آغاز نمود و در همان اولین لحظات پنچ نفر از عشرۀ مبشره بدست ایشان مسلمان شدند. حضرت عثمان، و طلحه، و سعد، و زبیر، و عبد الرحمن بن عوف، که خدا از همه‌شان راضى باد، بعد از پیامبرص ایشان اولین کسى بود که مورد اذیت و آزار قرار گرفت و مجبور شد از مکه به حبشه هجرت نماید. بدترین شکنجه‌ها را تحمل نمود ایشان در رأس همۀ کسانى قرار داشت که افتخار صحبت پیامبر را داشتند. از لحظه‌اى که پیامبرص مبعوث شدند تا هنگام وفات، ایشان همواره در رکاب آنحضرت بود صحبت و رفاقت کاملى که ایشان با پیامبر داشت، هیچ کسى دراین افتخار شریک نبود. وى همواره مونس و غمخوار پیامبرص بود.

ایشان تنها کسى بود که در سفر هجرت و در غار ثور پیامبر را یارى و همراهى نمود، در جنگ بدر ایشان تنها کسى بود که با پیامبر در خیمه‌شان حضور داشت، مال پربرکتى داشت، تجارت مى‌کرد و از آن در راه خدا انفاق مى‌نمود، بلکه انفاق ایشان بیشتر از بقیه مورد استفاده و ستایش پیامبرص قرار گرفت لذا فرمودند: «مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ كَمَالِ أَبِي بَكرٍ» «هیچ مالى به اندازۀ مال ابوبکر به کار من نیامد».

ایشان از هر کس دیگرى از آسایش طلبى دورتر بود و آنچه از کفافش زیادتر مى‌بود، در راه خدا خرج مى‌کرد، روزى رسید که او تمام مالش را فداى اسلام کرد، عمر فاروقس می‌فرماید: «رسول خداص به ما دستور دادند که در راه خدا انفاق کنیم، پیامبر از من پرسیدند: عمر براى خانواده ات چه گذاشتى؟ گفتم: نصف مالم را، از ابوبکر پرسیدند، براى خانواده‌ات چه گذاشته‌اى؟ گفت: خدا و رسولش را، عمر گفت: در هیچ میدانی نتوانستم از ابوبکر سبقت جویم». (روایت از ابو داود است).

ابوبکر صدیق داراى نفس شریف و روح پاکى بود، هرگز از مخلوقى مال نطلبید و حاجت دنیایش را از کسى نخواست، حتى اگر شلاق از دستش می‌افتاد به کسى نمى‌گفت: شلاقم را بده.

مى‌فرمود: «إِنَّ خَلِيلِي أَمَرَنِيْ أَنْ لاَّ أَسْأَلَ النَّاسَ شَيْئاً» «خلیلم به من دستور داده که از انسان‌ها چیزى نطلبم». (روایت از امام احمد است).

ایمان صدیق از همۀ افراد امت سنگینتر بود، و هیچ کس نمی‌تواند با ایمان و یقینى که ایشان در دل داشت رقابت کند، حتى اگر ایمان تمامى امت را وزن کنند بجز رسولص ایمان ابوبکر از ایمان همه امت سنگین ترخواهد بود.

وى عالم‌ترین صحابه و ذکى‌ترین آن‌ها بود، ایشان در حضور پیامبرص فتوا مى‌داد و قضاوت مى‌کرد و پیامبر تأییدش مى‌نمود، و این منزلت را کس دیگرى نداشت.

صحابه این مقام شامخ او را مى‌شناختند، ابو سعید خدرىس مى‌فرماید: ابوبکر عالم‌ترین ما بود.

در زمان خلافت ایشان هیچ مسأله‌اى نبود که امت درباره آن اختلاف کنند، مگر اینکه ایشان آنرا حل کرد، فاجعۀ وفات پیامبرص را به امت تفهیم نمود و آنان را بر ایمان ثابت داشت. جاى دفن پیامبر را تعیین کرد، مسأله میراث پیامبر را حل نمود، نماز که ستون دین بشمار مى‌آید پیامبرص او را بجاى خودشان امام تعیین نمودند. اولین کاروان حجّى که از مدینه عازم گردید، پیامبر ایشان را در آن، امیرحجّ تعیین کردند.

شیخ الإسلام مى‌فرماید: «علم مناسک حجّ در عبادات از همه علوم دقیقتر است و هیچ بابى در عبادات مشکل‌تر از مسائل حجّ نیست، اگر پیامبر ص به علم وافر صدیق اطمینان نمى‌داشتند هرگز اورا تعیین نمى‌کردند».

همچنین می‌فرماید: «هیچ مسأله‌اى از صدیق ثابت نشده که مخالف با نص بوده باشد و یا اینکه ایشان در مسأله شرعى اشتباه کرده باشد، حتى در بعضى مسائلى که بعد از وفات صدیق با ایشان اختلاف شده قول راجح قول صدیق است».

در تمام زندگى جز براى حج یا عمره یا جهاد از مدینه بیرون نرفته است، زاهدترین صحابه در زندگى بود، هر چه مال جمع مى‌کرد در راه خدا مى‌داد، دختر‌شان عایشه صدیقهل مى‌فرماید: «هنگامى که پدرم فوت کرد هیچ گونه مالى از خود بجاى نگذاشت».

ایشان پس از وفات پیامبرص نقش امین و حافظ قرآن را درمیان امت بدوش داشت. شجاع‌ترین شخصیت این امت بعد از رسول خداص بود.

شیخ الإسلام مى‌فرماید : «ابوبکر ازهمۀ صحابه شجاع‌تر بود، هیچ کسى درین میدان با او برابرى نمى‌کند» هرگز از او ثابت نشده که در جنگ از دشمن ترسیده باشد، ابوبکر صدیق همیشه ترجیح مى‌داد خودش را براى پیامبر ص بعنوان سپر استعمال کند و از ایشان حفاظت نماید، در بدر تنها با پیامبر در خیمه بود، در أحد و حنین ثابت قدم بود و از پیامبر دور نشد.

خود ایشان مى‌فرماید: «بعد از شب غار دیگر هرگز ترس به دلم راه نیافت، زیرا پیامبر ص هنگامى که نگرانى مرا درباره خودشان احساس کردند فرمودند: ابوبکر! نگران نباش که خداوند به عهده گرفته است این دعوت را پیروز گرداند».

درآن دهشت و بهت زدگى همگانى که با وفات پیامبرص بر همه خیمه گسترانیده بود، با قلبى ثابت و استوار و همتى والا چنان کلمات مؤثرى بر زبان راند که چشمان تاریک همه را روشنائى بخشید.

فرمود: «مَن كانَ يَعْبُدُ مُحَمَّداً فَإنَّ مُحَمَّداً قَد مَاتَ وَمَنْ كَانَ يَعبدالله فَإِنَّ اللهَ حَيٌّ لاَ يَمُوتُ». «هر کسى که محمد را مى‌پرستید اکنون محمد از دنیا رفته است، و کسى که خدا را مى‌پرستد خداوند زنده است و هرگز نمى‌میرد».

حضرت انسس مى‌فرماید: «هنگامی که ابوبکر صدیق شروع به سخنرانى کردند ما همه مانند روباه بودیم آنقدر تشویقمان کردند که مثل شیر شدیم».

وى پس از رسول خدا ص با عدالت و حمکت و قاطعیت بى‌نظیرى امت را رهبرى نمود، اسلام را برپاى داشت و مردم را با آنهمه مخالفین بسیارى که اعم از مرتدین و غیره وجود داشت از درى که بیرون رفته بودند، باز گرداند، رأى ایشان از همه صحابه استوارتر و عقلشان کاملتر بود، پیامبر ص هنگامیکه از یارانشان مشورت می‌گرفتند ابوبکر اولین کسى بود که در مجلس شروع به سخن گفتن مى‌کرد.

در مسائل مهم و پیچیده رأى ایشان مورد عمل قرار میگرفت، اگر کسى با ایشان اختلاف رأى می‌کرد، پیامبر رأى ایشان را برمى‌گزیدند، چنانکه در مورد اسیران بدر و صلح حدیبیه اتفاق افتاد، عمر فاروقس نیز در عصر نبوت به دلیل عقل کامل و رأى محکمى که صدیق داشت به ایشان رجوع مى‌کرد. درتمام صحابه شخصى که پدر و مادر و فرزندان و نوادگانش همه مسلمان شده و پیامبر را در یافته باشند جز صدیق کس دیگرى وجود ندارد.

شیخ الإسلام مى‌فرماید: «این خانواده مؤمنى است که در آن یک مشرک و منافق هم وجود ندارد و این فقط ویژگى خانواده صدیقى است،گفته مى‌شود: بعضى خانه‌ها، خانۀ ایماننند و بعضى خانه نفاق، خانه صدیق خانه ایمان است». از همین خانۀ ایمان بودکه ام المؤمنین عایشه صدیقهل دختر صدیق بوجود آمد و بدست پدر تربیت یا فت و رشد نمود.

صدیق همیشه روزه دار و شب زنده دار و مجاهد بود و در انفاق دست بازى داشت، هنگامیکه قرآن مى‌خواند اشکش را نمى‌توانست کنترل کند و از شدت گریه مردم نمى‌توانستند قرائتش را گوش کنند، به هر کار نیکى سبقت مى‌جست، در یک روز هم روزه مى‌داشت، هم درجنازه شرکت مى‌کرد هم مریضى را عیادت مى‌نمود و هم مسکینى را غذاء مى‌خوراند، و این صفات در هر مسلمانى که جمع شود وارد بهشت مى‌گردد.

ابوبکر فصیح‌ترین و سخنورترین مردم زمانش بود، وى گاهى در حضور وگاهى در غیاب پیامبرص بجاى ایشان خطبه ایراد مى‌فرمود و با هیئت‌هائى که براى ملا قات پیامبر ص مى‌آمدند پیش از ملاقات حضرتش با آنان مى‌نشست و زمینه را فراهم مى‌کرد، وى هرگز پیامبر را نرنجانید و حضرتش با وى بسیار محبت فوق العاده و جانى داشتند.

حضرت عمرو بن عاصس می‌فرماید: «از رسول الله ص پرسیدم چه کسى را بیشتر دوست دارید؟ فرمودند: عایشه را، گفتم: ازمردان چه کسى را؟ فرمودند: پدرش را، گفتم: بعد از وى؟ فرمودند: عمر را». (روایت از بخارى است).

«پیامبر اکرم ص هر صبح و شب او را در خانه‌اش ملا قات مى‌کردند و باوى أنس مى‌گرفتند و مى‌فرمودند: ابوبکر برادر من است».

حضرت عایشهل مى‌فرمایند: «از زمانى که به یاد مى‌آورم پدر و مادرم مسلمان بودند درتمام آن سال‌ها هیچ روزى نبوده است که رسول خدا هر صبح و شام به خانه ما نیایند». پیامبر با وى از اسلام و مصالح مسلمین سخن مى‌گفتند و یا به مسائلى دینى میپرداختند.

و هان‌اى مسلمانان! آیا نباید کسى را دوست بداریم که پیامبر او را دوست داشته‌اند. رسول خداص مى‌فرمایند: «نِعمَ الرَّجُلُ أَبُوبَكر». «چقدر مرد شایسته‌اى است ابوبکر». (روایت از ترمذى است).

پیامبر با وى مشفق و مهربان بودند، هنگامى‌که در غار نگرانى او را دیدند، فرمودند: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40]. «غمگین مباش که خدا باما است».

پیامبر گرامى‌مان ص با دختر صدیق ازدواج کردند کسى که محبوب‌ترین همسر رسول خدا بود، و حضرتش در حجره و در آغوش وى جان سپردند.

ابوبکر باعث خیر و برکت براى این امت بود. و رسول الله ص او را در حلم و برد بارى به پیامبرانى همچون ابراهیم و عیسىإ تشبیه کردند. (روایت ازمسلم است).

ایشان با جان و مالش درکنار رسول خدا بود و تمامى مالش را بخاطر نصرت اسلام فداى رسول الله نمود، تا جائى که حضرتش فرمودند: «هیچ کسى نبوده که برما احسانى بکند و ما احسانش را جبران نکرده باشیم مگر ابوبکر که احسانش را خداوند در روز قیامت جبران خواهدکرد». (روایت از ترمذى است).

لذا پیامبر فرمودند: «ابوبکر بهشتى است» بلکه اولین کسى خواهد بود که بعد از پیامبر وارد بهشت مى‌گردد. چنانکه فرمودند: «ابوبکر تو دیگر اولین کسى خواهى بود که از امت من وارد بهشت مى‌گردى». (روایت از ابو داود است).

بلکه در بهشت از درهاى مختلف نماز و روزه و جهاد و صدقه دعوت خواهد شد، صحابهش ایشان را دوست داشتند و به او با دیده تقدیر و احترام مى‌نگریستند.

حضرت عمر فرمود: «والله لَلَيلَةٌ مِن أَبِي بَكر خَيرٌ مِن عُمَرَ وَآلِ عُمَرَ» «بخدا سوگند یک شب و یک روز ابوبکر از عمر و خاندان عمر با ارزش تر است».

همچنین مى‌فرماید: «ابوبکر بهترین ما و سرورما است» عبدالله بن عمرب مى‌فرماید: ما در زمان پیامبر ص هیچ کسى را از ابوبکر برتر نمى‌دیدیم. (روایت از بخارى است).

بر اثر همین محبت بود که صحابه فرزندانشان را به نام او مى‌نامیدند، على بن ابى طالبس یکى از فرزندانش را ابو بکر، دیگرى را عمر و سومى را عثمان نامید.

سروران محترم! این بود شمه‌اى از مناقب صدیقس خداوند به ایشان از طرف ما و همه مسلمین پاداش نیکو عنایت فرماید، پس حق این یار رسول الله را بشناسید و قدر و منـزلتش را بدانید.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا٢٣﴾ [الأحزاب: 23].

ترجمه: «برخی از آن مؤمنان بزرگ مردانى هستندکه به عهدشان با خدا (کاملاً) وفا کردند پس برخى برآن عهد ایستادگى کردند (تا به راه خدا شهید شدند) و برخى به انتظار (فیض شهادت) مقاومت کرده و هیچ عهد خود را تغییر ندادند».

خطبه دوم

الحمد لله على إحسانه والشكرله على توفيقه وامتنانه وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له تعظيماً لشأنه وأشهد أن سيدنا ونبينا محمداً عبده ورسوله ج.

أما بعد:

اى مسلمانان! بدانید که آخر این امت اصلاح پذیر نیست مگر به همان شیوه‌اى که اولش اصلاح شده بود، بنابراین آشنایى با تاریخ و سیرت و اخلاق اصحاب پیامبر ص که بهترین مخلوقات بعد از رسول خدا ص بودند راه را بروى مؤمنى که مى‌خواهد مطابق سیرت حضرت محمد ص زندگى کند مى‌گشاید و اخبار آنان دل‌ها را قوت مى‌بخشد و زندگى را رونق مى‌دهد، براستى که سیرت آنان الگویى است که باید بدان اقتدا کرد و مشعلى که در پى آن باید شتافت، این حق مسلم آن شمع‌هاى فروزان و رهبران جان برکف اسلام است، لذا باید همۀ آیندگان قدر و منـزلت آنان را بشناسند و بکوشند که راه و مسیرى را که آنان پیموده‌اند با عشق و اشتیاق در نوردند.

پس اى مسلمان! راستگویى پیشه کن تا از صدیقین بشمار آیى، و بخاطر رضاى خدا از مالت در راه خدا مصرف کن تا گناهانت بخشیده شود، و با مخلوقات نیکى کن که نیکى غم و افسردگى را مى‌زداید، چنانچه در راه خدا و اسلام به تو اذیت و آزارى رسید صبر کن که صبر شیوه صالحین است، به کسب حلال بسنده کن تا خداوند در مالت برکت بیندازد، از آنچه در دست دیگران است چشم برگیر تا با شخصیت‌ترین آنان باشى، به دنیا بى رغبت باش که دنیا نا خواسته به پایت خواهد افتاد، ایمان و یقینت را محکم کن تا در بهشت مقام بالا تری بیابى، علم بیاموز که وسیلۀ رستگارى است، همیشه براى خدا زندگى کن تا سعادتمندترین مخلوق خدا گردى، امانت‌دارى پیشه کن تا عاقبت نیکو ازآن تو باشد، درگفتار و کردارت همواره حمکت پیشه کن تا رأى تو سنگین و استوار باشد، هرچه مى‌توانى روزه و نماز بیشتر ذخیره کن و به مستمندان بیشتر کمک کن و بیماران را بیشتر عیادت کن و درپى جنازه بیشتر حرکت کن تا اینکه از درهاى مختلف بهشت فراخوانده شوى، بردبار باش و گذشت داشته باش تا اینکه مورد گذشت قرارگیرى، با اصحاب رسول الله ص محبت و احترام داشته باش که این محبت، نشانه محبت تو با پیامبر ص است، آن‌ها را دوست داشته باش تا با آنان حشر گردى.

آنچه برشمردیم صفات صدیقین بود، این صفات را در خود پیاده کن تا از صدیقین بشمار آیى، و رستگارگردی.

خداوند به همۀ‌مان توفیق عمل عنایت فرماید.

اُحُد پيروزی بود، نه شكست!

هر گونه سپاس و ستایش مخصوص ذات الله متعال است، و درود و سلام بی‌پایان بر رسول خدا و آل و اصحاب و همۀ دوستدارانش باد.

همچنانکه از عنوان این مقاله پیداست، غزوۀ احد نه تنها یک شکست نبود که یک پیروزی واقعی برای اسلام و مسلمین بود، این مطلبی است که ما در این مقاله با اختصار آنرا توضیح خواهیم داد.

انگیزۀ جنگ احد:

خداوند متعال پیامبر گرامی و بزرگوارمان ص را هنگامی مبعوث فرمود که جامعۀ بشری چندین قرن را بدون هیچ رسول و پیامبری سپری کرده بود، و زندگی بشری تاریک‌ترین ادوارِ جهالت و گمراهیش را سپری می‌کرد، و تمام جامعۀ آنروز در اوج انحراف و سر در گمی غرق بود، پیامبر بزرگوارمان ص دعوت‌شان را یکه و تنها آغاز کردند، و رفته رفته تعداد اندکی که به ایشان ایمان آوردند یعنی یاران جانباز و صحابۀ فداکار آنحضرت در کنار ایشان به نشر دین اسلام در سراسر جهان پرداختند و در برابر کافران معاند و لج باز که در عوض پذیرش دعوت حق، در مقابل آن شمشیر کشیده بودند سینه سپر کردند.

این مجاهدان قهرمان و سر بکف با رهبری پیامبر بزرگوارشان ص در غزوۀ بدر که اولین نبرد کفر و اسلام بود با دشمن روبرو شدند، نتیجه این شد که به لطف خداوند توانا دین حق پیروز گردید و پرچم اسلام به اهتزاز در آمد و مشرکان با شکست و رسوایی و سر افگندگی به مکه باز گشتند. هر کدام آنان بر کشتگان نبرد حق علیه باطل می‌گریست و ناله می‌کرد، این شکست بر آنان سخت دشوار افتاد و داغ پرسوزی بر دلشان گذاشت!

اینجا بود که سران مشرک قریش تصمیم گرفتند از مسلمانان انتقام بگیرند لذا شروع به آمادگی نمودند، یک سال کامل آمادگی گرفتند، تا سر انجام نیروهایشان را جمع کردند و سازماندهی نمودند، تا اینکه در ماه شوال سال سوم هجری قمری لشکر کفر از مکه عازم مدینه گردید، تا انتقام شکست بزرگ بدر را از مسلمانان بگیرند.

لشکر کفر در دامنۀ کوه احد کنار وادی پیچه شد، البته از میان مسلمانان هم کسانی بودند که چون در غزوۀ بدر نتوانسته بودند شرکت کنند، به پیامبر ص مشورت دادند که برای رویاروی با لشکر مشرکین به خارج از شهر مدینه بروند.

آمادگی برای جنگ:

بالآخره مسلمانان تصمیم گرفتند به جای دفاع از داخل شهر برای رویارویی دشمن به خارج از شهر عازم شوند، لذا پیامبرص پس از ادای نماز جمعه به منزل تشریف بردند، و اندکی بعد در حالی بیرون آمدند که لباس جنگ پوشیده و کاملا برای نبرد با دشمن آماده بودند و فرمودند:

«ما ينبغي لِنَبِيٍّ لَبِسَ لَأمَتَه أن يَضَعَه حتى يَحكُمَ اللهُ بَينَهُ وَبَينَ عَدُوِّهِ» «برای هیچ پیامبری شایسته نیست که بعد از پوشیدن لباس جنگ آنرا بیرون آورد تا اینکه خداوند بین او و بین دشمنش فیصله کند».

بنابر این با هزار نفر به قصد نبرد با سه هزار نیروی دشمن از شهر بیرون آمدند، در مسیر راه مدینه تا أحد، رئیس منافقین عبدالله ابن ابی ابن سلول تقریبا با یک سوم لشکر که فریب او را خورده بودند از لشکر مسلمین جدا شده و به مدینه باز گشت!

رسول خدا ص بدون اینکه به او و هوادارانش اهمیتی داده و اعتنایی کرده باشند به راهشان ادامه دادند، تا اینکه به دامنۀ کوه احد رسیدند و در کناره وادی نزدیک به کوه احد جای گرفتند و طوری صف آرایی کردند که رو به دشمن و پشت‌شان به طرف کوه احد قرار گرفت!

لشکر مشرکین گویا بین لشکر مسلمانان و شهر مدینه طوری قرار گرفتند که پشتشان به طرف شهر مدینه و رویشان به طرف لشکر مسلمانان بود، رسول گرامیص امیر و رهبر و به عنوان یک فرمانده مؤفق و کارشناس چیره دست تشخیص دادند که پنجاه نفر تیر انداز به فرماندهی عبدالله بن جبیر بر سر کوه کوچکی که در دامنۀ کوه احد کنار وادی قرارگرفته بود سنگر بگیرند و به هیچ عنوان از جایشان تکان نخورند، حتی اگر دیدند که پرندگان لاشخوار جنازۀ مسلمانان را دارند می‌خورند!

کلمات نورانی آن رسول معظم ص به هر مناسبتی چقدر جذاب و شیرین است، در اینجا فرمودند:

«فَإِنْ رَأَيْتُمُونَا نُقْتَلُ فَلاَ تَنْصُرُونَا وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا قَدْ غَنِمْنَا فَلاَ تَشْرَكُونَا» «اگر دیدید ما کشته هم می‌شویم ما را یاری نکنید و اگر دیدید که پیروز شدیم و غنیمت جمع می‌کنیم باز هم با ما شرکت نکنید».

صبح روز بعد یعنی شنبه پیامبر گرامی ص صف‌ها را برای جنگ آماده کردند، و خودشان بر خلاف معمول برای بالا بردن روحیۀ مجاهدان دو سپر پوشیده بودند.

ایشان یک روز پیش از جنگ لشکر را معاینه کرده و جوانانی را که کوچک تشخیص دادند بر گرداندند، و به بقیه اجازه دادند که در جنگ شرکت کنند، سمره بن جندب و رافع بن خدیجب دو نوجوانی بودند که هر کدام فقط پانزده سال سن داشت.

مشرکین قریش نیز برای جنگ آماده می‌شدند، لشکر آنان حدود سه هزار نفر نیرو داشت، از آن میان دویست اسپ سوار به فرماندهی ابو سفیان بود!

آری! آنان به گمان خودشان می‌خواستند نور خدا را خاموش کنند و بندگان خدا را به نا بودی بکشانند، در برابر این لشکر کاملا آماده و تا دندان مسلح، خداپرستان هفتصد نفر بیشتر نبودند، که آرزویشان یا پیروزی و یا شهادت بود!

پیامبر ص که رهبر و الگوی معنویت بودند، در این فرصت به یارانشان روحیه دادند، و آنانرا به جهاد و مبارزه تشویق کردند و به صبر و مقاومت ترغیب نمودند.

آغاز جنگ:

اینک دو لشکر حق و باطل در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند و آمادۀ نبرد می‌شدند، شمشیر‌ها از نیام کشیده، کمان‌ها آماده، و تیرها ردیف شده بود، حزب رحمن و حزب شیطان هر کدام لحظه شماری می‌کردند و همه منتظر دستور آغاز جنگ بودند.

سر انجام پیامبر ص دستور جنگ را صادر فرمودند، و نیروها به هم نزدیک شدند، قهرمانان از هردو طرف با هم در آویختند، میدان جنگ به شدت گرم شده بود، ابتکار و برتری همواره از آن مسلمانان بود، دیری نپایید که مسلمانان غالب شدند و خداوند نعمت پیروزی‌اش را بر بندگان مؤمنش نازل فرمود.

لشکر مغرور مشرکین شکست خورد و پرچم‌شان به زمین افتاد و پا به فرار گذاشتند! گروه تیر انداز بالای کوه وقتی شکست سخت مشرکین و فرار آنان را دیدند گویا مطمئن شدند که آن‌ها دیگر نمی‌توانند بر گردند!

لذا بیشترشان پائین آمدند و با سایر مسلمانان به جمع کردن غنیمت پرداختند و بدینوسیله جایگاهی را که پیامبر ص فرموده بودند حفاظت کنند و فرماندهشان تأکید داشت که از آن حفاظت کنند رها کردند!

اینک سنگر مهمی خالی شده بود، و در واقع برج مراقبت و دیدبانی از کار افتاده بود! خالد بن ولید که تا آن هنگام در صف مشرکین بود از فرصت استفاده کرد و با گروهی از پشت جبل رماۀ و بقولی سواره از پشت کوه احد دور زد و در قدم اول بقیه تیراندازان را که بر سر کوه بودند به شهادت رساند! و غافلگیرانه از پشت به مسلمانان حمله کرد!

بدین ترتیب وضعیت دگرگون شد و مسلمانان در محاصره نیروهای سوارۀ مشرکین از یکسو و نیروهای پیادۀ آنان از سوی دیگر قرار گرفتند! و گروهی از مسلمانان شکست خوردند، و جمعیت آنان پراگنده شد!

مشرکین روحیه گرفتند و پرچم‌های خاک آلودشان را از زمین بلند کردند، و ضد حمله شدیدی را آغاز کردند! صف‌های محکم مجاهدین دچار هرج و مرج گردید و کشتار بزرگی در مسلمانان براه افتاد!

مسلم است که این قضا و قدر الهی بود، و قطع نظر از عامل و مسبب ظاهری این حادثۀ دردناک، آنچه اتفاق افتاد باید اتفاق می‌افتاد! چون خداوند چنین مقدر کرده بود! لذا آنانی را که خداوند خواست افتخار شهادت بخشید.

جالب است که رسول گرامی ص در سخت‌ترین شرایطی که یاران جان نثارشان به علت یک شایعۀ دروغین سردرگم شده و از ایشان دور افتادند، با کمال شجاعت نه تنها در میدان نبرد، مقاومت کردند که با صدای بلند و رسا، یاران‌شان را صدا می‌زدند!

در این اثنا مشرکین رسول محبوب را شناسایی کردند و به سوی ایشان حمله آور شدند، و تصمیم داشتند که آن رسول مکرم ص را به شهادت برسانند و صورت مبارک‌شان را زخمی کردند و دندان مبارکشان را با سنگ شهید کردند، دو حلقه خُود یا کلاه حفاظتی بر رخسار مبارکشان فرو رفت، و آنقدر ایشان را با سنگ زدند که از پا ماندند و در یکی از حفره‌هایی افتادند که ابو عامر فاسق به همین منظور حفر کرده بود!!

علی ابن ابی طالبس دستشان را گرفت و با کمک طلحه بن عبیداللهس حضرت را بغل گرفت و از حفره بیرون آمدند، و مصعب بن عمیرس در دفاع از حضرتش ص به شهادت رسید!

مشرکین به رسول الله ص نزدیک شدند اما چند نفر از صحابه قهرمان چنان جانبازانه از حضرتش ص دفاع کردند که هر ده نفرشان به شهادت رسیدند!

سپس طلحه بن عبید الله و سعد بن ابی وقاصب با تمام نیرو از آن رسول معظم ص به دفاع پرداختند و نگذاشتند که دشمن به ایشان نزدیک شود!

در همین دفاع جانانه بود که دست حضرت طلحهس در دفاع از آن حضرت ص فلج شل شد و از کار افتاد.

حضرت ابودجانهس نیز به خاطر حفاظت از آن پیامبر محبوب ص همانند سپری در جلوی ایشان قرار گرفته بود که هر چه تیر می‌آمد به او میخورد اما از جایش حرکت نمی‌کرد!

شیطان با صدای بلند فریاد زد محمد کشته شد، این شایعه در روحیه صحابه تأثیری بدی گذاشت، دچار هرج و مرج شدند و بسیاری از آنان با نا امیدی صحنۀ نبرد را ترک کردند، طبعا خداوند چنین مقدر کرده بود، اما پیامبر ص با کمال شجاعت و با جرأت بی‌نظیری به سوی مسلمین روی آوردند، و فریاد زدند و بدینوسیله به صحابه و یاران جان نثارشان که با خبر شهادت حضرت دچار یأس و نا امیدی شده بودند امید بخشیدند، تا صدای حضرت بلند شد و چشمشان به ایشان افتاد با خوشحالی و صف ناپذیری خود را به ایشان رساندند، همه به سوی وادیی آمدند که اول در آن پیاده شده بودند.

اینک پشت‌شان به طرف کوه بود و با آرامشی نسبی شروع به مداوای حضرت رسول ص نمودند، علی ابن ابی طالبس خون را از چهره حضرت شست و بر سرشان آب ریخت. وقتی دختر عزیزشان حضرت فاطمهل دید که هر چه با آب می‌شویند خون قطع نمی‌شود تکۀ حصیری را سوزاند و بر روی زخم گذاشت تا اینکه خون قطع شد.

رسول محبوب ص به شدت خسته شده بودند به حدی که از فرط خستگی نتوانستند بر روی سنگی بالا بروند! لذا حضرت طلحهس نشست و حضرت با گذاشتن پای مبارکشان بر دوش طلحه توانستند بالا بروند.

پایان جنگ:

اینک جنگ پایان یافته بود و مشرکین صحنه را ترک کرده بودند، پیامبر ص به محل جنگ آمدند تا تلفات را بررسی کنند، وجود شهداء، صحنۀ تکان دهنده ای را ترسیم می‌کرد، بویژه اینکه شهداء با وضع فجیعی مثله شده بودند یعنی گوش و بینی و بعضی اعضای دیگر آنان بریده شده بود، لذا مردم از شهید شدن عدۀ زیادی از صحابه و مجاهدین آنهم با این وضع فجیع دچار ترس و رعب شده بودند.

حضرت ص بخصوص در جستجوی عموی عزیزشان حضرت حمزهس بودند،که ناگاه دیدند در وسط وادی به شکل هولناکی مثله شده است شکمش پاره، و گوش و بینی‌اش بریده شده بود، در آن میان تعدادی زخمی هم بودند که هنوز نفس می‌کشیدند، همه این جریانات در روز شنبه اتفاق افتاد.

بالآخره جنگ پایان یافت، تعداد شهداء بیش از هفتاد نفر و کشتگان مشرکین بیست و دو نفر بود، اما خوشا به سعادت مؤمنان که شهدای ما در بهشت و کشتگان دشمنان اسلام در دوزخ است.

درس‌ها و پندهایی از این جنگ:

همچنانکه گفتیم احد پیروزی بود نه شکست، این نبرد سراسر درس و پند و عبرت بود، حوادث این نبرد صفات درخشانی از تاریخ اسلام را رقم می‌زند که نسل‌ها در نسل باقی خواهد ماند، خداوند شصت آیه در کتاب عزیزش نازل فرمود که تا قیامت خواهد درخشید، این غزوه در روحیۀ رسول گرامی ص تأثیر بسیار عمیقی داشت که تا آخرین لحظات زندگی همواره آنرا یاد می‌کردند.

فضایل صحابه**ش**:

این دین ثمرۀ جانفشانی‌ها و تحمل سختی‌ها و مصیبت‌های فراوانی است که به دست ما رسیده است و گذشتگان و طلیعه داران این امت و در رأس‌شان رسول معظم اسلام ص و صحابۀ جان نثارشان مشکلات و آزمایشات تلخی در راه نشر و دفاع از این دین مقدس اسلام تحمل کرده‌اند.

صحابی جلیل القدر حضرت انس بن النضرس در این غزوه هشتاد و چند زخم برداشتند، و دشمنان او را چنان مثله کرده و اعضایش را از بدنش جدا کرده بودند که هیچ کس او را نشناخت تا اینکه خواهرش از نشانۀ ای که در انگشتش داشت توانست او را بشناسد.

صحابی دیگری سعد بن ربیعس در احد هفتاد زخم برداشت، ولی ما برای این دین چه کاری انجام دادیم؟ صحابه فداکار و جان نثار رسول الله ص با اینکه افتخارات زیادی داشتند و سبقت به ایمان و صحبت با رسول الله ص از مهمترین افتخارات‌شان بود از هیچ گونه قربانی و فدا کاری در راه خدا دریغ نکردند!!

زخم‌ها برداشتند، و حماسه‌ها آفریدند، و اجساد‌شان در راه دین تکه تکه و پاره پاره شد و با انگیزه و شور و هیجان وصف ناپذیری در راه خدا جان باختند، و زنها را بیوه و بچه‌هایشان را یتیم گذاشتند تا توانستند دین الهی را کامل و سالم بما برسانند.

پس شما ای مسلمانان!

قدر صحابه بزرگوارش، این شخصیت‌های استثنایی تاریخ را بشناسید و از آنان بخاطر کوشش‌ها و تلاش‌های بی‌نظیر، و فداکاری‌ها و قربانی‌های وصف ناپذیرشان در راه دین تشکر و قدردانی کنید و بر آنان درود و رحمت بفرستید و با ذکر نام آنانس بگوئید، یعنی خداوند از آنان راضی و خوشنود باد زیرا که خداوند واقعا از آنان راضی و خوشنود گردیده است، ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [المائدة: 119]. و در کلام مجیدش بارها این رضایتش را اعلان کرده است.

خطر گناه

گناه است که عذاب الهی را دعوت می‌کند، در غزوۀ احد فقط یک گناه به ظاهر کوچک و یک نا فرمانی بود که سبب گردید ده‌ها صحابه و مجاهد قربانی گردند، و فقط یک گناه کوچک و یک لغزش بود که باعث شد آدم÷ از بهشت بیرون رانده شود!!.

گاهی یک گناه کوچک و به ظاهر معمولی می‌تواند تأثیر زیادی داشته باشد، زنی فقط بخاطر زندان کردن یک گربه به دوزخ رفت!!.

پس شما اگر میخواهید همیشه رستگار باشید طاعت و بندگی پروردگارتان را محکم بگیرید تا اینکه در سختی‌ها در نمانید، و مشکلات برای شما آسان گردد، و مبادا کارهایی انجام دهید که دستاویز دشمن قرار گیرد و از آنان به عنوان نیرو علیه شما استفاده کند.

جوانان صحابه**ش**

دو نفر از شهدای غزوۀ احد سمره ابن جندب و رافع ابن خدیج بودند همان دو نوجوانی بودند که هر کدام آنان پانزده سال بیشتر عمر نداشتند، آری این همان دو نوجوانی بودند که با اصرار و در نتیجۀ بردن شرط کشتی، پیامبر ص به آنان اجازۀ شرکت در جنگ را عنایت فرمود!

بنابر این دین اسلام با خون اینگونه صحابه مؤمن و فداکار مانند این نوجوانان و امثال آن‌ها بدست ما رسید است، آن‌ها وقتشان را صرف لهو و لعب و بازی و تفریح نمی‌کردند، بلکه پدران مؤمن و با احساس‌شان آن‌ها را درست تربیت کرده بودند، و ثمرۀ تربیت درستشان را حاصل کردند.

شایسته است بپرسیم که امروز پیران و جوانان ما برای این دین چه کار کردند؟ امروز انگیزۀ جوانان ما چیست؟ چه آرمانی در سر می‌پرورانند؟ هم و غم‌شان چیست؟ به آینده چگونه می‌نگرند؟ تعلق و وابستگی‌شان به چیست؟!

همه می‌دانیم! پس سعی‌کنید که از رفقای سوء و دوستان بد بپرهیزید که اینگونه دوستان در سخترین و دشوارترین شرایط که شما به آن‌ها نیاز داشته باشید شما را تنها خواهند گذاشت، اینگونه دوستان و یاران تا وقتی که پول و نعمت و آسایش داشته باشید با شما هستند، اما در هنگام سختی و دشواری دشمن شما خواهند بود!!.

ملاحظه فرمودید! که منافقین در چه شرایط سخت و حساسی خود را از صف پیامبر گرامی ص و صحابه عزیزشانش کنار کشیدند و آن‌ها را تنها رها کردند، پس بکوشید دوستان نیک و صالحی پیدا کنید که در حضور و غیاب و در هر شرایطی از شما حمایت کنند، و همواره در پی نفع و مصلحت و خوشنامی شما باشند و هرگاه لازم بود مخلصانه در کنار شما باشند و از شما دفاع کنند.

صلاح جامعه

نبرد حق و باطل و کشمکش حق طلبان و باطل پرستان همواره بوده است و خواهد بود، اما پیروزی نهایی و رستگاری ابدی فقط از آن پرهیزگاران است. بنابر این هرگز از اصلاح جامعه و هدایت مردم مأیوس نشوید.

پیامبر گرامی ص بر آزار و اذیت و زخم زبان و هر گونه رنج و مشقتی صبر کردند، تا اینکه اسلام رشد کرد و هدایت عام گردید و مردم گروه گروه به دین خدا داخل شدند، پایان و نتیجۀ هرکاری در دست خداوند است شما به دعوت حق ادامه دهید و مردم را به سوی اسلام فرا خوانید، و از دعا به عنوان یک پشتوانۀ محکم استفاده کنید و مطمئن باشید که هدایت انسان‌ها بدست آفریدگار و پروردگار آن‌ها است.

ابوسفیان در غزوۀ احد رهبری مشرکین را به عهده داشت و شعارش «سربلند باد هبل!!» بود، اما در فتح مکه «لا إله إلا الله» می‌گفت و نه تنها هبل که تمام بت‌هایش را فرو گذاشت.

وحشی قاتل حمزه قهرمان عموی بسیار عزیز پیامبر ص در احد بود، اما روزی آمد که همین وحشی مسلمان شد مسلیمه کذاب مدعی نبوت را کشت، و یکی از بزرگترین فتنه‌ها را از سر راه امت برداشت.

مسلمان هرگز نباید مغرور شود و همواره باید از دگرگونی بر حذر باشد و از خداوند بخواهد که او را بر دین حق ثابت قدم بدارد، زیرا که قلب همه بندگان در اختیار خداوند است و هرگونه که بخواهد می‌چرخاند پس از خداوند ثبات و استقامت بخواهید.

واجب بودن توبه:

بنده هر چند که در گناه غرق شود توبه، همۀ گناهان او را پاک می‌کند و حتی اگر تمام آسمان و زمین را پر کرده باشد، باز هم قابل بخشش است.

خالد بن ولید سپه سالار و فرماندۀ اسپ سواران لشکر مشرکین بود و تعدادی از بهترین و فاضل‌ترین صحابه رسول اللهص را به شهادت رساند، اما وقتی خداوند سینه‌اش را گشود و قلبش را برای پذیرش اسلام آماده کرد برای بیعت، خدمت پیامبرص آمد، و عرض کرد:

ای رسول خدا! شرط من این است که گناهانم را ببخشید فرمود:

«ای خالد! مگر ندانستی که اسلام گناهان گذشته را نابود می‌کند، و هجرت گناهان گذشته را نابود می‌کند». «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الإِسْلاَمَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ وَأَنَّ الْهِجْرَةَ تَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهَا».

پس خود را از لجنزار گناه نجات دهید و از همه گناهان باز گردید و توبه کنان به سوی پروردگارتان روی آورید! و بدانید که نیکی‌ها گناهان را از بین می‌برد، و واقعا از چنگ زدن به این دین غفلت نکنید بلکه به آن افتخار کنید که برای احیاء و نشر و دفاع از آن خون‌ها ریخته شده است.

صبر در برابر خویشاوندان:

انسان مؤمن گاهی بوسیلۀ اقارب و خویشاوندانش مورد ابتلاء و آزمایش قرار میگیرد، که با خودش و با دین و عقیده‌اش به ستیز و مخالفت می‌پردازند، پس در این صورت حتما از صبر و تحمل کار بگیرید.

خویشاوندان پیامبر ص خانه و کاشانه و مال و فرزندشان را رها کردند، و به قصد کشتن آنحضرت ص به مدینه آمدند، و با وجود اینکه آنان نزدیکان و بلکه پسر عمو‌های رسول الله ص بودند جنایت‌هایی که آنان در حق حضرت و یاران‌شان مرتکب شدند بویژه در مثله کردن و بریدن اعضای شهداء اکثر کفار بیگانه چنین جنایتی نکردند!!

اما این پیامبر بزرگوار ص در فتح مکه، از این جنایت کاران هم در گذشت و آنان را بخشیده و فرمودند: «اِذْهَبُوْا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاء» «بروید که شما آزادید»!

پس شما امت اسلامی در صبر و برد باری و بخشش و گذشت، پیامبر ص را الگو و رهبر انتخاب کنید و با خویشاوندان رابطه و صله رحمی بر قرار کنید و از هر آنچه باعث آزار و رنجش شما از سوی آنان می‌شود چشم پوشی کنید!

سعی کنید همیشه متحد زندگی کنید که در اختلاف و پراگندگی تلاش‌ها هدر می‌رود، و در وحدت و اتفاق دل‌ها صاف و بازوی امت محکم می‌شود، همواره از پراگندگی و اختلاف در رأی دوری کنید که این‌ها باعث شکست می‌گردد.

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾ [الأنفال: 46]. «نزاع و اختلاف نکنید که سست می‌شوید و نیروی تان هدر می‌رود».

هر گز از شادی و خوشحالی ایمن نباشید که چه بسا گناه‌ها و نا فرمانی‌ها از خوشحالی‌ها پدید می‌آید، و چه بسا شیرینی خوشحالی با تلخی غم در هم می‌آمیزد، در احد با دیدن غنایم صحابه خوشحال شدند و تیراندازان برای جمع‌کردن آن سنگر را خالی کردند، که با شکست روبرو شدند، دنیا همیشه به یک حالت باقی نمی‌ماند، پس بر سختی‌های آن صبر کنید، و بر خوشی‌ها و نعمت‌هایش همیشه خدای مهربان را شاکر باشید.

جایگاه پیامبران**‡**

پیامبران‡ نیز مانند سایر انسان‌ها مخلوق و بنده خدا هستند و همه حالات شادی و غمی که سایر انسان‌ها با آن روبرو می‌شدند به آن‌ها نیز می‌رسد، آن‌ها نباید از مقام عبودیت و بندگی بالاتر برده شوند و نه از‌شان و منزلت‌شان کاسته شود.

پیامبر گرامی‌مان ص روز احد دو زره پوشیده و لباس جنگ به تن کرده بودند، صحابه در کنارشان جنگیدند، و جبریل و میکائیل به شدت از ایشان دفاع می‌کردند و پیشاپیش می‌جنگیدند! با این وجود چهره مبارکشان زخمی شد! و دندان مبارک‌شان شهید شد!

پس همۀ کارها در اختیار خداست و فقط ذات متعال اوست که مالک نفع و ضرر است، اگر پیامبر ص مالک نفع و ضرری برای خودشان می‌بودند، زخمی نمی‌شدند و خون از بدن مبارکشان جاری نمی‌شد، پس عبادت و پرستش را فقط برای ذات متعال پروردگار مخصوص کنید و در برابر ذات جبار و قهار او تواضع و عاجزی اختیار کنید تا ذات منان و مهربانش شما را به منزل مقصودتان برساند.

کوه احد:

بعضی‌ها گمان میکنند کوه احد خاصیتی دارد، لذا از منطقۀ اطراف آن خاک و سنگ به نسبت تبرک بر می‌دارند، همچنانکه توضیح دادیم بیش از هفتاد نفر از یاران رسول الله ص در دامنۀ احد به شهادت رسیدند و خود حضرت رسول زخمی شدند اگر احد برکت و کرامت و زوری میداشت باید از این حوادث جلوگیری می‌کرد، پس هرگاه خود را به خدا بسپارید و در هر مشکل و مصیبتی فقط به او تعالی پناه ببرید که مشکل کشا فقط اوست.

اخلاق انسانی و اسلامی تقاضا می‌کند که انسان به کسانی که از لحاظ دینی خدمت و فدا کاری کرده‌اند حق آنان را بشناسد و از آنان تقدیر و ستایش کند، همچنین از بهترین صفات یک بنده مؤمن این است که نسبت صحابه رسول فداکار رسول الله ص وفادار باشد، و ارزش و اهمیت جانبازی و قربانی و فداکاری آنان را بداند، خون شهداء احد هیچگاه نباید از خاطره‌ها فراموش شود همچنانکه رسول گرامی ص تا هنگام وفاتشان شهدای احد را فراموش نکردند، در آخرین سال زندگی‌شان که به رحمت حق پیوستند، پس از هشت سال بر شهدای احد نماز جنازه خواندند گویا با آنان خدا حافظی می‌کردند، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ٤ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ٥ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ٦﴾ [محمد: 4-6].

«برنامه این است، و اگر خدا میخواست خودش از آنان انتقام میگرفت. اما (خدا خواسته است) بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید، کسانی که در راه خدا کشته ‌شدند، خداوند هر گز کارهایشان را نادیده نمی‌گیرد و بی‌مزد نمی‌گذارد بزودی خداوند آنان را رهنمود می‌کند و حال و وضع‌شان را خوب و عالی می‌نماید، و آنان را به بهشتی داخل خواهد کرد که آنرا بدیشان معرفی کرده است».

پس از بزرگان و پیشتازان و نخبگان این دین تقدیر و تشکر کنید و به آنان با چشم اجلال و احترام بنگرید و از دین و مقدسات آن حفاظت کنید، از دوستان بد و ناباب بپرهیزید، شخصیت صحابۀ جان نثار رسول الله ص را بشناسید و حقوقشان را رعایت کرده و از مقام شامخ و منزلت والای آنان دفاع کنید.

ابوسفیان می‌گوید: هیچ کس را ندیدم که شخصی را به اندازه ای که اصحاب محمدص ایشان را دوست داشتند دوست داشته باشد.

مشکلات:

بهشت و نعمت‌های آن به سادگی بدست نمی‌آید پای از مشکلات و سختی و مصیبت‌ها نصیب شده که جز با عبور از آن به بهشت نمی‌توان رسید، راه طولانی و دشوار، و پر از موانع و خستگی که مؤمن باید از همۀ این‌ها عبور کند امتحان شکست و پیروزی با خواری و فروتنی همراه است اما این خواری و فروتنی موجب عزت و پیروزی می‌شود، و خداوند سبحان هرگاه بخواهد بنده ای را عزت و سر بلندی ببخشد اولا او را می‌شکند و آنگاه پیشرفت و ترقی او به سوی عزت و سر بلندی به اندازۀ تواضع و فروتنی و شکستگی او در برابر پروردگار (و به اندازۀ تسلیم و خوشنودی او به قضا و قدر امتحان خداوند) است، خداوند برای بندگان خودش در بهشت قصرها و نعمت‌های مهیا کرده است که با عمل نمی‌توانند آنرا بدست آورند، قیمت آن مجموعه ای از امتحانات سخت و دشوار و تحمل مشکلات و مصیبت‌ها در کورۀ آزمایشات دنیاست لذا خداوند حکیم و منان و مهربان اسبابی را برایش فراهم می‌کند که او را به آن قصر‌ها و نعمت‌ها برساند و این اسباب همین امتحانات الهی و تحمل سختی و مصیبت‌ها و مشکلات (در راه دین و عقیده و نشر اسلام) است، آری اینگونه امتحانات بدین جهت است تا اینکه باطن انسان که از دیگران پنهان است را پاک و تصفیه کند و حقایق پنهان را ظاهر و آشکار گرداند، پس به آنچه خداوند برای شما مقدر فرموده راضی و خوشنود و در برابر اوامر و قضا و قدرش یکسره تسلیم باشید، یکی از علمای سلف می‌فرماید:

اگر مشکلات و سختی‌ها نبود ما در آخرت مفلس و فقیر به میدان محشر وارد می‌شدیم، زندگی دنیا همیشه به یک حالت باقی نمی‌ماند، همیشه در گردش و حرکت است، شکست و پیروزی عزت و ذلت، بیماری و تندرستی، دارایی و ناداری همه این‌ها جزو تقدیر خداوند و سر نوشت انسان است و بر همه باید بگذرد، پس فرصت را غنیمت بشمارید، و از نعمت‌های که دارید برای آخرت خود ذخیره کنید و توشه جمع کنید و بدانید که هر کس دنیا و لذت‌های دنیا را برگزیند دین و دنیایش را خراب کرده است.

زیارت شهدای احد:

1. زیارت شهدای احد مشروع است، پیامبر ص آنان را زیارت می‌کردند، و بر ایشان دعا می‌نمودند، و به صحابه شاگردانشان می‌آموختند،که هرگاه به زیارت قبر‌ها بروند چنین بگویند: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّا إنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لاَحِقُونَ، أَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ» «سلام بر شما ای اهل آبادی! ای مؤمنان و مسلمانان! ما هم اگر خدا بخواهد به شما خواهیم پیوست، برای خود و برای شما از خداوند سلامتی و انجام خیر می‌خواهم». (صحیح مسلم کتاب الجنائز 7/ 38 حدیث شماره 104/ 975).

نه برای شهدای احد و نه برای سایر شهداء هیچگونه دعای مخصوص وجود ندارد.

اشتباهات و کارهای نادرست:

مقصود از زیارت شهدای احد فقط بخاطر این است که بر ایشان دعا کنیم، بنابر این استغاثه یعنی به کمک طلبیدن و کمک خواستن از آنان به هیچ عنوان جایز نیست زیرا هر گونه کمکی فقط از خدا خواسته می‌شود و کاری که متعلق به خدا و در حیطۀ قدرت ذات متعال الله است آنرا از غیر او خواستن (نعوذبالله) شرک اکبر است، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ١٠٦﴾ [یونس: 106].

«و بجای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می‌رساند و نه زیانی، اگر چنین کنی از ستمکاران و مشرکان خواهی شد».

1. دعا کردن در حضور مردگان، به این صورت که کسی رو بطرف قبر بایستد و دستانش را بلند کند و دعا نماید کار نادرست است که هیچ کدام از صحابه و اهل بیت و علمای بزرگوار دین چنین کاری نکرده‌اند بنابراین چنین عمل یک کار جدید و نو پیدا و به اصطلاح شرعی بدعت در دین است، و هر بدعت طبق فرمودۀ پیامبر ص گمراهی است و هر بدعت یعنی هر کاری که در دین اسلام سند شرعی نداشته باشد مردود و سبب انحراف و گمراهی امت اسلامی است که باید آنرا ترک کرد.
2. خواندن سورۀ فاتحه یا بعضی سوره‌های دیگر قرآن کریم بر ارواح شهداء نیز از کارهای بدعت و نو پیداست که در دین سند ندارد.
3. مساجد و جاه‌هایی که در مدینۀ منوره زیارت آن‌ها مشروع گردیده یعنی به نیت ثواب انسان می‌تواند به زیارت آن‌ها برود عبارت اند از:

مسجد شریف نبوی، مسجد قباء، قبرستان بقیع، و شهدای احد. مساجد و جاه‌های تاریخی دیگری که در مدینه وجود دارد زیارت آن‌ها هیچگونه ثواب و فضیلتی ندارد بنابراین به نیت زیارت و ثواب نباید به آن جاه‌ها رفت.

وصلى الله على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم.

آزمون الهى

بندگان خدا! آنچنانکه باید، از خدا بترسید و تقوى پیشه کنید، زیرا که تقوى نعمت را افزایش مى‌دهد و عذاب را دفع مى‌کند.

برادران وخواهران مسلمان! خداوند سرنوشت انسان‌ها و مدت عمرشان را، و کارهایى که انجام خواهند داد وآثارى که بجاى خواهند گذاشت را در آغاز خلقت مقدر و معین فرموده و همچنین مال و رزقشان را تقسیم کرده است، آنگاه مرگ و زندگى را آفریده است تا اینکه آنان را بیازماید که چه کسى بهتر عمل مى‌کند، بنابراین باور داشتن به قضاء و قدر الهى رکنى از ارکان ایمان است، یعنى هیچ حرکت و سکونى در هیچ گوشه‌اى از جهان اتفاق نمى‌افتد مگر به خواست و ارادۀ خدا، و تمام ذرات این هستى با قدرت و حکمت او پدید آمده و ادامه حیات مى‌دهند.

زندگى دنیا سرشار از سختى‌ها و دشوارى‌ها، و مملو از مشقت‌ها و نابسامانی‌ها است، همچنانکه سردى و گرمى ناگزیر است آزمایشات و حوادث مختلف نیز ناگزیر در زندگى انسان داخل مى‌شود، لذا خداوند مى‌فرماید: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ١٥٥﴾ [البقرة: 155]. «هر آینه ما شمارا با اندکى از ترس و گرسنگى و کمبود در مال و جان و میوه‌ها آزمایش مى‌کنیم و تو (اى پیامبر!) مژده بده صبر کنندگان را». در واقع اینگونه مشکلات و مصیبت‌ها وسیله‌اى است که مؤمنان راستین را از مدعیان دروغین جدا مى‌کند: ﴿أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ٢﴾ [العنکبوت: 2]. «آیا گمان کرده‌اند مردم که به صرف ادعاى ایمان گذاشته شوند و مورد ابتلاء و آزمایش قرار نگیرند». و نفس انسان هرگز پاک نمى‌شود مگر باکوره رفتن و گداختن، و آزمایشات الهى در واقع مردان را از نامردان جدا مى‌کند، علامه ابن جوزى/ مى‌فرماید: «کسى که آرزو دارد که سلامت و عافیتش همواره بر قرار بماند و هیچگاه مورد آزمایش قرار نگیرد نه معناى مکلف بودن را فهمیده و نه اسلام را شناخته است هر نفسى باید درد و رنج ببیند، کافر باشد یا مسلمان، و زندگى بنا شده است بر مشقت‌ها و تحمل دشوارى‌ها، مبادا کسى آرزو داشته باشد که از درد و آزمایش نجات حاصل کند، انسان همیشه در فراز و نشیب حرکت مى‌کند گاهى نعمت و گاهى ابتلاء»، آدام÷ که روزى فرشتگان برایش سجده کردند زمانى هم فرا رسید که از بهشت اخراج شد، معناى آزمایش این است که انسان بر خلاف خواسته‌ها و آرزوهایش در سختى و مشقت واقع مى‌گردد، پس تلخى زندگى را همه کس باید بچشد یکى کمتر و یکى بیشتر، مؤمن اگر مورد و ابتلاء آزمایش قرار مى‌گیرد براى آنست که پاک گردد نه آنکه عذاب ببیند، اما انسان هنگام آسایش گرفتار فتنه و غرور گردیده و در هنگام سختى از خود بى صبرى نشان مى‌دهد: ﴿وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ١٦٨﴾ [الأعراف: 168]. «و آنان را بنیکى‌ها و بدى‌ها آزمایش کردیم تا شاید باز گردند». گاهى ممکن است انسان ظاهراً دچار امر ناپسندى گردد اما در حقیقت به نفعش تمام شود و گاهى ممکن است ظاهراً با کیفیت پسندیده‌اى رو برو شود اما در حقیقت برایش رنج آور باشد، پس از کجا معلوم شاید از جاى که امید خیر دارى شر ببینى و از جایى که بیم ضرر دارى خیر نیصیبت گردد خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ٢١٦﴾ [البقرة: 216]. «و شاید چیزى را نا پسند پندارید در حالى که آن براى شما خیر است و شاید چیزى را دوست بدارید در حالى که آن براى شما بد باشد و خداوند مى‌داند و شما نمى‌دانید».

پس خودت را قبل از آنکه مشکل پیش بیاید براى تحمل آن آماده کن، تا اینکه تحملش برایت آسان گردد، و هرگاه با مشکلى برخوردى بى صبرى نکن که هر ابتلاء و آزمایشى در نزد خدا ساعت مشخصى دارد، مبادا با خشم و نا راحتى کلمه‌اى از دهانت بیرون کنى که پشیمان شوى، چه بسا یک کلمه انسان را به هلاکت مى‌کشد مؤمن کامل و با اراده همیشه در هنگام سختى و مصیبت ثابت مى‌ماند و قلبش تغیر جهت نمى‌دهد، و زبانش به شکایت باز نمى‌شود، پاداش خداوند را بیاد آور تا اینکه مشکلات بر تو سنگینى نکند و آزمایش با آسانى و بدون شکایت بگذرد، عقلمندان همواره در هنگام مشکلات و سختى‌ها از صبر و تحمل کار مى‌گیرند تا اینکه علاوه بر تلخى حوادث خوشحالى دشمن را نیز بردوش نکشد، چونکه دشمن اگر از رنج و غم تو باخبر شود حتماً خوشحال خواهد شد، پنهان داشتن درد و رنج و مصیبت از صفات مردان زیرک و عاقل است، پس درهنگام آزمایش خودت را به صبر عادت بده که این آزمایش بزودى بر طرف خواهد شد و احتیاج به این صبر چند روزى بیش نخواهد بود، کسانى که در وقت رنج و مصیبت صبر ندارند در واقع خود را هلاک مى‌کنند و بر خلاف این‌ها صبر کنندگان پاداش عظیمى کسب مى‌کنند: ﴿وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ٩٦﴾ [النحل: 96]. «و براستی که ما صبر کنندگان را پاداشى بهتر از آنچه که عمل مى‌کردند خواهیم داد» صابران اجر و پاداش‌شان مضاعف است، یعنى بخاطر صبرى که داشته‌اند در مقابل هر عمل دو باره پاداش داده مى‌شوند بلکه پاداش آنان بى‌حساب است و خداوند همراه با آنان است و پیروزى و رستگارى به صبر آنان بستگى دارد.

پس اى کسى که خداوند ترا در معرض امتحان و آزمایش گذاشته است! بدان که این ابتلاء و آزمایش بخاطر آن است که پند بگیرى صیقل یابى و پاک شوى، خداوند حکیم گاهى نعمت مى‌دهد و مى‌آزماید، گاهى مى‌آزماید و نعمت مى‌دهد، پس مبادا فرصت را از دست بدهى و براى رزق غم بخورى که خداوند رساندن آنرا به تو تضمین کرده است، تا زمانیکه عمرى باقیست روزى همچنان خواهد آمد: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [هود: 6]. «هیچ جنبنده‌اى در زمین نیست مگر اینکه روزى آن بر خداوند است» اگر حکمتش تقاضا کند که راهى را بر تو بندد حتما رحمتش تقاضا خواهد کرد که راه دیگرى برویت بازکند که براى تو مفیدتر باشد، امتحان وآزمایش است که مرتبه نیکان را بالا مى‌برد و پاداش‌شان را زیاد مى‌کند، حضرت سعد ابن ابى وقاصس مى‌فرماید: گفتم: اى رسول خدا! چه کسانى بیشتر آزمایش خواهند شد فرمود: «پیامبران، سپس نیکو کاران، سپس بقیه به ترتیب درجاتشان، هرکسى به اندازه دیندارى‌اش آزمایش مى‌شود اگر دینش محکم باشد آزمایشش شدیدتر و اگر دینش سست باشد آزمایشش کمتر خواهد بود، مؤمنان همواره مورد آزمایش قرار مى‌گیرند تا جائیکه برروى زمین راه مى‌رود اما یک گناه هم ندارد» (روایت از بخارى است).

مسلماً راه ابتلاء و آزمایش راه دشوار و پر مشقتى است، آدم÷ خسته شد ابراهیم÷ به آتش انداخته شد اسماعیل÷ زیر کارد رفت، یونس÷ به شکم ماهى فرو رفت، ایوب÷ طاقت فرساترین مشکلات را تحمل کرد، یوسف÷ در بازارکالا خراج شد و با قیمت اندکى بفروش رسید، و در چاه انداخته شد، و به او تهمت زده شد و بى گناه به زندان افتاد، و پیامبرمان حضرت محمدص با انواع و اقسام مشکلات و سختى‌ها دست و پنچه نرم فرمود.

تو نیز اى مسلمان! در همان خط امتحان و آزمایش حرکت مى‌کنى، دنیا براى هیچ کس بى درد سر نخواهد بود هر چند که در آن نعمت و آسایش فراوان بیابید.

پیامبر ص مى‌فرمایند: «مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْراً يُصِبْ مِنْهُ» «کسى که خداوند درباره او اراده خیر داشته باشد آزماشش مى‌کند» (روایت از بخارى است). یکى از علماء مى‌فرمود: «کسى که خداوند او را براى بهشت آفریده همیشه دچار مشکلات و سختى‌ها خواهد شد». مصیبت واقعى آن است که در دین باشد علاوه از آن هر مصیبتى عافیت و سلامت است، که درجات مؤمن را بلند مى‌کند وگناه‌هانش را پاک مى‌کند، هر نعمتى که انسان را به خدا نزدیک نکند مصیبت است، و مصیبت زده حقیقى کسى است که از ثواب محروم بماند، پس براى آنچه از متاع دنیا از دست دادى نارحت نباش، حوادث دنیا زود گذر، سخن گفتن از آن غم آور، و اندیشیدن درباره آن ملال آور است، هر کسى در دنیا به اندازه‌اى که براى آن غم مى‌خورد عذاب مى‌بیند، کسى که در آن خوشحالى مى‌کند با کسى که غم مى‌خورد برابرند، درد هاى آن زاییدۀ لذت‌ها، و غم‌هایش پیامد خوشى‌هاى اوست، حضرت أبوالدرداءس مى‌فرماید: «براى بى ارزش بودن دنیا همینقدر کافى است که معصیت و نافرمانى خداوند جز در این دنیا انجام نمى‌گیرد، و براى حصول آنچه در نزد خداوند است ترک دنیا لازم است».

پس اى بنده خدا!

به چیزى مشغول شوکه برایت مفیدتر باشد، آنچه را که از دست داده‌اى جبران کن، کمبود‌ها را بر طرف کن و خطاها را اصلاح نما، و بر دروازه رب الأرباب عاجزانه التماس کن، به خود تلقین کن که مصیبت زود گذر است تا آسان بگذرد، اگر شدت رنج و مشقت نبود هرگز آرزوى یک ساعت آسایش را نمى‌کردى، از آنچه در دست مردم است چشم بردار و دل برکن تا غنى‌ترین آنان باشى، مبادا نا امید گردى که رسوا خواهى شد، همواره سیل نعمت‌هاى پروردگار را بر خویش بیاد آور، غم را باخوشنودى، و باور به حتمى بودن قضاء و قدر از خویش دفع کن، شب عذاب هرچند که طولانى شود سر انجام صبح امید خواهد دمید، و پایان غم و اندوه آغاز سهولت و آسایش است، روزگار همیشه به یک حال باقى نمى‌ماند، هر قضیه، قضیۀ دیگرى در پى دارد، و هیچ مشکلى نیست مگر اینکه بزودى آسان خواهد شد، هرچند که مشکلات انباشته شود هرگز مأیوس نشود، هیچگاه یک سختى نبود و آسانى غالب نخواهد شد، نزد خدا تضرع و عاجزى کن تا هر مشکلى برایت آسان گردد، ممکن نیست که مؤمنى به خدا نزدیک باشد و جام صبر را بنوشد مگر اینکه در برویش باز خواهد شد، یعقوب÷ هنگامى که فرزندش را گم کرد، و مدت‌ها طلول کشید، هرگز مأیوس نشد، حتى وقتى که فرزند دیگرش از او گرفته شد امیدش قطع نگردید، همچنان به پروردگار یکتا امید وار بود، بلکه آرزو کرد که خداوند هردو فرزندش را یکجا به او برگرداند، ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا﴾ [یوسف: 83]. «امید است خداوند همه آنان را پیش من باز آورد». فقط پرودگار یکتای‌مان لایق هر گونه ثنا و ستایش است و هر درد و رنج و مشکلى را فقط به او باید شکایت برد، پس هرگاه حوادث روزگار بر تو سایه افگند و همه درها برویت بسته شد براى رفع مشکل و تسکین درد و ألم جز بارگاه او تعالى به هیچ درى مراجعه نکن و به هیچ کسى امید نبند، شب هنگام که تاریکى بر همه جا خمه گسترانید رویت به خدا بر گردان و دست تضرع و عاجزى بسوى آسمان بلند کن و از خداى کریم و مهربان بخواه که مشکلت را رفع کند و کارت را آسان گرداند و مطمئن باش که اگر یقینت به ذات مشکل کشا محکم گردد و دل با یکسویى به او متوجه گردد دعا ردد نخواهد شد: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: 62]. «آیا آن کیست که دعاى بیچاره‌گان مضطر را اجابت مى‌کند و رنج و غم آنان را بر طرف مى‌سازد». بر خداى قادر و توانا توکل کن و با قلب خاشع و عاجز بسوى او پناه ببر تا درهاى رحمتش را برویت باز کند، فضیل بن عیاض/ مى‌فرماید: «هرگاه از مخلوقات نا امید شدى و چیزى از آنان نخواستى، إله و مولایت هر آنچه که خواسته باشى به تو مى‌دهد، ابراهیم÷ همسرش هاجره و فرزندش اسماعیل را با توکل بر خداوند در جاى رها کرد که در آن وادى (لم یزرع) نه گیاهى بود و نه آبى، همین فرزند روزى به پیامبرى رسید که اهل و عیالش را به نماز و زکات امر مى‌فرمود، یونس÷ هنگامى که از شکم ماهى بیرون انداخته شد در آن صحراى سوزان با اینکه تنها بود و حتى لباس هم نداشت از بین نرفت، پس کسى که خودش را به خدا بسیپارد به مقصود مى‌رسد، لذا دعاى حضرت یونس را به کثرت بخوان: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ٨٧﴾ [الأنبیاء: 87]. «هیچ معبودى جز تو نیست پاک هستى خدایا، براستی که من از ستمکاران بودم».

علماء مى‌فرمایند: هیچ کس نیست که مشکلى داشته باشد و این دعا را بخواند مگر اینکه خداوند مشکلش را حل مى‌کند، علامه ابن قیم/ مى‌فرماید: تجربه کردم که هر کس هفت مرتبه بگوید: (رَبِّي ﴿أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ٨٣﴾ [الأنبیاء: 83]. «پروردگارا! به من مصیبت رسیده است و تو از همه مهربانان، مهربان‌ترى». خداوند مشکلش را حل مى‌کند، پس خودت را بخدا بسپار، و امیدت را به او وابسته کن، وکارت را به پروردگارى واگذار کن که بسیار مهربان است، و از او بخواه که مشکلت را آسان کند، هرگونه امید و وابستگى را از مخلوق قطع کن، اوقات اجابت دعا را جستجو کرده و دعا کن همچون حالت سجده، آخر شب و غیره، مبادا مدت آزمایش را طولانى فکر کنى و از دعا کردن بسیار خسته شوى، زیرا که آزمایش حساب شده برایت پیش آمده، و تو مکلفى که صبر کنى و دعا نماى، و از رحمت خدا مأیوس نگردى، هر چند که ابتلاء و آزمایش طول بکشد، چونکه بهر حال ساعت گشایش مشکل نزدیک است، از باز کننده درها بخواه که در را برویت باز کند که او بسیار مشفق و مهربان است، یقین داشته باش که هر مشکلى که خداوند ترا بدان گرفتارکند جز خود او هیچ کسى نخواهد توانست آن را رفع کند زیرا او هرکارى که اراده کند بر انجام دادن آن قادر است زکریا÷ که عمرش بسیار به پیرى رسیده بود، خداوند قادر و توانا فرزندى از بهترین و فاضل‌ترین انسان‌ها، بلکه از بهترین پیامبران را به او بخشید، ابراهیم÷ که همسرش از پیرى و ناتوانى شکایت مى‌کرد و مى‌گفت که، شوهرش نیز بکلّى پیر شده بود خداوند به آنان مژده فرزند داد.

هرگاه احساس کردى که روزى‌ات کم است توبه و استغفار کن که گناهان موجب حرمان عقوبت مى‌گردند، اگر دعایت اجابت نشد مجداداً در زندگى خودت جستجو کن شاید توبه‌ات صادقانه نبوده، آنرا تصحیح کن و باز به دعا روى آور، که سخاوتمندتر و دست بازتر از پروردگار بخشاینده نخواهى یافت، به فقراء و مستمندان کمک کن که صدقه، مصیبت و بلاء را دفع مى‌کند، هرگاه مشکلت حل شد ستایش پروردگار را بسیار کن و بدان که مغرور بودن به سلامتى از بزرگترین آزمایشات است، زیرا عقوبت ممکن است مدتى به تأخیر افتد، عاقل کسى است که آینده و عواقب کار را در نظر داشته باشد، همواره به قضاء و قدر الهى و به اینکه همه کائنات را او آفریده و باتدبیر و اراده او مى‌چرخد یقین داشته باش و در مقابل حکم و امتحانش صبرکن و در برابر اوامرش تسلیم باش.

أَعُوذُ بَاللهِ مَنَ الشَّيطانِ الرَّجِيمِ ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ٥١﴾ [التوبة: 51]. «بگو (اى پیامبر!) هرگز به ما مصیبتى نمى‌رسد مگر آنچه که خداوند برایمان نوشنته باشد، اوست دوست و یاور ما، و بر خدا باید توکل کنند مؤمنان».

بارك الله لي ولكم في القرآن العظيم...

خطبه دوم

اى مسلمانان!

روزگار به یک حال باقى نمى‌ماند، سعادتمند کسى است که همواره تقوا پیشه کند، اگر بى‌نیاز شد ترازویش را سنگین مى‌کند، اگر محتاج شد بى‌نیازش مى‌کند و اگر مورد آزمایش قرار گرفت کمکش مى‌کند، پس در هر حال تقوى پیشه کن، زیرا که با داشتن تقوى، در تنگى فراخى، در بیمارى سلامتى، و در فقر غنا مى‌بینى، آنچه که مقدر باشد به هیچ وسیله‌اى نمى‌توان، آن را دفع کرد و آنچه که مقدر نباشد با هیچ وسیله‌اى نمى‌توان حاصلش کرد، توکل در رضایت است که تقدیر را آسان مى‌کند، و تنها خداوند است که سر نوشت انسان را انتخاب مى‌کند و برایش برنامه مى‌ریزد و این تدبیر خدا براى بنده بهتر از تدبیر بنده براى خویشتن است، و خداوند از خود بنده مهربان‌تر است براى بنده، داود بن سلیمان مى‌فرماید: علامت تقواى مؤمن سه چیز است: حسن توکل در آنچه که بدست نیاورده، حسن رضایت در آنچه که بدست آورده، و حسن صبر در آنچه که از دست داده است، کسى که به انتخاب خداوند رضایت دهد آنچه در تقدیر باشد به او خواهد رسید ولى خداوند بر او مهربان شده و از او راضى خواهد گردید، و کسى که به انتخاب خداوند راضی نباشد باز هم آنچه در تقدیر است به او مى‌رسد اما خداوند بر او مهربان نشده، و از او راضى نخواهد بود، و با این وجود هیچ راه فرارى از او تقدیر وجود ندارد.

از حکیمى پرسیدند: غنا چیست؟ فرمود: اینکه آرزوهایت کم باشد و به آنچه کفایتت مى‌کند راضى باشى. شریح/ مى‌فرماید: هیچ بنده‌اى نیست که به وى مصیبتى برسد مگر اینکه برایش در این ابتلاء سه نعمت است، اول: اینکه این مصیبت در دینش نبوده، دوم: اینکه بزرگتر از آنچه که هست نبوده، و سوم: اینکه خداوند به او صبر عنایت فرموده که صبر کرده است.

ثم صلوا وسلموا عباد الله على خير خلق الله محمد بن عبدالله ج فقد أمركم...

جمعه: 5/1/1422هـ ق.

خطبه

ای بندگان خدا!

از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید، کسى که از پروردگارش بترسد نجات مى‌یابد، و کسى که تصدیقش کند پشیمان نمى‌شود، و کسى که به او امیدوار باشد او بهترین امید امیدواران است.

اى مسلمانان!

خوشا به حال کسى که بسوى خدا آمده و به او پناه آورده و به قصد زیارت خانۀ او آمده است، خدایى که بسیار کریم و مهربان است پس خوشا به حال چنین بنده‌اى که نامش در فهرست کسانى درج شده که بسوى کار خیر و عمل نیک مى‌شتابند.

بندگان خدا!

دین اسلام بعنوان کاملترین و شاملترین دین، همه مصالح بشر را در بر مى‌گیرد اعم از عبادات و معاملات و حدود و تعزیرات و غیره که فرد را پاک مى‌کند، و جامعه را از شورش و نا آرامى حفاظت مى‌کند و نفوس بشر را کنـترول مى‌کند و لجام مى‌زند تا از ارتکاب منکرات و ملوث‌شدن به گناهان باز ایستند، انسان را از کارهاى پست و اخلاق زشت باز مى‌دارد، هیچ کسى نمى‌تواند در زندگى دنیا سعادتمند و خوشبخت گردد مگر با چنگ زدن و عمل کردن به دین اسلام.

هرگاه ایمان و اخلاص زیاد شود پاداش آن زیاد مى‌شود، و اگر خداى نکرده ایمان به شرک ملوث گردد پاداش عمل کم مى‌گردد، در میان مشرکین قریش کسانى بودند که عبادت مى‌کردند حج مى‌رفتند، عمره مى‌کردند، صدقه مى‌دادند، صله رحمى مى‌کردند، مهمان نوازى مى‌کردند، و بلکه اعتراف مى‌کردند که فقط خداوند است که مخلوقات را آفریده است و گردش نظام کائنات را اداره مى‌کند، و حتى در هنگام سختى خدا را با اخلاص مى‌پرستیدند اما بین خدا و خویشتن واسطه و وسیله قرار مى‌دادند، که آنان را مى‌خواندند، برایشان ذبح و نذر مى‌کردند از آنان کمک مى‌خواستند و طلب شفاعت مى‌کردند، به گمان اینکه چون آنان به خدا نزدیک ترند مى‌توانند براى آنان شفاعت کنند، خداوند متعال پیامبرمان حضرت محمد ص را مبعوث فرمود تا اینکه دین پدرشان ابراهیم را برایشان تجدید کند، و به آنان تفهیم کند که عبادت صرفا حق خدا است، و این کردار آنان همه عبادات‌شان را فاسد کرده است، سپس با آنان جنگید تا اینکه دعا و ذبح و نذر و استغاثه و تمامى انواع عبادت را فقط براى خدا انجام دهند، و همچنین طلب شفاى مریض و بخشیدن گناهان و غیره که هیچ کسى غیر خدا نمى‌تواند انجامش دهد فقط از خدا بخواهند، و براى نماز و دعا به پاى قبر و ضریح نروند، قبر صرفا جایى است که براى مردگان در نظر گرفته شده که یا باغى از باغ‌هاى بهشت و یا چاهى از چاهاى دوزخ است، کمک خواستن از مرده از بزرگترین گناهان است بلکه کمک خواستن از هر مخلوقى در آنچه که معمولاً توان آنرا ندارد مثل این است که غرق شده‌اى از غرق شده دیگر طلب کمک و نجات کند، هیچ شخصى نیست که به مخلوق امید ببندد مگر اینکه امیدش نقش بر آب است، پس به خدا رجوع کنید، این خداوند است که با سبب و بدون سبب و از جایى که گمان نداشته باشید روزى مى‌دهد، خداوند بهترین دوست و یاور است، کفاره و جبران کننده شرک فقط توحید است و نیکی‌ها گناهان را از بین مى‌برد، کسى که جز پروردگارش از کس دیگرى امید داشته باشد که مشکلش را حل کند در عالم خیال زندگى مى‌کند و چیز محال و نا ممکنى را طلب کرده است، همین که انسان بوسلیه تعویذ و امثال آن از غیر خدا رفع حاجتش را خواسته است خود وابستگى و تعلق به غیر خدا ست، پیامبرص مى‌فرماید: «إِنَّ الرُّقَى، وَالتَّمَائِمَ، وَالتِّوَلَةَ، شِرْكٌ». (روایت از احمد است).

«بدرستی که دم کردن نامشروع و تعویذ و بند و گره شرک است».

تعویذ چیزی بى جانى است که هرگز نمى‌تواند حکم خدا را تبدیل کند، یا انسان را از آفات و مصیبت‌ها حفاظت کند و یا او را به آرزویش برساند، کسانى که به گردن خودش، بچه و همسرش، تعویذ مى‌بندد خداوند آنان را به همان تعویذ واگذار کرده و خوار مى‌کند، پس رابطه خودت را با خدا محکم کن و احتیاجات خودت را از او بخواه، و پیش او خواهش و زارى کن، و خودت را به او واگذار کن، تا اینکه مشکلاتت برآورده شود و قلبت مطمئن گردد و کسى که بر خدا توکل کند پس خدا براى او کافیست، هرگاه خداوند بنده‌اى را که بر او توکل کرده، تکفل کند و حفاظتش نماید هیچ دشمنى نمى‌تواند در او طمع کند، توکلت را نا توانى، و ناتوانى‌ات را توکل قرار نده.

و بدان که رفتن پیش ساحران و غیبگویان، و خرافات آنانرا باورکردن، و از آنان درباره امور غیبى و پنهانى چه گذشته و چه آینده نظر خواستن یا از آنان براى جلب منفعت یا دفع مضرتى کمک خواستن یا به آن راضى بودن دلیل بر ضعف عقیده و سستى توکل است، بلکه دلیل بر این است که چنین انسانى بر قضاء و قدر الهى وآنچه که خداوند برایش در تقدیر نوشته خشمگین و ناراضى است، پیامبر خداص مى‌فرمایند: «مَنْ أَتَى عُرَّافاً أَوْ كَاهِناً فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُوْلُ فَقَدْ كَفَرَ بَمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ» (روایت از صحیح مسلم است). «یعنى کسى که نزد غیبگو یا فالبینى برود و او را در آنچه که ادعا مى‌کند تصدیق نماید یقینا به آنچه بر محمد نازل شده کافر گردیده است».

رزقى که خداوند مقدر فرموده نه حرص حریص مى‌تواند آنرا بیشتر و نزدیکتر کند و نه کید و حسادت کسى آنرا کمتر و دورتر، حسن بصرى/ مى‌فرماید: «وقتى فهمیدم که روزى مرا هیچ کس غیر خودم نمى‌تواند بخورد قلبم مطمئن شد» پس افتادن به پاى ساحران و شعبده بازان نه نمى‌تواند رزق را جلوتر بیندازد و نه اجل را مؤخر کند. امام قرطبى/ مى‌فرماید: «کسانى که قدرت و دسترسى دارند چون محتسب و دیگر ارگان‌هاى رسمى بر آنان واجب است که جلو چنین منکراتى را با قاطعیت بگیرند».

از قسم خوردن بپرهیز حتى اگر راست باشد، چونکه پرهیز از قسم دلیل بر آن است که تو پروردگارت را تعظیم مى‌کنى، و چنانچه قسم خوردى جز به اسمى از اسماء یا صفتى از صفات خداوند قسم نخور، و هرگز به غیر خدا قسم نخور مانند کعبه و پیامبر ولى و غیره، به قضاء و قدر خداوند و خلق و تدبیرش یقین کامل داشته باش، و در مقابل احکام آزمایشات الهى صبر و استقامت داشته باش، از آنجایى که دنیا سرشار از مشکلات و سختى‌ها و تکالیف و مشقت‌هاست پس در هر صورت به آنچه برایت مقدر گردیده ایمان و باور داشته باش، چونکه ایمان به قضاء و قدر رکنى از ارکان دین است، چنین نیست که هر چه انسان آرزو کند در یابد، با اصرار و زارى در دعا و توجه و یکسویى کامل بسوى خدا درهاى رحمتش باز مى‌شود، و آرزوها تحقق مى‌یابد، مؤمن باید بیم و امیدش مساوى باشد، هرگاه یکى غالب گردد هلاک مى‌شود، کسى که ترس و بیمش غالب شود به نوعى نا امیدى دچار مى‌گردد، کسى که امیدش غالب شود از عذاب و گرفت خدا بى خیال مى‌ماند، ترس به اندازه‌اى مطلوب است که تو را از آنچه خداوند حرام کرده باز دارد، هرگاه شرینى و حلاوت عمل صالح را در دلت احساس نکردى بدان که ضعف دارى، همچنان کوشش کن تا آنرا دریابى، زیرا خداوند شکور است، و بدان که در دنیا بهشتى است که هرکسى در آن داخل نشود در بهشت آخرت داخل نخواهد شد (بهشت دنیا حلاوت ایمان و عبادت است) محروم کسى است که قلبش از پروردگارش غافل باشد، و اسیر کسى است که نفس و خواهشاتش او را در چنگ داشته باشند، نماز با جماعت مسلمین در مساجد که خانه‌هاى خداست ایمان را زیاد کرده به چهره نور بخشیده و از محرمات باز مى‌دارد، چنانکه خداوند متعال مى‌فرماید: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: 45]. «و نماز را برپاى دار که نماز از فحشاء و منکر باز مى‌دارد» حلال خوردن و حلال نوشیدن دلیل بر سلامت ایمان و حسن عمل و سبب قبولیت دعا است، لذا پیامبرص مى‌فرماید: «يا سَعدُ أَطِب مَطعَمَكَ تَكُن مُستَجَابُ الدَّعْوَةِ»([[1]](#footnote-1)). «اى سعد! روزى حلال بخور تا اینکه همیشه دعایت قبول گردد».

از داد و ستد حرام بخصوص گرفتن و دادن سود بپرهیز، تا اینکه نفس و روحت پاک گردد، در رفتار و برخورد با دیگران بر اساس دوستى براى خدا و دشمنى براى خدا عمل کن، کسى که در پى حصول رضاى خدا باشد حتى اگر مخلوق از او ناراضى گردند خداوند دل‌هاى مردم را بسوى او برخواهد گرداند، از ظلم و ستم بر دیگران بپرهیز که ظلم در آخرت مضاعف شده و دامن ترا خواهد گرفت، مظلوم مستجاب الدعاء است، که معمولا دعایش قبول مى‌شود، پس حقوق دیگران را به آنان بر گردان و تجاوز نکن، ظلم همیشه ترک عملى صالح، یا ارتکاب کارى حرام را حتما بدنبال دارد، ﴿وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا١٩﴾ [الفرقان: 19]. «و کسى که از شما ظلم کند عذابى بزرگى به او خواهیم چشاند».

عاقل کسى است که به عیوب خودش مشغول باشد، کسى که بسوى خدا گام برمى‌دارد باید همتى عالى داشته باشد که او را همچنن پیش براند، و رشد دهد، و علمى داشته باشد که راه را برایش نشان دهد و همواره ارشادش کند، پس بسوى خدا گام بردار، نعمت‌هاى پرودگارت را پیوسته در نظر داشته باش، عیوب خودت را همواره جستجو و اصلاح کن، و از بازى کردن با آبروى دیگران با غیبت و بهتان بپرهیز، پیامبرص مى‌فرماید: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا». «به یقین بدانید که خون و مال و آبروى شما بریکدیگر همانند حرمت این روز در این ماه، در این شهر براى شما حرام است».

مبادا حسد و خواهشات و ادارت کند که بهتان بتراشى، حسد از هرگناه دیگرى عقوبتش بیشتر است، انسان طبیعتاً دوست دارد خودش را از همنوعانش برتر ببیند، آنچه دراین میان مذموم است این است که کسى از قضاء و قدر نارضى باشد و اصرار داشته باشد که حتماً به حریفش ضربه بزند، پس این خصلت زشت را از خودت دورگردان و همواره تقوا پیشه کن، پس کسى که تقوا و صبر داشته باشد خداوند بوسیله تقوایش به او نفع مى‌رساند، و خویشتن را با اخلاق نیکو مزین کن، و برعبادت مداومت داشته باش، که کثرت عبادت ریاکارى را از بین مى‌برد و کمک خواستن از خدا انسان را از تکبر محفوظ مى‌دارد، و امر به معروف و نهى از منکر مصیبت را دفع مى‌کند، از گناهان چه کوچک باشد، چه بزرگ بپرهیز که گناه قلب و بدن را سست مى‌کند، و نعمت‌ها را از بین مى‌برد و عذاب را جلب مى‌کند، شیطان براى انسان گناهان را بسیار زیبا و لذت بخش جلوه مى‌دهد، و عقوبت را از یادش مى‌برد، و او را به رحمت و مغفرت خداوند امیدوار مى‌کند تا اینکه به گناه ملوثش کند، و اگر یکبار ملوث شد کم کم بطور دائم آلوده مى‌شود و بنابراین حرکتش بسوى خدا و سراى آخرت کند و سست مى‌گردد، شیطان دام‌هاى رنگارنگى براى انسان نشانده و افراد زیادى را شکار کرده است، پس بدنبال شیطان مرو، و از مقاومت و مجاهدت در برابر او کوتاه نیا، پس از اتمام حج طاعت و عبادت بسیار کن، که از نشانه‌هاى قبولیت عمل نیک این است که در پى آن انسان توفیق یابد اعمال نیک بیشترى انجام دهد.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ١٥٣﴾ [الأنعام: 153]. «و آنکه راه راست من این است، پس از آن پیروى کنید و از راه‌هاى [دیگر] پیروى مکنید که شما را از راه او [خدا] جدا کنند. این است حکمى که شما را به آن سفارش نموده است تا پروا پیشه کنید».

بارك الله لي ولكم في القرآن العظيم...

خطبه دوم

اى مسلمانان!

زندگى مرگى بدنبال دارد و دنیا آخرتى، هر عمل حسابى دارد، و بر هر چیز ناظر و نگهبانى مقرر است، هر نیکى پاداش، هرگناه عقوبت و هر عمل پایانى دارد، ناگزیر باید رفیق زنده‌اى داشته باشى که با تو پس از مرگ دفن گردد، وى اگر شریف باشد اکرامت خواهد کرد و اگر پست باشد با تو بدى خواهد کرد، این رفیق جز با تو حشر نخواهد شد، و تو بدون او برانگیخته نخواهى شد، جز او از تو سؤال نخواهد شد، پس این رفقیت را جز صالح و نیکو انتخاب نکن، اگر صالح باشد جز با او انس نخواهى گرفت، و اگر زشت باشد جز از او نخواهى ترسید، و او عمل توست، پس هرچه مى‌توانى اعمال صالح بیشتر انجام بده، و بر دینت استوار باش، و بکوش که آنرا تقویت کنى، اوامرش را بجاى آور و از نواهى‌اش بپرهیز به دینت چنگ بزن، و مقتضیاتش را انجام بده، و خودت را به ایمان و علم و عمل صالح مسلح کن و از حوادث و صحنه‌هاى تکان دهنده عبرت بیاموز، و در مواعظ قرآنى تدبر کن که این‌ها راست‌ترین داستان‌ها است، همواره به ذکر و یاد خدا مشغول باش که ذکر وقت مشخص ندارد، و نه تمام شدنى است، پیوسته استغفار کن زیرا انسان کوتاهى هاى زیادى دارد، و خداوند را بر اینکه تو را توفیق بخشیده شکر کن.

ثم صلوا وسلموا على خير خلق الله محمد بن عبدالله فقد أمركم بالصلاة والسلام على نبيه

جمعه: 14/12/1421هـ ق

1. - شیخ آلبانی/ این حدیث را ضعیف جداً گفته است. [سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة: 4/ 292]. [↑](#footnote-ref-1)